

زکریای قزوینی و گیاه شناسی پزشکی

به کوشش:
مسعود غلامیه*

درآمد:

نگاهی به زندگی و آثار قزوینی

زکریا بن محمد بن محمود انصاری کمونی (یا کوفی) قزوینی، عالم، ادیب، قاضی، فقیه، محدث، مورخ، جغرافیدان، گیاه‌شناس و جانورشناس بزرگ ایرانی است. کنیه او ابو یحیی یا ابو عبدالله است و لقب او را جمال‌الدین و گاهی عمادالدین نیز گفته‌اند. به روایتی یکی از اجداد او به نام شیخ ابوالقاسم که عرب بوده و نسبش به انس بن مالک انصاری خادم رسول‌الله می‌رسیده، در قزوین ساکن و ایرانی شده است. خود او نیز به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید که ابوالقاسم بن هبة‌الله کمونی، عالمی خداپرست و پرهیزگار از اولاد انس بن مالک است و به پنج واسطه جد اوست. اساس این ارتباط، و شاید بیشتر به این جهت که قزوینی قسمت عمده عمر خود را ساکن مناطق عرب زبان بوده و کتاب‌هایش را به عربی تصنیف کرده است، محافل عربی و بعضی شرق‌شناسان او را عرب شمرده‌اند، در حالی از سبک نوشته‌های قزوینی معلوم است که عربی زبان مادری او نبوده است. بنابراین، با توجه به اقامت جد وی در قزوین و ازدواج با یک ایرانی و با عنایت به این که او خود بعد از چند نسل که همگی مقیم قزوین بوده‌اند، در همان شهر تولد و پرورش یافته و زبان مادریش فارسی بوده است، طبق هر مقیاس و معیاری می‌توان و بلکه باید او را ایرانی شمرد (نک: ابن تغری بردی، *المنهل الصافی*، ۳۶۵/۵؛ ذهبی، *تاریخ الاسلام*، ۲۳۰/۵۱؛ لویکی، *دائرة المعارف اسلام*، ۸۶۵/۴ - ۸۶۷؛ مدرس رضوی، *ریحانة الادب*، ۴۵۳/۴؛ زر کلی، *الاعلام*، ۴۶/۳؛ قزوینی،

* با تشکر از دوست عزیز و شفیقم، جناب آقای یوسف بیگ باباپور که در این تهیه مقاله حاضر از حضور ایشان بهره‌ها بردم.

آثار البلاد، ۲/۲۲۴؛ اثر آفرینان، ۴/۳۵؛ حاجی خلیفه، کشف‌الظنون، ۲/۱۱۲۷؛ قمی، الکنی و الانقلاب، ۴/۶۹، سبوحی، مقدمه عجایب المخلوقات، ۲؛ کحاله، معجم‌المؤلفین، ۱/۷۳۴؛ دفاع، روائع الحضارة العربیة الاسلامیة، ۳۲۷).

قزوینی متولد سال ۶۰۵ ق/۱۲۰۸م است (کحاله، معجم‌المؤلفین، ۱/۷۳۴؛ زر کلی، الاعلام، ۳/۴۶؛ عیسی بک، تاریخ النبات عند العرب، ۱۱۵؛ قس: لویکی، ۴/۸۶۵؛ دفاع، مشاهیر گیاه‌شناسی، ۲۹۵؛ سارتن، مقدمه بر تاریخ علم، ۲/۱۷۵۸، ۲ که سال ۶۰۰ ق/۱۲۰۳م را تاریخ تولد او می‌دانند).

زکریای قزوینی به علت دانش بسیار و هوش سرشار و کار فراوان توانسته است تمامی اطلاعات موجود عصر خود را جمع‌آوری و به روشی متین و سودمند دسته‌بندی و تألیف کند و دانش کیهان‌شناسی و جغرافی را در سطحی بالا و به صورتی علمی بازگو نماید و در عین حال چنان ساده و روشن بنویسد که به جای فضل‌فروشی و اثبات دانشوری خود، سبب استفاده عمومی شده باشد. غربی‌ها او را گاهی به هرودوت یونانی (Herodotus ۴۸۴-۴۲۰ BC) و بلیناس رومی (Gaius Plinius ۲۳-۷۹ AD) مانند کرده‌اند، و او را در سر جمع، بزرگ‌ترین کیهان‌شناس عالم اسلامی می‌دانند و در نجوم و جغرافیا و زمین‌شناسی و معدن‌شناسی و نبات‌شناسی و حیوان‌شناسی و نژادشناسی، دانشمندان ممتاز و کم‌نظیر می‌شمارند. کارهای قزوینی به گفته ادوارد براون «خارج از عصر خود قرار دارد» و در دوران‌های بعد از او در جهان اسلام و شبه قاره هند تأثیر فراوان داشته و دانشمندی را مانند شمس‌الدین دمشقی (وفات ۷۲۷ ق/۱۳۲۷ م)، احمد بن حمدان حرانی (دوران شکوفایی حدود سالهای ۷۳۲ ق/۱۳۳۲ م)، حمدالله مستوفی قزوینی (وفات ۷۵۰ ق/۱۳۴۹ م)، دمیری (وفات ۸۰۸ ق/۱۴۰۵ م)، ابن وردی (وفات ۸۶۱ ق/۱۴۵۷ م) تا محمود بن سعید سفاقی (وفات ۱۲۳۳ ق/۱۸۱۸ م) تحت تأثیر قرار داده است (علائی، جهان‌نمای زکریا قزوینی، ۵۳۲ - ۵۳۳؛ کراچکوفسکی، ۲۸۱).

نگاهی به فلسفه عجایب‌نامه‌نگاری و نقش قزوینی در این میان

رؤیایپردازی‌ها و خیال‌پردازی‌های مردمان ایران زمین، مملو از تصاویر اعجاب‌انگیز

و غریب است و این در ادبیات و نوشته‌های این سرزمین نیز به‌طور گسترده‌ای ظهور یافته است و در عجایب نامه‌های ایرانی وارد شده‌اند. در متون جغرافیا و علوم مربوط به ستاره‌شناسی و کواکب، نژادشناسی و انسان‌شناسی، متون علمی و حتی متون پزشکی، ظهور این نوع خیال‌انگیزی و عجایب‌انگاری را شاهد هستیم که در روند خود گاهی به شکل عجایب‌انگاری در میان این متون قابل ذکر است. یکی از آنها ارداویراف‌نامه می‌باشد که یکی از اساسی‌ترین منابع برای شناخت آموزه‌ها دربارهٔ جهان دیگر در ایران باستان است. در این راستا، می‌توان به متون مذهبی و دینی در اقوام مختلف و سایر کتب دینی اشاره نمود، به گونه‌ای که گاهی در بین آنها می‌توان موجودات و افسانه‌هایی غریب را جستجو کرد که «عجایب‌المخلوقات»، یکی از شاخص‌ترین آنهاست. این گروه از آثار بیش از هر چیز دانشنامه‌هایی عمومی هستند و در آنها از همهٔ وجوه جهان هستی سخن گفته می‌شود؛ از این‌رو، آنها را بیشتر در ردیف آثار کیهان‌شناسی قرار می‌دهند. اموری که در این رسالات از آنها به عنوان امر عجیب یاد شده، یا متأثر از باورهای دینی و قومی است یا ناشناخته‌های اعصار پیشین است. نویسندگان این آثار هدف خود را از تدوین چنین آثاری، ذکر قدرت خداوند و آشکار شدن توانایی او بر خلق چنین عجایبی به منظور تنبیه انسان و نیز آگاهی این آثار بی‌شبهت به کتابهایی چون تاریخ طبیعی پلینی (۲۳ - ۷۹م) نیست، اما چون مدرکی حاکی از آشنایی مسلمانان با این اثر وجود ندارد و در نخستین کتاب‌شناسی‌های دوران اسلامی نیز ذکری از این‌گونه آثار به میان نیامده است، به‌طور مشخص نمی‌توان گفت که مسلمانان از چه زمانی و به چه دلیلی به نوشتن چنین آثاری رو آورده‌اند. البته نمونه‌هایی از این‌گونه مطالب در سفرنامه‌ها و کتابهای جغرافی به چشم می‌آید. هرچند در این کتابها معمولاً بخش مستقلی دربارهٔ جانوران و یا ذکر عجایب ایشان گنجانده نشده است، و نویسندگان معمولاً در ذکر اماکن به جانوران و یا ذکر عجایب ایشان گنجانده نشده است، و نویسندگان معمولاً در ذکر اماکن به جانوران آنها هم توجه کرده‌اند. برای نمونه ابوحامد غرناطی، از جغرافی‌نویسان سده ۶ق/۱۲م، گزارش‌هایی از مسافرت‌های خود فراهم آورده است. آثار او با توجه به عناوینی که برای آنها برگزیده،

و مطالبی که در آنها بدان پرداخته، به کتابهای عجایب بسیار نزدیک است. مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین اثر او، *تحفة‌الالباب و نخبة‌الاعجاب* است. این کتاب در چهار بخش تنظیم شده است و بخش سوم آن به بیان شگفتی‌های دریا و جانوران عجیب آن اختصاص دارد (آلوارت، ۳۶۵/۷). نمونه‌های دیگری از آثار جغرافیایی که در آنها به جانوران و به‌ویژه به عجایب آنها پرداخته شده باشد، در سده‌های بعد هم دیده می‌شود. برای نمونه شمس‌الدین محمد دمشقی (د ۷۲۷/ق ۱۳۲۷م) در کتاب *نخبة‌الدهرفی عجائب البر و البحر* (آلوارت، ۳۶۹ - ۳۶۷/۷) و سراج‌الدین عمر ابن وردی (د ۸۵۰ یا ۸۶۱/ق ۱۴۶۶ یا ۱۴۵۷م) در کتاب *خریة‌العجائب و فریة‌الغرائب* (آلوارت، ۳۷۱/۷ - ۳۷۲) به مسائلی از این دست اشاره کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد که نگارش این‌گونه کتابها سابقه‌ای قدیم‌تر از این آثار جغرافی داشته باشد. کتابی از سده ۴/ق ۱۰م با عنوان *تحفة‌الغرائب* از نویسنده‌ای گمنام در دست است که آن را به محمد بن ایوب حاسب طبری (د پس از ۴۸۵/ق ۱۰۹۲م) منتسب کرده‌اند. (نک: مدرس صادقی، ۱۷) اما این امر با توجه به زمان احتمالی نگارش کتاب نمی‌تواند درست باشد. کتاب در ۲۷ باب تنظیم شده، و مؤلف در آنها تنها به بیان اقوال متفاوت در موضوعات مختلف بسنده کرده که در این میان گاه اقوالی هم درباره حیوانات آمده است. از نکات حائز اهمیت درباره این کتاب آن است که قزوینی در *عجائب‌المخلوقات* از آن یاد کرده، و جملاتی از آن را با عبارت «صاحب *تحفة‌الغرائب* گوید» آورده است. اما نخستین اثری که با عنوان کلی «*عجائب‌المخلوقات*» در دست است، در اواخر سده ۶/ق ۱۲م و تقریباً هم‌زمان با اثر ابوحامد غرناطی نوشته شده است. مؤلف این کتاب محمد بن محمود بن احمد طوسی آن را *عجائب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات* یا *عجائب‌نامه* نامیده، و به ابوطالب طغرل بن ارسلان بن طغرل (ح ۵۷۱ - ۵۹۰/ق ۱۱۷۵ - ۱۱۹۴م) تقدیم کرده است (طوسی، ۱۴، ۱۸؛ نیز نک: ستوده، ۱۷ - ۱۸).

کتاب از ۱۰ رکن تشکیل گردیده که هر رکن خود به بابها و فصل‌هایی تقسیم شده است. مؤلف در رکن اول و دوم از اجرای علوی و آنچه میان ماه و زمین است، سخن

می‌گوید و عجائب آنها را نیز بیان می‌کند. رکن سوم در شگفتی‌های زمین، کوهها، دریاها، رودها، و مانند آنها. رکن چهارم در شگفتی‌های بلاد و مساجد و کنانس. رکن پنجم در شگفتی‌های گیاهان. رکن ششم در شگفتی‌های صور منقوشه. رکن هفتم در شرافت آدمی و عجائب فطرت او. رکن هشتم در جن. رکن نهم در عجائب پرندگان، و رکن دهم در عجائب بهایم و جانوران بزرگ است.

مؤلف در سراسر کتاب روایت‌هایی را بدون ذکر منبع می‌آورد و تنها با توجه به مشابهت برخی روایات با روایات موجود در دیگر آثار جانورشناسی می‌توان گفت که وی احتمالاً با برخی از آثار پیشین آشنایی داشته است (برای نمونه، نک: ص ۵۲۳، که همان داستانی را آورده که جاحظ، ۱۵۲/۲، از ایاس بن معاویه نقل کرده است). طوسی در دو رکن پایانی که به جانوران اختصاص داده است، پس از بیان نام هر حیوان نخست در چند سطر به بیان ویژگیهای آن حیوان می‌پردازد و سپس درباره برخی از آنها حکایت‌هایی می‌آورد.

اما در زبان عربی نیز به نیمه دوم قرن سیزدهم م. / هفتم هـ کتابی به وجود آمد که در میان عامه خوانندگان رواجی کم‌نظیر یافت؛ و آن کتاب کیهان‌نگاری قزوینی است که چون فرهنگ یاقوت، در نوع خود نمودار کمال است. کتاب قزوینی از آن‌گونه تألیف جغرافیایی است که از عجایب سخن می‌کند و در این باب چنان کامل و شامل است که پس از آن مطلب تازه‌ای به دست نیامده و مؤلفان دیگر یا به تلخیص کتاب قزوینی بسنده کردند یا به دستکاری آن پرداختند. قزوینی بزرگترین کیهان‌نگاری بود که علوم را برای عموم ساده کرد؛ چنانکه از پیش دیدیم نمایندگان این رشته از پایان قرن دوازدهم م. / ششم هـ پدید آمدند. اینان تنها به توضیح قوانین حاکم بر نظام شمسی بسنده نکردند، بلکه به همه پدیده‌های کره زمین پرداختند و دارای نقش منجمان، جغرافی‌شناسان، زمین‌شناسان، معدن‌شناسان، و گیاه‌شناسان بودند و خود در این مورد مکمل کار جاحظ و مسعودی و بیرونی به شمار می‌آیند؛ اما طبعاً کارشان اصالت و عمق نداشت. اینان غالباً مردمی صوفی مسلک و ساده دل بودند که در همه چیز معجزات خالق را می‌دیدند و بیشتر رسایلشان رنگ موعظه و ارشاد داشت؛ و به خلاف

جاحظ و امثال او هدفشان اصالت و ابداع نبود، بلکه به نقل و اقتباس بس می‌کردند و معمولاً در این کار امین بودند و در ترتیب مطالب مقامی برجسته داشتند. مؤلفاتشان استقلال نداشت ولی غالباً روشن و ساده و منظم بود.

اما قزوینی در این رشته به اوج ابداع هنری رسیده و به دورانهای بعد دمشقی و ابن‌الوردی نیز بدو پیوستند. قزوینی روایتگری کامل است و نمونه‌ای روشن از نوشته‌های دوران انحطاط را به دست می‌دهد. اطلاعات گسترده و معلومات فراوان دارد، اما مطلب تازه یا نظریه بکر ندارد. همه چیز را از دید خاص خود فهمیده و کتابی به وجود آورده که شامل همه معارف دوران اوست. وی به عنوان یک نویسنده سبکی روشن و عالی دارد و بی‌گفت و گو در کار ساده کردن مطالب علمی که مورد رغبت عامه توان شد، یک نابغه است که پیچیده‌ترین موضوعها را با مهارتی فوق‌العاده در قالبی روشن و جالب و دلپسند می‌ریزد. اسلوب وی ساده و متنوع است، ولی غالباً مخلوطی از روایتهای مؤلفان سابق را نقل می‌کند.

به نظر یکی از دانشوران معاصر، کیهان‌نگاری قزوینی مهمترین اثری است که یک نویسنده عرب در قرون وسطا به وجود آورده است. غالباً دانشوران او را با هرودوت و پلینی همسنگ کرده‌اند. البته این مقایسه تا حدی موجه است، اما باید گفت که قزوینی، نه از لحاظ روح نقادی بر این دو مؤلف قدیمی برتری دارد و نه از لحاظ روش. کتاب کیهان‌نگاری او معمولاً عنوان *عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات* دارد که آن را به عطا ملک جوینی، حاکم بغداد به روزگار مغول که کمی پس از این به عنوان علامه نیز به او بر می‌خوریم، پیشکش کرده است و معلوم می‌شود که قزوینی می‌کوشیده تا زندگانی خود را با وضع تازه سازش دهد. نیمه اول عنوان، تکرار عنوان کتاب احمد طوسی است و نشان می‌دهد که کتاب از نوع «عجایب» است و رواج این عنوان میان مؤلفات این رشته مایه اشتباه آن دو با یکدیگر شده است. کتاب جمعاً دو قسمت است که به طور جداگانه از جهان علوی و سفلی سخن دارد. قزوینی در ابتدای کتاب ضمن آوردن آیاتی از قرآن و ذکر دو داستان، در پی آن است که لزوم پرداختن به مسائلی از این دست را ثابت کند. او هدف خود را از تألیف چنین اثری تفکر در معقولات و نظر

در محسوسات و بحث در حکمت آنها دانسته، «تا حقایق آنها روشن گردد و قدرت خالق از راه نظر در مخلوق شناخته شود». او به این نکته هم اشاره می‌کند که هیچ مطلبی در این کتاب از خود او نیست و تمام آنها بر پایه روایات و مطالب موجود در آثار دیگر است. صحت این سخن از ارجاعات بسیاری که در سراسر کتاب قابل مشاهده است، به خوبی بر می‌آید.

کتاب شامل چهار مقدمه است:

در مقدمه اول به شرح واژه عجب (عجیب) می‌پردازد. قزوینی در این کتاب، امر غریب را این‌گونه تعریف می‌کند: «امر غریب، امری باشد که مثل آن کم واقع شود و مخالف عادات باشد یا تأثیر نفوس باشد یا تأثیر امور فلکی یا تأثیر اجرام عنصری». قزوینی به موضوعات مختلفی با عنوان امور غریب اشاره کرده است؛ گاهی در متن قزوینی از اموری به صورت عجیب اموری نقل شده که امور و یا موجوداتی بسیار معمولی هستند، ولی متن قزوینی آنها را عجیب جلوه داده است.

مقدمه دوم تقسیم مخلوقات است.

مقدمه سوم درباره واژه غریب است.

و مقدمه چهارم درباره تقسیم موجودات است که طبق مکتب یونانی و بخصوص ارسطو انجام شده است. قسمت اول که خاص جهان علوی است از اجرام سماوی یعنی آفتاب و ماه و ستارگان و ساکنان جهان بالا، یعنی فرشتگان، و وقت‌شناسی و تقویم‌های عربی و سریانی و عیدها و روزهای مشخص سخن دارد. قسمت دوم خاص زمین و پدیده‌های آن به معنی وسیع کلمه است که ضمن آن به‌طور کلی از عناصر چهارگانه و سپس جداگانه از آتش و هوا و آب و نیز از شهاب‌ها و بادهای سخن می‌رود. این قسمت از تقسیم معمولی به هفت اقلیم و علت وقوع زلزله و پیدایش کوه‌ها و رودها و چشمه‌ها گفت و گو دارد و علت‌های طبیعی و زمین‌شناختی که برای توضیح آن می‌آورد، بی‌لطف نیست. پس از آن گفت‌وگویی از مناطق سه‌گانه طبیعت یعنی منطقه معدنی، گیاهی، و حیوانی هست که منطقه اخیر با انسان و خصایص اخلاقی و تشریح و ترکیب عضوی او و مشخصات اقوام مختلف آغاز می‌شود و به دنبال آن از مخلوقات

دیگر و نخست از جنیان و غولان سخن می‌رود و از این مجموع تابلوهای رنگارنگ پدید می‌آید پر از مایه‌های جغرافیایی که غالباً تکرار مطالب کتاب جغرافیای اوست. و سپس کتاب به دو مقاله تقسیم شده است: مقاله اول در علویات؛ مقاله دوم در سُفلیات.

مقاله اول خود به سیزده نظر تقسیم شده است:

نظر اول: در حقیقت افلاک و اشکال و موقعیت‌های آن.

نظر دوم: درباره فلک ماه.

نظر سوم: درباره فلک عطارد.

نظر چهارم: درباره فلک زهره.

نظر پنجم: درباره فلک خورشید.

نظر ششم: درباره فلک مریخ.

نظر هفتم: درباره فلک مشتری.

نظر هشتم: درباره فلک زحل.

نظر نهم: درباره فلک ستارگان ثابت.

نظر دهم: درباره فلک البروج.

نظر یازدهم: درباره فلک الافلاک.

نظر دوازدهم: درباره ساکنین آسمان‌ها که همان ملائکه هستند.

نظر سیزدهم: درباره زمان.

و مقاله دوم نیز خود طی چهار نظر تقسیم شده است که به ترتیب به: کره آتش؛ کره هوا؛ کره آب؛ و درباره کره زمین می‌پردازد و سپس به بررسی کائنات و موجودات هستی می‌پردازد که آنها اجسامی هستند که از عوامل اصلی و مادر متولد می‌شوند و شامل سه نظر هستند: درباره فلزات؛ درباره گیاهان؛ درباره حیوانات.

قدیمترین نسخه این کتاب در مونیخ موجود است که تاریخ آن به سال ۱۲۸۰م/۶۷۸هـ می‌رسد، یعنی هنگامی که مؤلف در قید حیات بوده است. آن نسخه با تصویرهای مینیاتوری مزین است. جالب آنکه غالب دانشوران حشره‌شناسی پنداشته‌اند

که گویا این تصویرها زیر نظر خود قزوینی آماده شده است. وستنفلد که دو کتاب را، با وجود دسترسی نداشتن به همه مواد لازم، انتشار داده، عقیده دارد که سه متن از کتاب هست که به نظر وی هر سه را قزوینی خود آماده کرده است، ولی بعدها معلوم شد که مطلب از آنچه وستنفلد گمان برده پیچیده تر است. روسکا، مورخ علوم دقیقه و خاورشناس معروف، در ضمن تحلیل فصول انسانی و معدنی کتاب و بخصوص افسانه ترکی معروف «سنگ باران» وجود متن چهارمی را نیز کشف کرده است. قدیمترین نسخه‌های کتاب از روی متن دوم است که به قرار معلوم در زبان عربی از همه متنهای دیگر رایج تر بوده و نسخه‌های خطی بسیار از آن به جا مانده است. اصل عربی متن سوم موجود نیست و علامت آن این است که فصل هفتم و هشتم را که از اقوام و حرفه‌ها سخن دارد بر آن افزوده‌اند. این متن قزوینی نیست و ترجمه‌های فارسی، از جمله همین ترجمه ما را از روی آن کرده‌اند. یک متن چهارم نیز هست که از لحاظ زمانی از همه کهن تر، و تا به روزگار ما از همه رایج تر است و اضافات فراوانی به فصول مختلف آن راه یافته، مثلاً تنها همین متن است که از قبایل ترک به قرن دهم م. چهارم هـ سخن دارد و قطعاتی از ابودلف و ابن فضلان و فصولی از کتاب جواهرات خازمی نقل کرده است. بی تردید این متن از قزوینی نیست، زیرا نسخه خطی اصلی آن با عنوانی دیگر به جای شرح قزوینی خوانده می‌شود. آنکه قسمت عالم علوی کتاب با رسائل مسیحیان همان دوران در غرب و شرق شباهت دارد، و این قضیه بخصوص بر کتاب سریانی مجهول المؤلف *علة كل العلل* صادق است که زاخای گوید: «کتابی است در کیهان نگاری که از لحاظ تازگی نظیر ندارد و برای همه اقوام نوشته شده است». بی‌گفت‌وگو همه این مؤلفات یک منبع مشترک دارد. دلیل رواج فوق‌العاده کتاب قزوینی تنها اختلاف و تعدد متنها و نسخه‌های آن نیست، بلکه تعداد فراوان ترجمه‌ها و متنهای دستکاری شده در زمانهای دیگر نیز شاهد این مطلب است. متن فارسی کتاب با متن عربی تقریباً به یک زمان به دسترس قرار گرفت و دست کم سه متن فارسی را می‌شناسیم و این بجز تلخیصها و گلچینهاست. قسمت دوم کتاب را در

قالب شعر پارسی نیز ریخته‌اند. از نیمه قرن پانزدهم م. / نهم هـ متناهی دستکاری شده و ترجمه‌های ترکی پشت سر هم منتشر شده و در تمام قرن شانزدهم و هفدهم م. / دهم و یازدهم هـ دنباله آن قطع نشده است (کراچکوفسکی، تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی، ۲۸۲ - ۲۸۳).

به طور مثال درباره پدیده خسوف عقیده قزوینی این‌گونه است که خسوف ماه، با قرار گرفتن زمین بین ماه و خورشید به وجود می‌آید که در این حالت از قرار گرفتن نور خورشید بر روی زمین، مخروطی به دست می‌آید که قاعده‌اش همان صفحه زمین است (دایره بزرگ در محیط آن). وقتی همه ماه، در جرم مخروط قرار می‌گیرد، خسوف کامل، به دست می‌آید (یعین نور خورشید به صورت ماه که در برابر ما قرار دارد نمی‌رسد و سیاه و تاریک به نظر می‌رسد، و در آخر هر ماه به همین صورت به وجود می‌آید) ولی اگر قسمتی از آن فقط در سایه مخلوط داخل شود، خسوف ناقص پدید می‌آید. اما خسوف خورشید با قرار گرفتن ماه بین خورشید و چشمان ما به وجود می‌آید (همان‌طور که در پدیده خسوف برای زمین ایجاد می‌شود). به اعتقاد قزوینی توقف خورشید در کسوف، مانند توقف ماه در خسوف طولانی نمی‌باشد (زیرا قاعده مخروط شعاع وقتی با صفحه ماه منطبق شود، در همان لحظه از آن منحرف شده و خورشید شروع به پدیدار شدن می‌کند). قزوینی همچنین می‌گوید: مقدار کسوف‌ها بر حسب اختلاف دید و مشاهده ساکنین در مناطق مختلف جغرافیایی، مختلف و متفاوت است. گاهی کسوف خورشید ممکن است در برخی مناطق اصلاً وجود نداشته باشد در حالی که هم‌زمان در برخی مناطق دیگر، کسوف پدید آمده است (قزوینی، ۲۰؛ همچنین نک: دفاع، مشاهیر گیاه‌شناسی، ۳۱۰ - ۳۱۱).

قزوینی در کتاب خود از آسمان و آنچه در آن است، سخن گفته و در آن به علم فلک، توصیف ستارگان و بروج و حرکات آنها و نیز تغییرات فصل‌ها و ماه‌هایی که از آن ناشی می‌شود، پرداخته است و از زمین و آنچه بر روی آن است سخن گفته است. اصل، زمین، طبیعت آن، کره هوا، و اصل بادهای و انواع آن، که آب و بخارهایی که در آن است، جزیره‌ها و حیوانات عجیب آن و نیز خشکی و جمادات، گیاهان و حیوانات

روی آن را ذکر نموده و همه آنها را به ترتیب حروف الفبا آورده است (دفاع، مشاهیر گیاه‌شناسی، ۳۱۴)

او تعریف کرده که بر روی کوهی بین باورد و طوس، که بلندترین رشته کوه است ایستاده بود. آسمان صاف و روشن بود. وی می‌گوید من در وسط کوهی بودم که بین من و زمین بود. دایره صاف و شفافی را به رنگ قوس قزح دیدم که من شروع به پایین آمدن از کوه کرده‌ام، در حالی که این دایره کوچکتر و کوچکتری شد، وقتی پایین آمدم آن را کوچکتر از قله دیدم تا اینکه به ابر رسید و از بین رفت. او در کتابش به حرکات ستارگان پرداخته است. او می‌گوید: ماه کوچکترین ستاره است، اما چون به زمین نزدیک است گویی که بزرگ‌ترین آنهاست و با توجه به سبکی و زنش به طور نسبی، حرکت آن نسبت به ستارگان دیگر سریع‌تر است.

مرشد خطاط ملقب به عطار، یکی از خوشنویسان مشهور شیراز در قرن شانزدهم میلادی/دهم هجری است که از سال ۱۵۲۳ م/۹۲۹ هـ ق تا ۱۵۵۲ م ۹۵۹ هـ ق فعالیت می‌کرده است. مرشد خطاط در سال ۱۵۴۵ م/۹۵۱ هـ ق مشغول نوشتن نسخه خطی قطوری از کتاب *عجایب المخلوقات* قزوینی می‌شود که اکنون در کتابخانه چسترتی در انگلستان نگهداری می‌شود (بازیل، *تقاشی ایران*، ۱۳۴).

دلیلی دیگر از رواج فراوان کتاب قزوینی اینکه، از جمله کتابهای معدود غریب است که با تصویر زینت یافته است و بجز تصویرها و جدولهای نجومی، مینیاتورهایی دارد که گاه در کمال خوبی و دقت است، چنانکه در نسخه مونیخ که از آن سخن داشتیم و نیز در نسخه مؤسسه مطالعات شرقی می‌توان دید. این‌گونه تصویرها در متنهای عربی و فارسی نیز هست، اگر چه بعضی تصویرهای گیاه و جانور و اقسام وحوش خیالی است، ولی در بعضی موارد مینیاتورها به توضیح مسائلی مهم، از قبیل تاریخ تصویر ستارگان و پاره‌ای مسائل تاریخی طبیعی، کمک کرده است. سرانجام این نکته نیز در خورد دقت است که همه نسخه‌های خطی قزوینی همچون مؤلفات کیهانشناختی متأخر حرانی و ابن‌الوردی با یک نقشه مدور جهان از نوع نقشه

اصطخری همراه است (کراچکوفسکی، ۲۸۵).

دومین مکتب نگارگری تبریز در دوره جلایریان شکل گرفت. آنان از ۷۶۰ بر تبریز تسلط یافتند و در آنجا به حمایت از کتاب‌آرایی پرداختند. سلطان غیاث‌الدین احمد بهادر جلایری (حک: ۷۸۴-۸۱۳ق)، آخرین سلطان جلایری که در نقاشی و تذهیب استاد بود، از حامیان نام‌آور نقاشی بود. نسخه‌ای از عجایب‌المخلوقات قزوینی (محفوظ در کتابخانه ملی پاریس) که در ۷۹۰ق. برای کتابخانه وی تهیه شد، از آثار مکتب تبریز به شمار می‌رود، زیرا به خط نستعلیق کتابت شده و خط نستعلیق اندکی پیش از تاریخ کتابت این نسخه در تبریز پدید آمده بود. از لحاظ فرم‌شناسی خصوصیات دیداری در این مکتب با حذف عناصر چینی و بیزانسی به سمت تصویر کردن دنیای شاعرانه، خیالی، و آرمانی نقاش می‌رود. (نک: کونکل، ص ۱۸۳۸، تجویدی، ص ۱۰۶؛ ذیلابی، «تبریز». دانشنامه جهان اسلام، ج ۶).

جالب آنکه این متن توسط تصویرگران مختلفی در دوره‌های مختلف تصویرگری شده است. نسخه چاپ سنگی توسط علی قلی خوئی (به سال ۱۲۶۴ ه. ق. و ۱۸۴۷ م) نمونه‌ای از آنهاست. بعدها هنرمندان دیگر از روی آن کپی کرده‌اند که احتمالاً تصاویر اثر بابوموهر لال - نسخه دیگر فارسی چاپ سنگی موجود در کتابخانه ملی ایران - کپی آن باشد. (وضعیت نشر: کلهنونشی پرلک نرائن، ۱۹۱۳ م. / ۱۳۳۱ ه. ق.). تصاویر به کار برده شده، تصاویر متمایل به نوعی طبیعت‌گرایی و همراه با خام دستی است که در آن نسبت به نسخه خطی نقوش و خطوط تزئینی کمتری می‌بینیم. در این تصاویر، صورتها، موها و لباسها کاملاً هندی می‌باشد.

در نسخه‌ای دیگر فارسی که دارای ۱۸۰ نگاره بوده و در دانشگاه پرینستون موجود است و در این تصاویر یکی از نسخه‌های ماست، کیفیت هنری این نگاره‌ها بسیار شاخص است و تأثیرات فرهنگ هندی نظیر حیوانات هندوستان و نمادهای هندی در آن به راحتی دیده می‌شود. ظرافت در طرح و رنگ این نگاره‌ها، ما را به یاد مینیاتور می‌اندازد. این تصاویر متعلق به قرن ۱۸ م. می‌باشد. امتیازهای تصاویر این نسخه باعث شد تا در متن کتاب حاضر از تصاویر زیبای آن استفاده نمایم.

در نسخه‌های فارسی بعدی که باز صورت هندی تصاویر در تصویرگری مشخص است، ترکیب بندی و فضا سازی خاصی دیده نمی‌شود و تصویرگر فقط به معرفی موجودات بدون توجه به قصه پردازی اکتفا کرده است. تصاویر دورگیری خطی شده‌اند و رنگ‌های تخت در رنگ آمیزی آنها برده شده است. از روی تصاویر نسخه‌ای دیگری که در دانشگاه پرینستون می‌باشد و اسم *عجایب المخلوقات* دارد، ولی بسیار متفاوت از نسخه‌های دیگر می‌باشد، می‌توان فهمید که از نسخه‌های قزوینی الهام گرفته است که البته با قسمتهای مربوط به طلسمات همراه است که تصاویری بسیار بدوی و خام می‌باشند. این نسخه در شعبان ۱۳۲۴ق، در دارالسلطنه اصفهان به دست «علیمحمد ابن جعفر ابوالحسنی النائینی المصاحب» کتابت شده و در حاشیه برخی تصاویر می‌توان نام «نرسادباشی» را که احتمالاً تصویرگر این نسخه بوده است، مشاهده کرد. با اینکه در بعضی از نسخه‌ها تصاویری با فرهنگ هندی می‌بینیم، ولی به دلیل اینکه دارای متن فارسی می‌باشند، شبهاتی در مورد ملیت تصویرگران آنها به وجود می‌آورند. به هر حال، این تصاویر که هر کدام با تکنیکهای مختلف ترسیم شده‌اند، در برگزیده ایده‌های متفاوتی از یک نسخه می‌باشند و حتی حدسیاتی در مورد فرهنگهای مختلف عامه و شناخت باورهای جوامع در ذهن ایجاد می‌کند.

کتاب *عجایب المخلوقات* از رایج‌ترین کتب نثر مصور است، تاکنون هیچ کوششی علمی برای بررسی تطبیقی میان کتاب‌های جانوران نمادین و جانوران افسانه‌هایی که ساخته تخیل مردم قرون وسطی بود، صورت نگرفته است. چنین کوشش و پژوهشی می‌تواند تشابه بسیاری میان تصاویر اسلامی و توصیف‌هایی که در کتاب قزوینی آمده را شناسایی کند و به نظر می‌رسد که برخی از نگارگران ایرانی و دیگر سرزمین‌های شرق اسلامی از کارهای نقاشان مسیحی نقل کرده باشند، مانند تصویر نمادهای رسولان، صاحبان انجیل‌های چهارگانه: فرشته قدیس متی و شیر قدیس مرقس، و گاو نر قدیس لوقا و عقاب قدیس یوحنا که ضمن یک نسخه دستنویس از کتاب قزوینی که در اختیار پروفیسور زاره است وجود دارد. قزوینی در فصل «صورت‌های فرشتگان و جامه‌ها و رنگ‌های آنان» چنین نوشته است که: حاملان عرش بر چهار شکل‌اند: انسان،

گاو، عقاب و شیر. همچنین در نسخه‌های دستنویس اسلامی اشکال جانداران عجیب همچو مردانی که گوشهای فیل و سرهای سگ دارند و یا آدمیان یک پا و امثال آن از موجودات تخیلی ترس آور، مشابه پیکره‌های تراشیده در کلیساهای قرون وسطی، دیده می‌شود (عکاشه، نگارگری اسلامی، ۷۹-۸۰).

از کتاب *عجایب المخلوقات* نسخه مصور کهنی به دست ما رسیده که در سال ۱۲۸۰م یعنی سه سال پیش از مرگ مؤلف آن در شهر واسط، که در آنجا به شغل قضاوت مشغول بود کتابت شده است. در این نسخه مینیاتوری از دو فرشته دیده می‌شود: «بر آدمی گماشته شده‌اند، یکی در سوی راست او و دیگری در سمت چپ او، و در یک دست هر کدام دفتری و در دست دگر قلمی است، چهره‌هایشان سپید مایل به سرخ و جامه آنها آبی رنگ است و از پشت سر هر یک گیسویی بافته شده، فرو آویخته و عمامه‌ای سفید بر سر و دو کفش در پا و دو بال بر شانها دارند و هر دو، نوک قلم‌هایشان را بر صفحه دفتر نهاده، آماده ثبت نیکی‌ها و بدی‌ها هستند». اسلوب این مینیاتور با اسلوب مینیاتورهایی که در کتاب «البيطرة» اثر احمد بن حسین احنف و «الادويه المفردة» دیوسکوریدوس و نسخه‌های پاریس و لنینگراد «مقامات حریری» می‌بینیم متفاوت است. با آنکه این نسخه‌ها همه در ناحیه جنوب عراق کتابت شده‌اند. تعداد رنگ‌های به کار رفته در مینیاتورهای «عجائب المخلوقات» کمتر و درخشندگی آنها بیشتر است، بجز چند خط تیره که چین و تاب‌های جامه‌ها را نشان می‌دهد. در این تصاویر نوعی کمرنگی و بی‌حالتی به چشم می‌خورد، ولی به رغم همه اینها، کلیات تصویر بر روی هم به سیمای خاور نزدیک، شبیه‌تر است.

مینیاتور شگفت‌انگیز دیگر در بخش عجایب دریای فارس از همین کتاب آمده و نمودار نجات تاجر اصفهانی است، علاقه رایج مردم آن روزگار به حوادث عجیب و غریب را منعکس می‌سازد. این داستان شبیه سرگذشت ملاحی است که در سفر دریایی دوم سندباد، در کتاب هزار و یک شب ذکر آن به میان آمده که چگونه پرنده عظیم‌الجثه، مرد جهانگردی را از میان جزیره‌ای هول‌انگیز و بی‌آب و علف به هوا برداشته و او را به شهری آباد می‌برد. در این مینیاتور کوه‌ها با خطوطی ترسیم شده که

پیش از آن در نگارگری عربی سابقه نداشته، و سایر عناصر تصویری آن نیز ویژگی‌های هنر چینی را به یاد می‌آورد. نگارگر این مینیاتور توانسته است چهره‌ی درامی موضوع را با زبردستی و به صورت پر مهابتی ترسیم کند و تصویر ناآشنای کوه‌ها نیز سایه‌ای از وحشت که متناسب با فضای روانی مینیاتور است، بر آن کشیده است. اکثر نسخه‌های این کتاب مصور است (عکاشه، نگارگری اسلامی، ۳۲۸-۳۳۲).

گذشته از این در بین آثار قزوینی کتاب *آثار البلاد و اخبار البلاد* وی حاوی اطلاعات جغرافیایی اوست و در سال ۶۷۴ق نوشته شده؛ در حالی که از عمر مؤلف آن، حدود هفتاد سال گذشته بوده است. قزوینی آن را نخستین بار به نام *عجائب البلدان* در ۶۶۱ق ساخته و سپس در ۶۷۴ق گسترش داده و مبسوط آن را به نگارش درآورده و کتاب، دارای سه پیشگفتار و هفت عنوان درباره‌ی هفت اقلیم است. در آغاز آن گفته است که در این کتاب آنچه را برای من واقع شده و شناخته‌ام و آنچه شنیده‌ام و دیده‌ام گرد آورده‌ام.

پیشگفتار اول آن درباره نیاز به پدید آوردن شهرها و روستاهاست. وی در این پیشگفتار به این نکته اشاره می‌کند که خداوند انسان را با سرشت گروهی زیستن آفریده است، چنان‌که بدون هیأت اجتماع نمی‌تواند زیست کند. از سوی دیگر، انسان برای زندگی در اجتماع، نیاز به افزارسازی دارد که وظیفه‌ای همگانی است. آن‌گاه چون هیأت اجتماع حاصل گردد، مردم نه می‌توانند در بیابان‌ها زندگی کنند و نه در خیمه‌ها و خرگاه‌ها روزگار بگذرانند؛ زیرا در هیچ‌کدام، از گزندهای گوناگون ایمن نتوانند بود و به نیازهای خود نتوانند رسید. از اینجا بود که ایجاد ساختمان در زندگی آدمیان پیش آمد و کار به پایه‌گذاری شهرها و روستاها کشید.

پیشگفتار دوم، درباره‌ی خواص بلاد است و دارای دو فصل است: فصل اول درباره‌ی تأثیر بلاد در ساکنان آن است. حکیمان گفته‌اند کره‌ی زمین سوزان است؛ چنان‌که جاندار در آن تاب نیاورد و گیاه نروید. نهایت شمال بی‌اندازه سرد است و نهایت جنوب بسی گرم. آن اندازه از زمین که قابل سکنی گزیدن است، میانه‌های اقلیم سوم و چهارم و پنجم است. فصل دوم، درباره‌ی تأثیر بلاد در کانی‌ها، گیاهان و جانداران است. نویسنده

در این فصل، شرایطی اقلیمی برای پیدایش کانی‌ها و رویش گیاهان و زیست جانداران بر پایه درک دانشمندان روزگار خویش نقل می‌کند.

همچنین کثرت منابع قزوینی درباره اندلس دلیلی دیگر از وسعت مطالب اوست. وی به مؤلفات غرناطی، و نیز به عبدری، که پیش از او بوده، مراجعه کرده و با حفظ چند قطعه از ابراهیم بن یعقوب طرطوسی متنی به گردن دانش دارد. سرانجام نباید از یک مطلب مهم غافل بمانیم که قزوینی به منابعی مراجعه کرده که اکنون به جا نیست؛ مثلاً از سفرنامه شخصی به نام ابوالربیع سلیمان مولتادی که به داخل افریقا رفته و مطلقاً چیزی درباره او نمی‌دانیم، استفاده کرده است که احتمالاً نقش وی نسبت به قزوینی چون ابن فاطمه، دریانورد سواحل افریقا، نسبت به ابن سعید بوده است. و حتی اگر مآخذ دست دومی را که قزوینی به آنها مراجعه داشته برشماریم، صورتی که از آن همه مآخذ به دست خواهد آمد، حیرت‌انگیز است (کراچکوفسکی، ۲۸۶).

اولین جهان‌نمای قزوینی که شخص وی ترسیم کرده و جهان معلوم آن عصر را شامل بوده، متأسفانه از بین رفته است؛ ولی در هریک از دستنویس‌های بعدی کتابهای او که به ما رسیده، نقشه‌ای موجود است. هر یک از این نقشه‌ها بنابر سلیقه هنرمندی که آن را رونگاری کرده، با نقشه‌های دیگر اندکی تفاوت دارد (نک: احمد، تاریخچه جغرافیا در تمدن اسلامی، ۸۵ - ۸۶؛ قزاگوزلو، خلیج فارس، خلیج فارس است، ۳۶ تا ۵۳؛ علائی، جهان‌نمای زکریا قزوینی، ۵۳۵).

همچنین زکریای قزوینی از دانشمندان برجسته در علم گیاه‌شناسی به شمار می‌رود. او در این زمینه در طبقه ابن سینا، دینوری، ادیسی، غافقی، رشیدالدین صوری و ابن عوام قرار دارد و در بین دانشمندان عصر خود به اعشاب معروف بود، زیرا ویژگی‌های دارویی را به طور کامل می‌دانست و دانشنامه‌ای به نام *عجایب المخلوقات* نگاشت. محتوای *عجایب المخلوقات* قزوینی آمیزه‌ای از آثار ارسطو، بلیناس، ابن سینا، گزارشهای جهانگردان، و در مواردی مشاهدات خود نویسنده است. قزوینی به طور کامل ویژگی‌های گیاهان را از لحاظ منفعت و ضرر می‌شناخت زیرا گیاه‌شناس همان پزشک و پزشک همان گیاه‌شناس بود، و آن به سبب ارتباط نزدیک این دو حرفه بود.

از این رو می‌بینیم که دانشمندان مسلمان از جمله قزوینی اهتمام بسیاری به بررسی گیاهان دارویی می‌ورزیدند، چرا که آنها در معالجات‌شان برای بیماران به آن گیاهان تکیه کامل داشتند و در نزد مورخان اتفاق نظر است که قزوینی در فهرست اسامی پیشرو علم گیاه‌شناسی قرار دارد. او به بررسی گونه‌های مختلف گیاهان و منافع آنها اهتمام زیادی ورزید، که در آن به دیدگاه‌های ابن وحشیه پیرامون ویژگی‌های عموم گیاهان تکیه داشت. اما قزوینی درباره منافع گیاهان بیشترین استناد را به دو کتاب *قانون و شفای ابن سینا* داشت. قزوینی به خصوص گیاهانی که منشأ غذایی و درمانی برای انسان محسوب می‌شود را مورد بررسی قرار می‌داد (دفاع، *مشاهیر گیاه‌شناسی در تمدن اسلامی*، ۳۰۳-۳۰۲).

قزوینی در کتاب *عجائب المخلوقات*، نظر دوم کتاب را به نباتات اختصاص داده است و از جایگاه گیاه در بین موجودات سخن گفته و تعریفی از ارزش گیاه ارائه داده که موجب تعجب و شگفتی دانشمندان معاصر و دانشمندان بعدی شده است و متخصصان علم گیاه‌شناسی گفته‌های او را در طول عصرهای متمادی نقل کرده‌اند. قزوینی معتقد است که موجودات سه مرتبه دارند: مرتبه اول برای فلزات است که بر همان ماهیت ثابت خود باقی هستند، زیرا آنها به اجسام بسیط نزدیکند. مرتبه دوم برای گیاهان است که آن حد وسط بین فلزات و حیوان است، یعنی رشد و نمو دارند، ولی فاقد حس و حرکت هستند؛ و مرتبه سوم برای حیوانات است. آنها، هم رشد و نمو دارند و هم حرکت می‌کنند. اینها قوای موجود در همه گونه‌های حیوانات هستند. به عقیده قزوینی گیاهان حد وسط بین فلزات و حیوانات قرار دارند، زیرا آنها نه از حس و حرکت (اختیاری) همچون جمادات محرومند و نه آن دو را همچون حیوانات به طور کامل دارند. گیاهان یا درختند و از انواع ساقه‌دار و یا بوته‌های بی‌ساقه‌اند (که به زمین چسبیده‌اند). درختان میوه‌دار کوچکتر از نوع بدون میوه هستند. درختان میوه‌دار نه برگ‌های انباشته و پر دارند که مانع رسیدن نور خورشید به میوه‌ها می‌شود و نه برگ‌هایی با فاصله‌های زیاد دارد که موجب تابش شدید نور خورشید به آنها و در نتیجه سوختن آن شود (قزوینی، ۲۱۳-۲۱۴، و همچنین نک: فرخ، *تاریخ‌العلوم العربی*،

احمد عیسی بک از تقسیم‌بندی کتاب *عجائب المخلوقات* قزوینی به شگفتی آمده و موجب شده که از او در کتابش به نام *تجلیل* به عمل می‌آورد: قزوینی گیاهان را به دو دسته تقسیم و مرتب کرده است. دسته اول درختان ساقه‌دار و دسته دوم، گیاهانی که بدون ساقه سخت و مرتفع هستند. سپس درختان و گیاهان ساقه‌دار و بی‌ساقه را به ترتیب الفبا توضیح می‌دهد (*تاریخ النبات عند العرب*، ۱۱۵).

قزوینی در کتاب *عجائب المخلوقات* می‌گوید که درخت، همان گیاه ساقه‌دار است. درختان بزرگ به مثابه حیوانات بزرگ، و گیاهان بی‌ساقه به مثابه حیوانات کوچک هستند. درختان تنومند، میوه ندارند، همچون ساج، چنار، و سرو کوهی؛ زیرا تمام مواد غذایی آن صرف خود درخت می‌شود، ولی در درختان میوه‌دار این‌گونه نیستند، بلکه مواد غذایی آنها صرف درخت و میوه، باهم می‌شود. این ویژگی‌های آنها شبیه موجودات نر و ماده است. موجود نر بدنی بزرگ‌تر از ماده دارد، زیرا برخی مواد غذایی در ماده صرف جنین می‌شود. گیاهان بی‌ساقه از نظر او گیاهانی هستند که ساقه‌ای محکم و بلند ندارند، همچون گیاهان کاشتنی، حبوبات، سبزیجات و گیاهان بیابانی. از این رو می‌گوییم: همانا خداوند متعال گیاهان و رستنی‌ها را رویانید تا زمین مرده را زنده گرداند. آن گاه داروهای خشک شده را به جریان در آورد و ذرات پوسیده گیاهان را منتشر ساخت و برگ‌ها را سبز، غنچه‌ها و شکوفه‌ها را زرد و سرخ یافتی، خدا می‌خواست با آن، زنده کردن مرده‌ها و بازگرداندن دوباره استخوان‌های پوسیده را به اثبات رساند. یکی از امور عجیب، قدرتی است که خداوند در خود دانه خلق کرده است. وقتی دانه در درون زمین قرار می‌گیرد، به واسطه آن قدرت، رطوبت اطراف خود را در داخل زمین جذب می‌کند، همان‌طور که شعله آتش، آن رطوبت را در چراغ جذب می‌کند و بعد، نیروهای طبیعی با اراده خداوند متعال در آن عمل می‌کنند تا این‌که به کمال رشد خود، طبق اراده خداوند برسد. گیاهان بی‌ساقه همچون حیوانات کوچک و درختان تنومند و بزرگ همچون حیوانات بزرگ هستند. پس همان‌طور که شدت سرما نمی‌گذارد که حیوانات بدون استخوان، زنده بمانند، از گیاهان نیز جز

درختان ساقه‌دار که ساقه‌ای چوبی و سخت دارند، چیزی باقی نمی‌ماند (قزوینی، ۲۱۴-)

(۲۱۵)

همچنین در باب جانورشناسی قزوینی باید افزود که وی با استفاده روشمند از اندیشه‌های پشتیبیان مبادرت کرد و رساله‌ای در باب جانورشناسی در عجائب *المخلوقات* خود گنجانده. او موجودات زنده را به سه قلمرو تقسیم کرد، حیوانات را در بالاترین مرتبه قرار داد و برای روش‌های دفاعی آنها که به عنوان معیار طبقه‌بندی به کار برد، اهمیت قابل ملاحظه‌ای قائل شد:

الف) حیواناتی که به واسطه قدرت خود دشمنان را می‌رانند، مانند شیر یا فیل.
ب) حیواناتی که با گریز از دشمن از خود دفاع می‌کنند، نظیر آهو، خرگوش، پرندگان.

ج) حیواناتی که به وسایل دفاعی ویژه‌ای مجهزند، نظیر خارپشت.

د) حیواناتی که در محیطی محفوظ (حصن) زندگی می‌کنند، نظیر موش یا مار.
اما پس از آن حیوانات را به هفت دسته تقسیم کرد: انسان؛ جنیان؛ دواب (اسب، قاطر، خر)؛ حیوانات اهلی (غنم)؛ حیوانات وحشی؛ پرندگان؛ حشرات، خزندگان و غیره.

او سه بخش آخر رساله خود را به یادداشتهایی درباره حیوانات به ترتیب الفبایی اختصاص داد. در آنها برخی اظهارات کلی و کاملاً غیر علمی و به دنبال آن خواص جادویی یا دارویی اندامهای مختلف حیوان ذکر شده است. قزوینی در ابتدای بحث از جانوران ضمن بیان ویژگیهای معدنیات، گیاهان و جانوران، حس را مهم‌ترین وجه تمایز جانوران از دو گروه دیگر بر می‌شمرد و وجود آن را در جانور ناشی از حکمت خدا می‌داند تا به واسطه آنها حیوانات از آفات در امان بمانند. سپس به طبقه‌بندی می‌پردازد. از نکات قابل توجه در طبقه‌بندی قزوینی قرار گرفتن جنیان در زمره جانوران است. او ضمن بیان طبقات جانوران به معرفی گونه‌های مختلف آنها هم پرداخته، و در بین آنها از ترتیب الفبایی استفاده کرده است و درباره هر یک از آنها اطلاعات مختلفی را می‌آورد. البته قزوینی در مواضع دیگری از کتاب خود هم به جانوران اشاره کرده

است.

همچنین قزوینی از دانشمندان عرب و مسلمانی است که پایه‌های علوم زمین‌شناسی را بنا نهادند، و اروپا در این زمینه در طول قرن‌های متمادی از او پیروی کرده و کس دیگری را بر او مقدم نداشته است. قزوینی این علم را تا درجه‌ای متحول کرد که زمین‌شناسی فراتر از سطحی رفت که در طول تاریخ شعبده‌بازها و افراد ناآگاه با فلزات همچون اسباب‌بازی و ابزاری برای سرگرمی، معامله و برخورد می‌کردند. او در علوم زمین‌شناسی یک دانشمند بود و وقت خود را در این زمینه سپری نمود و رویکرد او در تحقیق مستقل بود و از افراد پیش از خود تقلید نکرد، اگر چه بسیاری از اطلاعات خود را که بر مبنای آن پایه‌های علوم مبوط به زمینی را محکم و استوار نمود، از نظریات آنها گرفته است و در کتاب *عجایب‌المخلوقات* با مطالب بسیاری درباره‌ی این دانش بر می‌خوریم (دفاع، مشاهیر گیاه‌شناسی، ۳۱۷).

او همچنین بادها را توصیف کرده و می‌گوید: گردباد، همان بادی است که به دور خود می‌چرخد و شبیه یک گل دسته می‌شود. عامل اصلی به وجود آمدن آن اغلب، بادهای طبقه‌ی سرد است که با ابری برخورد می‌کند و بادهای مختلفی پراکنده می‌شود، در نتیجه چرخش ابرها، چرخش در بادها به وجود می‌آید که موجب می‌شود هیأت خاصی به وجود آید و گاهی مسیر چرخش، صعودی و به سمت بالا می‌باشد، مثل جهت چرخش موی مجعد به سمت بالا که مجعد بودن آن گاهی بر اثر انحراف منفذهای پوست سر به وجود می‌آید و چه بسا گاهی هم سبب گردباد اوج گرفتن در باد باشد که در دو جهت مخالف می‌وزند.

درباره‌ی رعد و برق می‌گوید: چون سحاب منعقد گردد و باد که رطب بارد است و اگر بر حرارت خود باقی ماند، قصد صعود کند و اگر باقی نبود نزول کند و سحاب را بشکافد به زور و از آن او از رعد ایجاد می‌شود و از سختی تصادف بعضی به بعضی آتش مشتعل شود و برق حاصل شود اگر لطیف باشد صاعقه ایجاد شود و اگر غلیظ باشد به هر چه رسد می‌سوزاند.

در بخش مواد معدنی تعریف دقیقی از برخی مواد معدنی ارائه می‌دهد. خود قزوینی

می‌گویند که حال بیابید به انواع فلزات که در زیر کوه‌ها به امانت گذارده شده بنگریم. برخی از آنها انطباق پذیرند همچون طلا، نقره، مس، آهن، و سرب و برخی از آنها انطباق ناپذیرند، همچون فیروزه، یاقوت و زبرجد و نیز به کیفیت استخراج آنها، تصفیه آنها و درست کردن زیورآلات و وسایل از آنها و سپس به فلزات زمین همچون نفت و گوگرد بنگریم. او شریف‌ترین فلز را طلا می‌داند چو با آتش نمی‌سوزد و نمی‌پوسد و با گذشت زمان بهتر می‌شود و زر شریف‌ترین نعمتی است که خدا خلق کرده است و قوام امور دینی مردم به آن وابسته است. در خواص آن از قول ارسطو می‌گویند که برای درمان صرع و بیماری‌های چشمی مفید است. اما نقره از دیگر فلزات به زر نزدیکتر است، اما در آتش زیاد از بین می‌رود و امکان پوسیدن آن نیز است و برای درمان جرب، عسر البول و خفقان و بواسیر سودمند است.

قزوینی آهن را مفیدترین فلزات می‌داند. یکی از اصناف آهن فولاد است و برای درمان جرب و بواسیر و درد طحال و ضعف معده مفید است.

او میان آهن طبیعی شاپورقان (سنگ آهن) و آهن مصنوعی، یعنی میان آهن ماده و نرم (نرم آهن) و آهن سخت و نر (فولاد) فرق گذاشته‌اند. به عقیده خود مسلمانان بهترین آهن از هند و چین می‌آمد. امکان دارد بهترین روش‌ها نخست در هند اختراع شده و گسترش یافته است. گواه آن ستون کُتَب در دهلی است، که جالب‌ترین یادگار آهنی سراسر جهان است. این ستون آهنی ۷۵ متر بلندی و ۵/۶ تن وزن دارد (مربوط به حدود ۴۰۰ میلادی) و (با وجود هوای گرم و مرطوب) به همان درخشندگی نخستین روزش در پانزده قرن پیش است (سارتن، ۱/۲، ۳۳۰).

همچنین قزوینی در انواع زلزله چنین گفته است: چنین تصور کردند که بخارها و دودهای زیاد وقتی در زیر زمین جمع می‌شوند و سرما می‌تواند در برابر آن مقاومت کند تا تبدیل به آب شود، و ماده‌اش آن چنان زیاد می‌شود که با حرارت پایین‌تر قابل تجزیه نمی‌باشد و از طرفی سطح زمین نیز سخت بوده، و منافذی در آن وجود ندارد، پس وقتی این بخارها می‌خواهند خارج شوند و راهی برای خروج پیدا نمی‌کنند، پس برخی مناطق به سبب آن به لرزه در می‌آیند. لرزش آن شبیه لرزش بدن تبار به هنگام

تب شدید است که به دنبال حبس شدن رطوبت‌های عفونی در منافذ اعضای بدن ایجاد می‌شود، به طوری که حرارت طبیعی بدن بالا می‌رود و آن رطوبت‌ها را ذوب کرده و به تحلیل می‌برد و آن را تبدیل به بخار و دود می‌کند که از منافذ پوست بدن خارج شده و موجب لرزش بدن می‌شود و همچنان ادامه می‌یابد تا اینکه آن مواد خارج شود، با خارج شدن آن، بدن آرام می‌شود. تکان‌های زمین با زلزله این چنین است، چه بسا که پوسته زمین شکافته می‌شود و ناگهان از آن شکاف مواد حبس شده به یک باره خارج می‌شود، و خداوند عالم تر است (نک: حمیده، *اعلام الجغرافیین العرب*، ۴۰۴-۴۰۵؛ دفاع، *مشاهیر گیاه‌شناسی*، ۲۹۸).

قزوینی و گیاه‌شناسی

طاش‌کپری زاده علم گیاه‌شناسی را در کتابش «متاح السعاده» این‌گونه تعریف کرده است: «گیاه‌شناسی علمی است که به دنبال خواص گونه‌هی گیاه، شگفتی‌ها، شکل‌های مختلف، منافع و مضرات آن می‌باشد و موضوع آن‌گونه‌های گیاهی، فواید و منافع آن و شیوه درمان با آن است.» در ابتدا لازم است مختصری درباره تاریخچه این دانش در جهان اسلام صحبت شود. اگر چه مبدا گیاه درمانی نامعلوم است، اما قدر مسلم این است که قدیمی‌ترین نوشته‌هایی که درباره‌ی استفاده از گیاهان به دست آمده، درباره‌ی فواید طبی آنها بوده است. در روزگاران گذشته، مردم رابطه‌ای نزدیک و غریزی با جهان طبیعی داشته‌اند و نه تنها از نظر مواد غذایی، بلکه برای درمان و تأمین سلامت خود به رستنی‌ها وابسته بوده‌اند. نیاکان ما از طریق فرآیندهای طولانی و تا حدود خطرناک آزمایش و خطا، دانش جا معی از کاربرد گیاهان دارویی را جمع‌آوری نمودند و مردمی که غذای خود را از گیاهان و میوه‌های جنگلی تأمین می‌کردند، یاد گرفتند که چطور از خواص دارویی گیاهان برای معالجه و همچنین حفاظت مواد غذایی و نوشیدنی‌ها زمستانی خود استفاده کنند. این دانستنی‌های ارزشمند که نسل به نسل منتقل شده‌اند، در واقع، عامل بقای نسل بشر و بخصوص جوامعی شده که در مناطق دور افتاده، زندگی می‌کردند. استفاده از گیاهان برای معالجه‌ی بیماری‌ها در این جوامع

یک ضرورت بوده است؛ چرا که خدمات پزشکی و درمانی در دسترس اکثر خانواده‌ها نبوده است. مدارکی به دست آمده از تمدن‌های مصریان و سومریان در ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، نشان می‌دهند که این تمدن‌ها با خواص درمانی گیاهان طبی کاملاً آشنایی داشته‌اند. پاپیروس مشهور «ابرز» ۱ که در سال ۱۸۷۴ کشف شد، حاوی اسامی بیش از هشتصد گیاه دارویی بوده که تا سال ۱۸۰۰ پیش از میلاد برای درمان بیماریها و همچنین مراسم مذهبی و مومیایی کردن از آنها استفاده می‌شده است. در همین راستا، تلاشهایی در جهت توسعه گیاه درمانی در چین و هندوستان نیز دنبال می‌شده است؛ در یک کتبا دارویی چینی که حدود ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تدوین شده، فهرستی از گیاهان دارویی جمع‌آوری شده است. «ریگ وادا»، یکی از کتب مقدس هندوها، حاوی نامهای بیش از یک هزار داور گیاهی می‌باشد. دانش گیاه درمانی از مصر و بین‌النهرین به یونان برده شد و دیری نگذشت که جذب فرهنگ رومیان شد. افسانه‌های زیادی درباره‌ی «آسکلپیوس»، گیاه‌شناس و دانشمند گیاه پزشک «هرالیست» یونانی مصری تبار، که معلوم بوده و در ضمن تعلیم به معالجه‌ی بیماران نیز می‌پرداخته، نقل شده است. گیاه درمانی به تدریج با جادو در آمیخته شد. بسیاری از گیاهان دارای خواص دارویی را افرادی سرگردانی و بی‌سواد در بیابان‌ها و دشت‌ها جمع‌آوری می‌کردند؛ آنها با خواندن اوراد و اجرای تشریفات خاص، این گیاهان را به بیماران می‌خورانیدند. با ظهور «بقراط» (۳۷۷-۴۶۰ پیش از میلاد)، یک نظام پزشکی علمی بر اساس تشخیص درمان بیماری‌ها با استفاده از گیاهان داروینا خواص دارویی، پی‌ریزی شد؛ در این نظام بیماری‌ها ناشی از خشم خدایان نبودند. در قرن اول میلادی، کتاب «دی ماتریامدیکا» را «دیوسکوریدوس» پزشک ارتش یونان تدوین کرد، که از نخستین کارهای معتبر در مورد علم گیاه درمانی است. دیوسکوریدوس که اساس کار خود را بر پایه‌ی کار بقراط بنا نهاده بود، شکل، مشخصات و خواص بیش از پانصد گیاه را در کتاب خویش ارائه کرد که تا ۱۵۰ سال بعد به عنوان یک مرجع مورد استفاده قرار می‌گرفت. در همان زمان یک طبیعی‌دان رومی به نام «پلینی» کتاب تاریخ طبیعی نسبتاً حجیمی را تدوین نمود که در آن به شرح گیاهان و خواص درمانی آنها پرداخت.

هفت قرن بعد، که به قرون وسطی یا عصر تاریکی شناخته شده است، صومعه‌ها زنده نگاه داشتن گیاه درمانی را دست گرفتند. راهبان متون مربوطه را نسخه‌برداری کردند و از آنها برای شفای بیماران استفاده نمودند و مزرعه‌هایی را به پرورش این گیاهان اختصاص دادند. اعتقاد مردم به درمانهای سنتی، که از لحاظ پزشکی ترکیبهای موفقیت‌آمیزی، هر چند با جادوگری ارائه می‌کردند، بدون توقف ادامه یافت. علم گیاه‌شناسی نقش مهمی در تکامل زبان عربی داشته است. توجه اعراب قبل از اسلام به علم گیاه‌شناسی مبتنی بر یک حقیقت اجتماعی بوده و آن نیاز آنها به چراگاهها برای چهارپایان خود بوده است. در آغاز، توجه دانشمندان عرب و مسلمان در زمینه علم گیاه‌شناسی تنها مبتنی بر اهداف لغت‌شناسی بود ولی بتدریج این اهداف متنوع شده و دامنه آن تا زراعت، داروسازی و تزیین منازل، باغ و بوستان توسعه یافت. در میان دانشمندان مسلمان که در زبان عربی متخصص بوده‌اند، علاقه بسیار زیادی به جستجو و تحقیق پیرامون اسامی گیاهان وجود داشته است و آن را بخشی از علم زبان‌شناسی عربی می‌دانستند. در کنار آن دانشمندان مسلمان از منابع گوناگون هندی، ایرانی و یونانی استفاده کردند. دانشمندان مسلمان دو علم یار که از قرن ۲ ق در کتاب‌هایی با عنوان النبات یا الفالحة منعکس می‌کردند تا قرن‌ها متمایز از یکدیگر نمی‌دانستند. در حال حاضر ما می‌بینیم که کتاب عربی درباره موضوعات گیاه‌شناسی و مربوط به آن پیش از قرن ۲ ه ق نیم‌شناسیم اما باید توجه داشت که دستاوردهای گیاه‌شناسی در قرن ۳ ق در تکامل پیشین این رشته در نزد اعراب، که از منابع گوناگون استفاده کرده‌اند، جستجو کرد. از جمله این منابع ترجمه‌های آثار تمدن‌های دیگر در دانش گیاه‌شناسی است. درباره اهمیت این ترجمه‌ها در تاریخ گیاه‌شناسی اسلامی به نظر می‌رسد که آثار مربوط به کشاورزی و زراعت بیش از آثار اصلی گیاه‌شناسی ارسوط و ثئوفراست در محافل گیاه‌شناسان مسلمان مورد توجه قرار گرفت. پس از آثار لغویان نیز باید مرود توجه قرار گیرد. از نخستین رسالات لغویان درباره موضوعات گیاه‌شناسی بخش بسیار اندکی به صورت مستقیم موجود است. از جمله این افراد تا قرن سوم هجری ابن‌سکیت، اسمعی وک نصر بن شمیل را می‌توان نام برد. گیاه‌شناسی در ایران قبل از اسلام نیز سابقه

طولانی و درخشانی داشت. ایرانیان آگاهی عمیقی از چگونگی، مکان و زمان و چیدن، جمع‌آوری و نبار کردن گیاهان دارویی برای دستیابی به بالاترین حجم ماده مؤثر و شفافبخش و استفاده کامل از این مواد داشته‌اند. آنان شیوه‌های ضروری تهیه داروها و بهترین روشن نگه‌داری و ذخیره‌سازی آنها را می‌شناخته‌اند. در اوستا بارها از «اورورو بیشه زو» (گیاه درمانی) ستایش شده است و واژه اورورو به معنی گیاه فرشته نگهبان آن امرتات (امرداد) که خود یکی از امشاسپندان و پایه شش و کمال جاودانگی است در اوستا آمده است. پزشکان ایرانی از صدها گیاه و رستنی درمان بخش آگاه بودند و آنها را مقدس می‌شمردند. مقدس‌ترین این گیاهان ۳۰ نوع بود که نمادی از نام روزهای سی‌گانه یک ماه بود. بطور مثال نام روز اذر که نماد گیاهی آن در اوستا اثرگون نام دارد و آن نوعی گل همیشه بهار است که دم کرده آن محرک سلسله اعصاب است و برای رفع خستگی استفاده می‌شد. در جم‌دیشاپور بیشترین سالهای آموزشی مربوط به گیاه درمانی بود، زیرا گیاه درمانی در ایران باستان اساس طب و درمان بود. پزشکان گیاه درمان باید از خواص ریشه، ساقه، برگ، و میوه و دانه و گل حتی پوست گیاهان آگاه می‌بودند. در برخی تالارهای دانشکده پزشکی نوعی وسایل آزمایشگاهی برای پژوهش برخی گیاهان وجود داشته است که پزشکان همراه موبدان از آنها استفاده می‌کردند کاربرد گیاهان در دانشکده پزشکی به سه طریق خوراکی، مالیدنی، و سوزاندنی بوده است. در روش خوراکی گیاه را فشرده و با آب مصرف می‌کردند مثل گیاه هوم که مصر دینی داشت. در روش مالیدنی گیاه را با آب جوشانده و سپس سرد کرد و بالافاصله یا کمی بعد بر موضع بیمار می‌مالیدند. در روش سوزاندن که نوعی بخور بود، برگ یا گل یا دانه یا پوست گیاه را می‌کوبیدند و مستقیماً بر روی آتش می‌سوزاندند تا در فضا بخش شود. در کنار آن گیاه درمانیان ایرانی از فلسفه پادزهر اطلاع کامل داشتند. این معلومات پس از اسلام در شکل‌گیری و رشد گیاه‌شناسی در اسلام و بویژه ایران نقش بسیار مهمی داشت. هر چند که خود این دانش در ایرا باستان با کمک اطباء هندی، چینی، یونانی و مصری شکل گرفته بود. اما آغاز کاربرد وسیع گیاهان دارویی و رونق و گسترش آن در کشورهای شرقی بخصوص در دوره اسلام به

زمانی که شرق به کارها، نوشته‌ها و ترجمه‌های آثار بقراط، جالینوس و کتاب‌های دیوسکورید و پلین کهن و دیگران دسترسی یافت، مربوط می‌شود. زیرا کارها و آثار این دانشمندان یونانی مستقیماً از طریق شام و شرق رسید و در اوایل قرن سوم میلادی در «بیت الحکمة» به عربی ترجمه شد. منابع ترجمه شده «بیت الحکمة» توسط پزشکان این دوره و پزشکان ادوار بعدی، چه به صورت نظری و چه به صورت عملی مورد استفاده قرار گرفت و بسیاری از اسامی یونانی گیاهان دارویی، معرفی شد. برخی اطلاعات مکتوب و ترجمه این آثار، یکی از منابع اصلی و مهم مورد استفاده و استنباط پزشکان و داروسازان ایران، عرب، یهود، مسیحی و غیره را تشکیل داده است. کتاب گیاهان یا «الحشایش» یکی از مهمترین ترجمه‌های این منابع است که در واقع همان ترجمه «ماتریا مدیکا» دیوسکوریدوس است و از آن زمان و حتی تا همنی اواخر به عنوان طب سنتی همیشه مورد استفاده قرار می‌گرفت و هنوز هم از آن استفاده می‌گردد. ترجمه «ماتریا مدیکا» در واقع توسط «استفان بن بسیل» با کمک استادش «حنین بن اسحاق» که پزشک و مترجم بود، صورت گرفت. در کتاب «الحشایش» شرح حدود ۶۰۰ گیاه که عمدتاً مربوط به نواحی مدیترانه هستند، مذکور است و اسامی آنها به زبان‌های دیگر نیز آمده است. یکی از ویژگی‌های این کتاب، ذکر اختصاصات «ریخت‌شناختی» گیاهان دارویی است و خصوصاً پزشکی آنها نیز ذکر شده است. از دیگر دانشمندان که در زمینه دانش گیاه‌شناسی تحقیقاتی انجام داده‌اند می‌توان به این افراد اشاره کرد که «علی ابن سهل ربن طبری» در سال ۲۳۶ هجری برابر با ۸۵۰ میلادی کتاب «فردوس الحکمة» را به نام «المتوکل» خلیفه عباسی مدون کرد. او در این کتاب، ۲۰ گیاه جدید و مواد گیاهی را که دانشمندان یونانی نام برده بودند، می‌افزاید. از دیگر دانشمندان مهم عرصه گیاه‌شناختی دارویی، می‌باید از یوحنا بن ماسویه؛ پزشک و گیاه‌شناس ایرانی و یکی از آخرین استادان و پزشکان نامی دانشگاه جندی شاپور در سال ۲۴۳ هجری برابر با ۸۷۵ میلادی نام برد. کارهای علمی و کتاب «معرفی نامه داروهای گیاهی» این دانشمند و دیگر پزشکان هم عصر او مانند عیسی بن ماسه در سال ۲۵۷ هجری مطابق با ۸۸۸

میلادی و برخی دیگر کاملاً از بین رفته و نابود شدند. از اهمیت کارهای ارزشمند این دانشمندان همین بس، که پزشکان و دانشمندان بعد از آنها در اثر خود اشارتی بر کارهای رزنده آنها را دارند و برخی از تألیفات خود از کارها و آثار این دانشمندان با اهمیت خاصی نام می‌برند از جمله این دانشمندان ابن بیطار است که در کتبا خود معروف به «الجامع لمفردات الادویه و التغذية» از کارهای «یوحنا» که یکی از قدیمی‌ترین کارهای ارزنده در ایران است و در آن بیش از ۲۹ رقم از گیاهان و مشتقات آنها و برخی از گیاهان معطر که ارقام جدیدی در آن زمان بوده‌اند و در آثار یونانی‌ها و پزشکان اسلامی دیده نمی‌شود، نام می‌برد. یکی از دانشمندان نامی ایران، محمد بن زکریای رازی است. این دانشمند بزرگ ایرانی (سال‌های ۲۵۰ تا ۳۱۳ هجری قمری ی) نه تنها در کارهای مربوط به گیاهان دارویی مطالعات عمیق داشته است، بلکه نخستین دانشمندی است که تمام کارهای فارماکولوژی و همه واژه‌هایی که تا آن زمان چه از دانشمندان غرب و چه اندیشمندان شرقی باقی مانده بود را مورد مطالعه و بحث قرار داد و دایرة المعارفی در درمان‌شناسی به نام کتاب «الحاوی فی الطب» و کتاب خلاصه پزشکی، به نام «المنصوری» و کتاب دیگری به نام «منافع لاغذیة و دفع مضارها» را نوشت این کتاب‌ها و بقیه آثار او، مخزن و مرجع مهم اطلاعات گیاه‌شناختی برای نسل‌های متمادی در شرق و غرب بوده است، آثار این دانشمند به زبان‌های دیگر، بویژه به زبان لاتینی نیز ترجمه شده و در کتابخانه‌های دانشگاه‌های غرب و حتی کتابخانه‌های کلیساهای معروف جهان باقی مانده است. محمد بن زکریای رازی حدود ۶۳۰ گیاه را که مصرف پزشکی و دارویی دارند در بخش بیست و یکم کتاب «الحاوی» ذکر می‌کند. علی بن عباس مجوسی ارجانی از دیگر دانشمندان عالیقدر ایرانی است، که پزشک مخصوص عضدالدوله پادشاه آل‌بویه بود. او در کتاب «کامل الصنعة الطبیة» خود را شاگرد ابو‌ماهر موسی بن یوسف بن سیار مجوسی معرفی می‌کند. جالب‌ترین بحث این کتاب آن است که علی بن عباس در آن، از پزشکان یونانی مقلدان اسلامی آنها انتقاد کرده و به نظر او، بسیاری از نظهای فارماکولوژی و به ویژه نام گیاهانی که آن‌ها در

کشورهای شرقی نامبرده‌اند قابل تشخیص و شناسایی نیست. او شیوه‌های مداوا را که خود، به کار می‌برده است، در این کتاب شرح داده و از داروهایی نام می‌برد که قبلاً مکرر به وسیله پزشکان پارسی و عراقی تجربه شده و به کار رفته است. او در این کتاب، بسیاری از داروهای ذکر شده به وسیله پزشکان یونان قدمی را مردود می‌نماید. او می‌گوید پزشکان فارسی و عراقی، آن‌ها را مصرف نمی‌کنند. در کتاب و آثار مجوسی، حدود ۳۳۳ گیاه و مشتقات گیاهی دیده می‌شود که شرح مختصر آنها تقریباً همان شیوه شرح جالینوسی است. از ارزنده‌ترین آثار مجوسی، نوعی رده‌بندی گیاهان دارویی در کارهای او است که کار شناسایی این گیاهان را عملی و آسان می‌سازد. «کتاب النبات ابوحنیفه دینوری»، (۲۸۳ ه. ق) از جمله آثار ارزنده آن سال‌هاست. این کتاب دارای دو بخش یا دو قسمت متمایز است، بخش اول آن، واژه‌شناسی (ترمینولوژی) عربی در موضوعاتی است که کم و بیش با گیاهان ارتباط دارد. دینوری در این قسمت از کتاب برای هر یک انواع گیاهان، فصل‌هایی جداگانه تخصیص داده است. در قسمت دوم کتاب، او در کاربرد گیاهان، به ترمینولوژی عربی و نام‌های مترادف گیاهان توجهی خاص دارد. در قسمت اول و همچنین در فصل‌هایی از این کتاب در مورد قارچها و گیاهانی که در رنگرزی و عطرسازی به کار می‌روند و همچنین گیاهان دارای صمغ و گیاهان قابل استفاده در دباغی و گیاهانی که از الیاف آنها برای تهیه ریسمان، نساجی یا موارد دیگر در صنعت استفاده می‌کنند، نام می‌برد. فهرست الفبایی این کتاب، شامل یازده حرف یعنی از حرف «الف» تا حرف «ز» و شامل ۴۸۲ باب است که موضوع که ۴۴۰ باب آن مربوط به گیاهان و واژه‌های گیاهی است. بقیه باب‌های این کتاب به مترادف‌ها، منابع، موضوعات اصلی، اظهارنظرها و یادداشت‌های کوتاه مربوط می‌شود. ابومنصور موفق هروی (۳۰۷ هجری مطابق با ۹۸۰ میلادی) صاحب کتاب «الابنیه عن حقایق الادویه» از دیگر دانشمندان هم عصر با مجوسی است. به ویژه کتاب او اولین اثر فارسی در معرفی مواد پزشکی و تغذیه به شمار می‌آید. او ۴۵۰ گیاه و مشتقات آن را در کتاب خود معرفی کرده است. هروی در تألیف این کتاب معتقد است، تمام کتاب‌های فارماکولوژی یونانی و اسلامی پیشینیان خود را همراه با کارهای برخی از

پزشکان هندی به دقت مطالعه کرده است. به همین علت، کتب او حاوی بسبب بسیاری از گیاهان دارویی با نام های هندی است که او، آنها را به نام های فارسی، یا معرب نام می برد. مانند: اسامی فوفل، هل بویا، کبایه، قولنجان و زردچوبه و غیره. ابن سینا، دانشمند و پزشک نامدار ایرانی ۳۷ تا ۴۲۸ هجری مطابق با ۹۸۰-۱۰۳۷ میلادی که در غرب او را به نام «آویسینا» می شناسند و پس از انقراض تمدن یونان او را بزرگترین دانشمند جهان و به اشتباه، عرب دانسته اند. (چون کتاب های او به عربی نوشته شده است) در جلد دوم کتاب «قانون فی الطب»، بیش از ۸۰۰ نمونه گیاه طبی و غذایی را نام می برد که از آن میان ۵۴۱ گیاه و مشتقات آنها دارای توصیف کاربردی و صفات ریخت شناختی هستند. او اختلاف شکل و صفات گیاهان مشابه یا نزدیک به هم را) برای اجتناب اشتباه آنها از یکدیگر) با توجه خاصی در کتاب قانون توضیح می دهد و در مودر چگونگی استفاده از مشتقات گیاهان دارویی و کاربرد آنها، با ترتیبی خاص، معین و نظام یافته به شرح و تفصیل آنها می پردازد. ابوریحان بیرونی (۳۶۲ تا ۴۴۰ هجری)، این دانشمند نامی هم عصر ابن سینا، مؤلف کتاب معروف «صیدنه فی الطب» است. کتاب «صیدنه» در نوع خود کتابی جامع و کامل است و در میان تمامی کتاب ها و نوشته های دانشمندان و فرهنگهای دوره اسلامی به عنوان اثری بی نظیر ذکر شده است. بیرونی با اطلاعات وسیعی که در شناخت گیاهان داشته است، با بهره گیری از کارهای مؤلفان بزرگ گذشته، به ویژه آشنایی با «ماتریا مدیکا» دیوسکوریدوس و دانشمندان هم عصر خود و با گلچین کردن و اخذ چکیده ای از آنها و افزودن اطلاعات وسیع خود، کتب «صیدنه» را توین و تألیف کرد. مواد پزشکی معرفی شده در «صیدنه» علاوه بر تمام مواد پزشکی موجود و شماخته شده قبل از او، حاوی بسیاری از مواد پزشکی دیگری است، که بیرونی خود بر آن افزوده است. در «صیدنه» به جز برخی مترادف ها و ارجاع ها حدود ۷۷۰ گیاه با مشتقات و صاف درمانی شرح داده شده است. اهمیت دیگر و منحصر به فرد «صیدنه» فراوانی بی سابقه نامها و اسامی معادل گیاهان است. بیرونی در «صیدنه» نه تنها نام های معادل زبان های سنتی (کلاسیک) زمان مانند یونانی، لاتینی، سریانی، عربی، ایرانی و ترکی را به کار برده است. بلکه نام های موسوم در نواحی

مختلف را با همان لهجه‌های محلی رایج عصر خود (مانند لهجه‌های بلخی، بخارایی، گرگانی، خوارزمی، سیستانی، بخارستانی و زابلی)، ذکر کرده و نام‌های هندی و سغدی را نیز جمع‌آوری کرده است. منظور بیرونی از ذکر نام‌های محلی همراه با نام‌های سنتی رایج، شناخت بهتر گیاهان دارویی و جلوگیری از اشتباهات متداولی بود، که پیوسته از ترجمه نام‌های گیاهان از یک زبان به زبان دیگر مثلاً از سریانی به عربی، یا از یونانی به سریانی و عربی، از عربی به ایران و از ایران به زبان‌های دیگر پیش می‌آمد و مرتباً نیز در ترجمه‌ها تکرار می‌شد. اگر به افزایش ورود گیاهان دارویی جدید و داروهای اخذ شده از آنها در زمان بیرونی توجه کنیم، آن وقت به اهمیت و ارزش کار این دانشمند در ثبت نام‌های محلی گیاهان دارویی در «صیدنه» آگاه خواهیم شد. بیرونی در تنظیم اسامی گیاهان در کتاب «صیدنه» از کتاب‌های لغت و مترادفات گیاهان که امروزه مفقود شده بهره گرفته است (بن مراد، بحوث فی تاریخ الطب و الصيدله، ۲۵۵-۳۰۳؛ دفاع، اسهام علماء العرب و المسلمین فی الصيدله، ۱۶۰، ۲۳۹، ۳۲۵؛ موسی نیا، گیاه‌شناسی عمومی، ۸-۷/۱؛ ناظم العلوم، اصول علم گیاه‌شناسی، ۸-۹ میر حیدری، معارف گیاهی، ج ۱، مقدمه، ده - سیزده؛ شهروینی، دانشگاه گندی شاپور، ۱۴۷-۱۵۵؛ سزگین، تاریخ نگارش‌های عربی، ج ۴، ۱۶۰، ۱۸۳، ۲۷۶، ۲۳۹، ۳۲۵؛ نویی، علم النبات عند العرب، ۱۲۶، ۱۶۹-۱۶۶؛ نجم آبادی، تاریخ طب ایران، ج ۱/۲۵۵-۲۷۸).

همانطور که اشاره شد تحقیقات دانشمندان مسلمان در گیاه‌شناسی بیشتر به مسائلی همچون طبقه‌بندی و فیزیولوژی گیاهان و پیدایش و شکل و توصیف اجزای مختلف آنها و ارتباط گیاهان با اوضاع و احوال اقلیمی دارویی و نی زخواص نهانی آنها مربوط می‌شود. همچنین نویسندگان مسلمان به منظور فراگرفتن درسهای اخلاقی و روحانی به مطالعه گیاهان توجه بسیار می‌کردند و نیز به مشاهده اشکال گوناگون آنها به مثابه آیات الهی نظر داشتند. این امر در نوشته‌هایی چون رسائل اخوان الصفا، ابوریحان بیرونی و بویژه در کتبا عجایب المخلوقات قزوینی کاملاً مشهود است. اهمیت گلها و درختان در باغهای ایارنی و اسپانیایی، در اشعار فارسی و عربی، و سایر هنرهای اسلام و ر حقیقت، در زندگی عمومی مسلمانان، از جنبه‌های علمی و دارویی گیاهان، تفکیک

ناپذیر است (فرشاد، ج ۱، ص ۲۹۲؛ آرام، ص ۷۱).

زکریای قزوینی از دانشمندان برجسته در علم گیاهشناسی به شمار می‌رود. او در این زمینه در طبقه ابن‌سینا، دینوری، ادیسی، غافقی، رشیدالدین صوری و ابن‌عوام قار در ارد و در بین دانشمندان عصر خود به عشاب معروف بود، زیرا ویژگی‌های دارویی را به طور کامل می‌دانست و دانشنامه‌ای به نام عجایب المخلوقات نگاشت. محتوای عجایب المخلوقات قزوینی آمیزه‌ای از آثار ارسطو، بلیناس، ابن‌سینا، گزارشهای جهانگردان، و در مواردی مشاهدات خود نویسنده است. قزوینی به طور کامل ویژگی‌های گیاهان را از لحاظ منفعت و ضرر می‌شناخت زیرا گیاهشناس همان پزشک و پزشک همان گیاهشناس بود، و آن به سبب ارتباط نزدیک این دو حرفه بود. از این رو می‌بینیم که دانشمندان مسلمان از جمله قزوینی اهتمام بسیاری به بررسی گیاهان دارویی می‌ورزیدند، چرا که آنها در معالجات‌شان برای بیماران به آن گیاهان تکیه کامل داشتند و در نزد مورخان اتفاق نظر است که قزوینی در فهرست اسامی پیشرو علم گیاهشناسی قرار دارد. او به بررسی گونه‌های مختلف گیاهان و منافع آنها اهتمام زیادی ورزید، که در آن به دیدگاه‌های ابن‌وحشیه پیرمون ویژگی‌های عموم گیاهان تکیه داشت. اما قزوینی درباره منافع گیاهان بیشترین استناد را به دو کتبا قانو و شفای ابن‌سینا داشت. قزوینی به خصوص گیاهانی که منشا غذایی و درمانی برای انسان محسوب می‌شود را مورد بررسی قرار می‌داد (دفاع، مشاهیر گیاهشناسی در تمدن اسلامی، ۳۰۲-۳۰۳).

قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات نظر دوم کتاب (۲۱۳) را به نباتات اختصاص داده است و از جایگاه گیاه در بنی موجودات سخن گفته و تعریفی از ارزش گیاه ارائه داده که موجب تعجب و شگفتی دانشمندان معاصر و دانشمندان بعدی شده است و متخصصان علم گیاهشناسی گفته‌های او را در طول عصرهای متمادی نقل کرده‌اند. قزوینی معتقد است که موجودات سه مرتبه دارند. مرتبه اول برای فلزات است که بر همان ماهیت ثابت خود باقی هستند، زیرا آنها به اجسام بسیط نزدیکند. مرتبه دوم برای گیاهان است که آن حد وسط بین فلزات و حیوان است یعنی رشد و نمو دارند ولی فاقد حس و حرکت هستند، و مرتبه سوم برای حیوانات است. آنها، هم رشد و نمود

دراند وهم حرکت می‌کنند. اینها قوای موجود در همه گونه‌های حیوانات هستند. به عقیده قزوینی گیاهان حد وسط بین فلزات و حیوانات قرار دارند، زیرا آنها نه از حس و حرکت (اختیاری) همچون جمادات محرومند و نه آن دو را همچون حیوانات به طو کامل دراند. گیاهان یا درختند و از انواع ساقه‌دار و یا بوته‌های بی‌ساقه‌اند (که به زمین چسبیده‌اند). درختان میوه‌دار کوچکتر از نوع بدون میوه هستند درختان میوه‌دار نه برگ‌های انباشته و پر دارند که مانع رسیدن نور خورشید به میوه‌ها می‌شود و نه برگ‌هایی با فاصله‌های زیاد دارد که موجب تابش شدید نور خورشید به آنها و در نتیجه سوختن آن شود (قزوینی، ۲۱۳-۲۱۴، و همچنین نک: فرخ، تاریخ‌العلوم العربی، ۲۷۰-۲۶۹).

احمد عیسی بک از تقسیم‌بندی کتاب عجائب المخلوقات قزوینی به شگفتی آمده و موجب شده که از او در کتابش به نام تجلیل به عمل می‌ارود: قزوینی گیاهان را به دو دسته تقسیم و مرتب کرده است. دسته اول درختان ساقه‌دار و دسته دوم، گیاهانی که بدون ساقه سخت و مرتفع هستند. سپس درختان و گیاهان ساقه‌دار و بی‌ساقه را به ترتیب الفبا توضیح می‌دهد (تاریخ النبات عند العرب، ۱۱۵).

قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات می‌گوید که درخت، همان گیاه ساقه‌دار است درختان بزرگ به مثابه حیوانات بزرگ، و گیاهان بی‌ساقه به مثابه حیوانات کوچک هستند. درختان تنومند، میوه ندارند همچون ساج، چنار، و سرو کوهی، زیرا تمام مواد غذایی «صرف خود ردخت می‌شود ولی در درختان میوه‌دار این‌گونه نیستند، بلکه مواد غذایی آنها صرف درخت و میوه، باهم می‌شود. این ویژگی‌های آنها شبیه موجودات نر و ماده است. موجود نر بدنی بزرگ‌تر از ماده دارد، زیرا برخی مواد غذای در ماده صرف جنین می‌شود. گیاهان بی‌ساقه از نظر او گیاهانی هستند که ساقه‌ای محکم و بلند ندارند، همچون گیاهان کاشتنی، حبوبات، سبزیجات و گیاهان بیابانی. از این‌رو می‌گوییم: همانا خداوند متعال گیاهان و رستنی‌ها را رویانید تا زمین مرده را زنده گرداند. انگاه روهای خشک شده را به جریان در آورد و ذرات پوسیده گیاهان را منتشر ساخت و تو برگ‌ها را سبز، غنچه‌ها و شکوفه‌ها را زرد و شرخ یافتی، خدا می‌خواست

با آن، زنده کردن مرده‌ها و بازگرداندن دوباره استخوان‌های پوسیده را به اثبات رساند. یکی از امور عجیب، قدرتی است که خداوند در خود دانه خلق کرده است. وقتی دانه در درون زمین قرار می‌گیرد، به واسطه آن قدرت، رطوبت اطراف خود را در داخل زمین جذب می‌کند، همان‌طور که شعله آتش، آن رطوبت را در چراغ جذب می‌کند و بعد، نیروهای طبیعی با اراده خداوند متعال در آن عمل می‌کنند تا اینکه به کمال و رشد خود، طبق اراده خداوند برسد. گیاهان بی‌سابقه همچون حیوانات کوچک و درختان تنومند و بزرگ همچون حیوانات برگ هستند. پس همان‌طور که شدت سرما نمی‌گذارد که حیوانات بدون استخوان، زنده بمانند، از گیاهان نیز جز درختان ساقه‌درا که ساقه‌ای چوبی و سخت دارند، چیزی باقی نمی‌ماند (قزوینی، ۲۱۴-۲۱۵)

قزوینی و جانورشناسی:

جانورشناسی، یا علم‌الحيوان، دانش مطالعه ساختمان بدن جانوران، بررسی صفات و شناسایی بیماریهای آنها و یافتن راههای درمان آن بیماریها است. امروزه این مطالعات در شاخه‌های مختلف علوم چون زیست‌شناسی، علوم دامی و دامپزشکی انجام می‌گیرد، حال آنکه در گذشته این مجموعه در یک حوزه بررسی شد است. همچنین در گذشته این‌گونه بررسیها با بیان افسانه‌هایی درباره جانوران و توصیف جانوران افسانه‌ای و شرح فواید جانوران آمیخته بوده است ظاهراً نخستین بار فیلسوفان پیش از سقراط به بررسی علمی جانوران پرداختند. گفته‌اند که آناکساگوراس و دموکریتوس به تشریح جانوان دست زده‌اند. اما نخستین کسی که جانورشناسی را به صورت یک علم مستقل در آورد، ارسوط بود. مجموعه آثار جانورشناختی ارسطو شامل ۲۱ مقاله می‌شود که در ۳ کتاب طباع الحيوان (در ۱۰ مقاله)، اجزاء الحيوان (در ۴ مقاله)، فی کون الحيوان ۳ (در ۵ مقاله) و دو رساله کوچک «دربار» راه رفتن جانوران ۴ و «درباره حرکت جانوران ۵» هر کدام در یک مقاله، مرتب شده‌اند. بررسیهای ارسطو درباره جانوران دو ویژگی مهم دارد: نخست آنکه ارسطو در طباع الحيوان از جاهایی یاد می‌کند که به احتمال زیاد در مسافرت خود میان سالهای ۳۴۷ تا ۳۳۵ ق م از آنها دیدن کرده است؛ از این‌رو، می‌توان گفت: گزارشهایی که او در این کتاب از جانوران مختلف این نواحی و

ویژگیهای «ها آورده، بر پایه مشاهدات شخصی اوست. نکته دیگر آنکه ارسطو در آثار جانورشناسی خویش چنان به طرح موضوعات پرداخته که گویی نخستین کسی است که به این شاخه از علوم توجه کرده است. ارسطو در طباع الحیوان علاوه بر معرفی نمونه‌های مختلف جانوران، به فیزیولوژی آنها هم پرداخته است. از گفته‌های او چنین بر می‌آید که خود دست به تشریح جانوران می‌زده است و این حدس با توجه به برخی اظهار نظرهای او در این کتاب، به ویژه آنچه درباره چگونگی روش مطالعه عروق می‌گوید، قوت می‌گیرد. در زمره آثار ترجمه شده جالینوس به عربی نیز از دو رساله با عناوین فی تشریح الحیوان الحی و فی تشریح الحیوان المیت نام برده شده است که شاید بتوان آنها را نشانه‌ای از تشریح جانوران به دست او دانست (سامرائی، ۸۲-۸۳، ۲۰۶؛ حنین، ۲۳-۲۴).

اما پس از اسلام برخی از محققان برآن‌اند که آثار دانشمندان دوران اسلامی در جانورشناسی - که از آن با عنوان «علم الحیوان» یاد می‌کردند - هرگز همپایه کارهای ایشان در دیگر شاخه‌های علوم چو ریاضیات و نجوم نیست و به رغم ترجمه [اثر ارسطو، دانشمندان اسلام از آن بهره‌ای نبرده‌اند جانورشناسی هیچ‌گاه چندان مورد توجه آنان نبوده است (بلاشه، د. اسلام، ۳/۳۱۱). این تلقی را می‌توان بیش از هر چیز برآمده از فراز و فرودی دانست که در تعریف جانورشناسی و توجه به آن در کتابهای طبقه‌بندی علوم دیده می‌شود. در این کتابها علم الحیوان در زمره طبیعیات قرار گرفته، اما مرتبه آن در میان دیگر شاخه‌های طبیعیات و وابستگی یا استقلال مطالب آن در کتابهای مختلف طبقه‌بندی علوم، متفاوت است.

فارابی، مطالب «کتاب الحیوان» و «کتاب النفس» را به عنوان بخش هشتم از طبیعیات آورده است و موضوع آنها را بررسی مشترکات انواع حیوانات و ویژگیهای هر یک از آنها می‌داند (ص ۹۸). ابن فریعون (ص ۱۴۴) و خوارزمی (ص ۱۳۳، علم الحیوان را در زمره طبیعیات و در علوم عجمی قرار داده است. ابن سینا از علم الحیوان به عنوان بخش هفتم طبیعیات و قبل از علم النفس یاد می‌کند و موضوع آن را شناخت حیوانات می‌داند («فی اقسام...»، ۲۴۵). او در رساله اقسام علو لاوائل این تعریف را جامع‌تر بیان

کرده، و رئیس بحث علم‌الحيوان را شمشخص نموده است. مطابق این تعریف، علم‌الحيوان شامل این مطالب است: بر شمردن اصناف حیوانات، بیان خواص هر یک، چگونگی تولید مثل آنها، بیماریهایشان، خواص مذکر و مؤنث هر یک، چگونگی حرکت و قوای آنها، خواص اعضایشان و ویژگیهای حیوانات هوایی، زمینی، آبی، شناگر، چهارپا، پرنده، و خزنده؛ که همه در «کتاب‌الحيوان» بررسی می‌شوند (ص ۲۷۴). فخرالدین رازی در جامع‌العلوم به طور مستقل به علم‌الحيوان پرداخته، و در ذکر مسائل طبیعیات نیز از این علم یاد نکرده است (ص ۲۵۳-۲۵۸)؛ در حالی که در همین کتاب، علم‌البیطره (در شناخت بیماریهای چهارپایان و درمان آنها) و علم‌البرزء (در شیوه‌های نگهداری بازها - پرندگان شکاری - و شناخت بیماریها و درمان آنها) را جداگانه به عنوان شاخه‌هایی از علم آورده، و از مسائل آنها یاد کرده است. (ص ۳۴۰، ۳۴۶). ابن‌الاکفانی هم علم‌الحيوان را جزء هفتم طبیعیات و جدا از علم‌النفس آورده، و موضوع آن را بررسی کائنات نامی حسّاس و متحرکته اراده، در هوا و آب و زمین و انواع اهلی و آنچه از ایشان متولد می‌شود، دانسته است (ص ۶۷). طاش کوپری‌زاده نیز، در تعریفی مشابه، بررسی عجایب حیوانات و منافع و مضار ایشان را هم به موضوع علم‌الحيوان می‌افزاید و هدف از مطالعه آن نیز شناخت حیوانات برای بهره‌مندی از منفعت و دفع ضرر آنها بر می‌شمرد (ص ۴۰۱). نگاه غالب در آثار جانورشناسی ایشان نگاه توصیفی است و مؤلفان به بیان ویژگیهای ظاهری و امور کلی درباره حیوانات بسنده می‌کنند. شاید به دلیل همین مسئله است که برخی از محققان دستاوردهای دانشمندان اسلامی در جانورشناسی را با یافته‌های ایشان در دیگر شاخه‌های علوم قابل مقایسه نمی‌دانند.

منابع عمده‌ای را که دانشمندان مسلمان در نگارش آثار خود درباره جانوران از آنها بهره برده‌اند، می‌توان در ۵ گروه قرار داد (نک: هارون، ۱۸-۲۴):

۱. قرآن و حدیث: وجود آیاتی در قرآن درباره جانوران و موضوعاتی چون خلقت و منافع آنها (برای نمونه، نک: بقره ۱۶۴/۲؛ لقمان ۱۰/۳۱؛ شوری ۲۹/۴۲؛

جائیه ۴/۴۵)، همچنین ارائه شوهدی از مسخ، که گونه‌ای از تکوین جانوران به حساب می‌آمده (بقره ۶۵/۲؛ مائده ۶۰/۵؛ اعراف ۱۶۶/۷؛ نک: دنباله مقاله، پیدایش جانوران)، قرآن را یکی از منابع اصلی مؤلفان آثار جانورشناسی قرار می‌دهد. همچنین وجود احادیث بسیار درباره جانوران مختلف از پیامبر (ص) و صحابه موجب شده است تا به آن در آثار جانورشناسی بسیار توجه شود. برای مثال دمیری (ه م) در حیات الحیوان تقریباً برای هر یک از جانوران حداقل یک حدیث آورده است.

۲. شعر عربی: شعر عربی را می‌توان مهم‌ترین منبع آثار جانورشناسی مسلمانان برشمرد. اتکای دانشمندان مسلمان بر استفاده از این منابع تا آنجاست که جاحظ در کتاب الحیون ادعا کرده است که آنچه در مطالب فلاسفه و اطبا درباره حیوانات آمده، در شعر عربی هم به صورتی موجود است. زندگی عربها در صحرا و رابطه نزدیک آنها با محیط اطرافشانف و به ویژه وابستگی آنها به برخی از حیوانات اهلی مانند شتر، تجاری را در اختیار ایاشن قرار می‌داد؛ آنان هم این تجارب را بیشتر در قالبی توصیفی و به زبان شعر بیان کرده‌اند از دیگر مطالبی که بیانگر توجه خاص عربها به جانوران است، فراوانی اوژه‌ها در زبان عربی برای برخی از حیوانات است.

۳. آثار یونانی: از متقدمین یونانی که بررسی‌هایی درباره جانوران انجام داده‌اند، اثر باقی نمانده، و تنها حاجی خلیفه به کتابی در جانورشناسی منسوب به دموکریتوس اشاره کرده است اما دانشمندان دوران اسلامی با اثر ارسطو آشنا بوند واز آن با عنوان کلی «کتاب الحیوان» یاد می‌کردند. با توجه به ترجمه‌هایی که در دست است، مسلمانان با ۱۹ مقاله کتابهای طباع الحیوان (۱۰ مقاله)، اجزاء الحیوان (۴ مقاله) و فی کون الحیوان (۵ مقاله) آشنا یودند و رساله‌های «درباره حرکت جانوران» و «درباره راه رفتن جانوران» را نمی‌شناختند.

۴. مشاهدات تجربی: مؤلفان آثار جانورشناسی گاه در کتابهای خود به مشاهدات شخصی و یا آزمایشهایی که خود یا دیگران انجام داده‌اند هم اشاره می‌کنند. نمونه این مشاهدات در اثر جاحظ بسیار به چشم می‌خورد.

۵. منابع ایرانی: درباره تأثیر اندیشه‌های ایرانیان در میان مسلمانان نمی‌توان اظهارنظر

مشخصی کرد. با این حال، برخی از عقاید ایرانیان دربارهٔ جانوران در کتبهای مسلمانان نقل شده است. از آن جمله آرائی است در بارهٔ طبقه‌بندی جانوران با این ح ال، به رغم این‌گونه مشابهتها، نمی‌توان از تأثیر دانسته‌های ایرانیان پیش از اسلام بر آثار دانشمندان مسلمان در جانورشناسی به صراحت سخن گفت (بلشه، در اسلام، جلد سوم، ۳۱۱-۳۱۳).

از بزرگ‌ترین جانورشناسان پیش از قزوینی باید به جاحظ اشاره کرد. جاحظ، مؤلف اثر عظیم کتاب الحیوان است که آن‌گونه که خود اظهار کرده هدف از تألیف آن نه مطالعه علمی گونه‌های حیوانات، بلکه اثبات وجود خالق از طریق مشاهده مخلوق (ج ۲، ص ۱۰۹ به بعد، ج ۳، ص ۲۰۹ به بعد) و تجلیل از حکمت الهی است که هیچ چیز را بی‌فایده یا زیانمند خلق نکرده است، از جمله فایده حیوانات خطرناک یا موذی که کشتن آنها مجاز است (ج ۱، ص ۳۰۷-۳۰۸)، در وقاع امتحان انسانهاست (ج ۳، ص ۳۰۰). جاحظ پس از تقسیم مخلوقات به سه دسته متفوق، مختلف و متضاد، و پس از ابراز تردیدهایی در مورد جایگاه ستارگان و عناصر اربعه و غیره، مواد غیرآلی (جماد) و مواد آلی (نامی) را مشخص کرده است. سپس بخش آلی را به دو «قلمرو»، حیوان (حیوان) و گیاه (نبات)، تقسیم نموده است. قلمرو حیوانی را نیز بنا بر نوع حرکت حیوان به چهار شاخه تقسیم کرده است. حیواناتی که راه می‌روند (مایمشی)، پرواز می‌کنند (ما یطیر)، شنا می‌کنند (مایسبح) و می‌خزند (ما ینساح؛ ج ۱، ص ۲۶-۲۷).

در رائل اخوان الصفا نیز به این دانش پرداخته شده است و رسالهٔ هشتم از طبیعیات با عنوان «فی کیفیت تکوین الحیوانات و اصنافها» به بررسی جانوران اختصاص داده شده، و مؤلفان اهمیت این بررسی را در تبیین دو امر دانسته‌اند: نخست آنکه روش شود که در سلسلهٔ صعودی آخرین مرتبهٔ جانوران به اولین مرتبهٔ انسانی می‌رسد، تا به این صورت، کیفیتی ترتیب موجودات مشخص شود؛ و دیگر آنکه معلوم شود که نسبت صورت انسانی به صورت دیگر حیوانات مانند نسبت سر به تن است و نفس او بر نفس ایشان برتری دارد (۱۷۸/۲-۱۷۹).

مؤلفان رسائل اخوان الصفا در بیان هدف خویش از پرداختن به حیوانات، به این نکته اشاره می‌کنند که به دنبال آن‌اند ه با برشمردن فضایل حیوانات و همچنین شاررتهای انسان چگونگی صعود انسان به جایگاه برتر و یا نزول او به جایگاهی پست تر را مشخص کنند و برای نیل به این هدف داستانهایی از زبان حیوانات آورده‌اند (۱۷۹/۲). سپس داستانهای مختلفی آمده که در آنها از زبان حیوانات مطالبی در ویژگیهای آنها و مقایسه ویژگیها با صفات بشری نقل شده است (برای نمونه، نک: ۲۱۴/۲).

سرانجام در قرن هفتم، قزوینی (متوفی ۶۸۲) به استفاده روشمند از اندیشه‌های پشتیبان مبادرت کرد و رساله‌ای در باب جانورشناسی در عجائب المخلوقات خود گنجانید. او موجودات زنده را به سه قلمرو تقسیم کرد (۲۷۹)، حیوانات را در بالاترین مرتبه قرار داد و برای روشهای دفاعی آنها که به عنوان معیار طبقه‌بندی به کار برد، اهمیت قابل ملاحظه‌ای قائل شد:

الف) حیوانیت که به واسطه قدرت خود دشمنان را می‌رانند، مانند شیر یا فیل.
ب) حیواناتی که با گریز از دشمن از خود دفاع می‌کنند، نظیر آهو، خردگوش، پرندگان.

ج) حیواناتی که به وسایل دفاعی ویژه‌ای مجهزند، نظیر خارپشت.

د) حیواناتی که در محیطی محفوظ (حصن) زندگی می‌کنند، نظیر موش یا مار (۲۸۰).
اما پس از آن حیوانات را به هفت دسته تقسیم کرد: انسان (۲۸۰)؛ جنیان (۳۷۹)؛ ذواب (اسب، قاطر، خر) (۳۹۳)؛ حیوانات اهلی (غنم) (۳۹۷)؛ حیوانات وحشی (۴۰۶)؛ پرندگان (۴۲۶)؛ حشرات، خزندگان و غیره (۴۴۶).

او سه بخش آخر رساله خود را به یادداشتهایی درباره حیوانات به ترتیب الفبایی اختصاص داد. در آنها برخی اظهارات کلی و کاملاً غیر علمی و به دنبال آن خواص جادویی یا دارویی اندامهای مختلف حیوان ذکر شده است. این اثر در قیاس با اثر جاحظ، حاکی از تنزلی آشکار است. قزوینی در ابتدای بحث از جانوران ضمن بیان ویژگیهای معدنیات، گیاهان و جانوران، حس را مهم‌ترین وجه تمایز جانوران از ۲

گروه دیگر بر می‌شمرد و وجود آن را در جانور ناشی از حکمت خدا می‌داند تا به واسطه آنها حیوانات از آفات در امان بمانند. سپس به طبقه‌بندی می‌پردازد. از نکات قابل توجه در طبقه‌بندی قزوینی قرار گرفتن جنیان در زمره جانوران است. او ضمن بیان طبقات جانوران به معرفی گونه‌های مختلف آنها هم پرداخته، و در بین آنها از ترتیب الفبایی استفاده کرده است و درباره هر یک از آنها اطلاعات مختلفی را می‌آورد. البته قزوینی در مواضع دیگری از کتاب خد هم به جانورا اشاره کرده است.

انتشار آثار قزوینی

از کسانی که درباره قزوینی و آثار او مطالعاتی انجام داده‌اند به این افراد می‌توان اشاره کرد: سیلوستر دوساسی و رینوی فرانسوی و وستنفلد آلمانیو کراچکوفسکی روسی و استوری انگلیسی و بروکلن در تاریخ فرهنگ اسلامی و هفمان در فرهنگ ترکی (۶۲: ۵).

در حقیقت متن عربی کتاب *عجایب المخلوقات* نخستین بار به اهتمام وستنفلد در ۱۸۴۸م. در گوتینگن، و ترجمه نیمه از آن توسط هرمان اته در ۱۸۶۸م. در لایپزیگ به طبع رسیده است. این چاپ از روی مقابله و نقد علمی چهار نسخه خطی ذیل تهیه و تدوین گردیده است:

- ۱- نسخه کتابخانه سلطنتی برلین و جزء مجموعه *zeid* به شماره ۱۳۳.
- ۲- نسخه کتابخانه هرتسوک شهر گوتا به شمار ۲۳۴.
- ۳- نسخه متعلق به مجموعه شخصی دکتر جان لی، اهل هارتول.
- ۴- نسخه کتابخانه لیدن هلند به شماره ۱۷۱۰.

همچنین ترجمه فرانسوی آن در سال ۱۸۰۵ در پاریس به زیر چاپ رفته است و وستنفلد متن کتاب *عجایب المخلوقات* را چاپ کرده، بنابراین کیهان‌نگاری قزوینی چاپ وی به هر حال متنی که قزوینی فراهم آورده نیست، بلکه متن دستکاری شده کتاب است و ظاهراً به قرن هجدهم مربوط می‌شود و وستنفلد با اسقاط بعضی از

قطعات کتاب و استفاده از متنهای دیگر برای تکمیل افتاده‌های آن اشکال قضیه را افزوده و در واقع آنچه به دست داریم متنی من در آوردی است که نمودار هیچ یک از متنهای موجود نیست و این نکته را در مورد همه مسائل مربوط به مطالعه قزوینی از یاد نباید برد. یک ترجمه جغتایی آن نیز در مجموعه خانیکوف در کتابخانه ملی پترزبورگ موجود است. شهرت کتاب در اواخر قرن شانزدهم میلادی به مسکوی روسیه نیز رسیده بود و گویا تنها کتاب عربی است که نام آن به اسناد رسمی این دوران از تاریخ روسیه راه یافته است.

کیهان‌نگاری قزوینی تا دهه دوم این قرن در جمهوری‌های آسیای میانه رواج داشت و روزی نمی‌گذشت که چاپی تازه از ترجمه‌های آن به زبانهای مختلف محلی منتشر نشود. وستنفلد به تقریب پنجاه تن از مؤلفاتی را که قزوینی در تألیف جغرافیای خویش به آنها مراجعه کرده نام می‌برد که بعضی از مورخان و جغرافی‌شناسان معروف از آن جمله‌اند. چاپ وستنفلد محرک اتمه برای ترجمه کتاب شد. اتمه تا نیمه آن رسید و تعلیقات و تصحیحات فلیشر اهمیتی خاص به ترجمه او داده است. دانشوران در قرن بیستم به بار دیگر روش کنجکاوی محدود در قسمتی از مطالب قزوینی را پیش گرفته‌اند.

در آغاز قرن نوزدهم دوساسی خاورشناس با چاپ قسمتهای مربوط به معادن و گیاه و انسان از کتاب قزوینی این کار را آغاز کرد. ایدلر نیز در تحقیق برجسته خود (۱۹۰۹م.) از توصیف قزوینی درباره ستارگان استفاده کرد. یاکوب دانشمند نیز، که فعالیت او به تحلیل مطالب مربوط به ابراهیم بن یعقوب محصور نمانده، بلکه از مباحث قزوینی درباره پرندشناسی و گیاهشناسی نیز سخن آورده، کار آنها را تأیید کرده است. روسکا نیز پس از مطالعه‌ای دقیق در قسمت معادن، ضمن مقاله‌ای ممتاز و عمیق درباره تاریخ تألیف کتاب به نتایجی اساسی و مهم دست یافته است. ویدمان، مورخ علوم، ضمن چند مقاله پاره‌ای از مسائل فیزیک و تاریخ طبیعی را که قزوینی از آن سخن آورده تحلیلی کرده است.

کیهان‌نگاری عرب از این‌گونه مطالب فراوان دارد و کافی است به یاد بیاوریم که

پاره‌ای از فصول کتاب همچون مطالب مربوط به ارواح و مخلوقات (انسباخر - ۱۹۰۵) و نظریات قزوینی درباره علم‌النفس (تشنر ۱۹۱۲) جداگانه ترجمه شده است. دکتر یاکوب (Dr. Geors Jacob) در ۱۸۹۰م. ضمن جزوه‌ای که در برلین تحت عنوان «گزارشگری عرب در قرن دهم و یازدهم میلادی از بعضی از شهرهای آلمان خبر می‌دهد» منتشر کرده، سعی نموده اسامی عربی را که قزوینی در کتاب خود آورده با وجه آلمانی این اسامی تطبیق دهد. او می‌نویسد که «ابولده» شهر بزرگی در فرنگستان که از سنگ ساخته شده، همان Fulda و ایترحت، شهر بزرگی در فرنگستان با مناطق وسیع، همان Utrecht و شلسویق شهر بسیار بزرگی در آخر دریا‌های زمین، همان Schleswig، و مغانجه که شهر عظیمی است، همان Mainz است. او تعداد دیگری از شهرها و منطقه‌های اروپا را به همین روش تطبیق نموده است (کراچوفسکی، تاریخ نوشته‌های جغرافیایی...، ۲۸۳-۲۸۷؛ علائی، جهان‌نمای زکریا قزوینی، ۵۲۸-۵۳۰؛ دانش پژوه، کتابشناسی: داستان ترجمه دو تالیف زکریای قزوینی، ۴۱۹).

اما جغرافیای قزوینی به طور کلی به اندازه عجائب‌المخلوقات رایج نبوده، ولی در عوض چندین ترجمه فارسی و چند ترجمه مختصر ترکی دارد. کتاب را عبدالرشید بن صالح بن نوری باکوی در حدود سال ۱۳۹۷ م، ۱۴۰۳ م، ۱۴۱۳ م آثار السبلاد قزوینی را به عربی تلخیص کرد، با عنوان تلخیص الآثار و عجائب الملک القهار. باکوی طول و عرض نقاط را که در کتاب قزوینی نیست، بارها ذکر می‌کند؛ مبدأ محاسبه طول‌های او جزایر خالادات است. کتاب او در واقع فرهنگی شامل ۴۶۵ مقاله است که برحسب حروف الفبا براساس هفت اقلیم در هفت بخش تنظیم شده است. مقاله‌های او در عین اختصار حاوی افسانه و حقیقت است. محصولات اصلی هر کشور (کانی‌ها، گیاهان، جانوران) را ذکر کرده است. در مقدمه، بیان می‌کند که هر کانی ممکن است در کشوری یافت شود و در کشورهای دیگر نباشد. مثلاً طلا در بیابان‌ها و کوه‌ها به دست می‌آید؛ نقره، مس و آهن در سنگ‌های داخل خاک؛ گوگرد در نقاط آتشفشانی، و غیره. هم‌چنین موارد زیادی را از پراکندگی گیاهان و جانوران ذکر می‌کند. (سارتن، ۳/۲، ۳۷۵-)

(۳۷۵۶).

تصحیح انتقادی آثار البلاد را نخست بار «وستنفلد» منتشر ساخت (گوتینگن، ۱۸۴۸م.) که چندبار تجدید چاپ شده است. در مورد منابع این کتاب پژوهشهای بیشتری شده، وستنفلد صورتی از این منابع به دست داده است. او در مقدمه کتاب معجم البلدان اثر یاقوت که ترجمه آلمانی آن را در سال ۱۸۶۶-۱۸۷۰م. در لایپزیگ به چاپ رسانیده، می نویسد که قزوینی از این کتاب در تألیفات خود سود فراوان برده است. کووالسکا (kowalska) در سال ۱۹۶۷م. ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «منابع کتاب آثار البلاد قزوینی» که در نشریه Folin Orientalia منتشر کرده، می نویسد که حدود سیصد و شصت فصل از ششصد فصل کتاب آثار البلاد از معجم البلدان یاقوت گرفته شده و باقی نیز از منابع دیگر اخذ گردیده است. (کراچکوفسکی ص ۳۵۹ - ۳۶۰؛ علانی، جهان نمای زکریا قزوینی، ۵۳۲).

یک بار دیگر نیز متن عربی کتاب آثار البلاد توسط انتشارات دار صادر در بیروت در سال ۱۳۸۰ ق/ ۱۹۶۰ م و بار دیگر در سال ۱۴۰۴ ق/ ۱۹۸۴ م و دوباره در ۱۴۱۹ ق/ ۱۳۷۷ ش/ ۱۹۹۸ م تجدید چاپ رسیده است. مختارات کتاب در سال ۲۰۰۶ م توسط وزارت الثقافة، مدیریه احیاء و نشر التراث العربی در دمشق به ویراستاری و گرداورندگی قاسم وهب به چاپ رسیده است. همچنین ترجمه فارسی این کتاب توسط عبدالرحمن شرفکندی (هژار) در ۱۳۶۶ ش در تهران توسط انتشارات مؤسسه علمی اندیشه جوان به چاپ رسیده است. اما در واقع این کتاب ابتدا در دوره محمد شاه یا ناصرالدین شاه توسط یکی از برادران محمد شاه به نام جهانگیر میرزا (پسر سوم عباس میرزا که بعدها به دستور محمدشاه قاجار کور شد) به فارسی برگردانده شد و به دلخواه مترجم مطالبی از آن کاسته و یا به آن افزوده گردید. بعدها و در دوره معاصر به قلم میرهاشم محدث مجدداً تصحیح و تکمیل شد و توسط انتشارات امیرکبیر در ۷۸۰ صفحه در سال ۱۳۷۳ ش در یک جلد به چاپ رسید. در همین سال متن ترجمه شده به فارسی کتاب توسط محمد مراد بن عبدالرحمان (مترجم قرن ۱۱ ق) با تصحیح محمد شاهمرادی در دو جلد

توسط دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. اما چاپهای مختلف کتاب حاضر (عجایب المخلوقات)، چه متن اصلی عربی و چه ترجمه‌های فارسی آن، به قرار زیر است: نخست توسط هانری فردیناند وستنفلد در گوتینگن در سال ۱۸۴۹ م توسط انتشارات (Buchhandlung Verlag der Dieterichschen) به چاپ رسیده است.


همچنین در سال ۱۳۷۶ق/۱۹۵۶ م توسط انتشارات شركة مکتبه و مطبعة مصطفی البابی الحلبي و اولاده در قاهره به چاپ رسیده و در سال ۱۴۰۱ ق/۱۹۸۰ م تجدید چاپ شده است. بار دیگر در قاهره توسط انتشارات مکتبه محمود توفیق بس تاریخ به چاپ رسیده است.

ترجمه فارسی آن نیز در سال ۱۳۴۰ ش. به ویراستاری نصر الله سبوحی در تهران توسط کتابخانه و چاپخانه مرکزی به چاپ رسیده است؛ اما متأسفانه اغلاط زیادی بر آن وارد شده است، به طوری که به جرأت می توان گفت که چه بسا در هر صفحه آن دهها غلط می توان یافت.

نسخه‌های مورد استفاده و روش تصحیح

بخش حاضر قسمت گیاه شناسی عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات زکریای قزوینی است که به مناسبت موضوع در این مجموعه گنجانده شده است. در تصحیح اثر حاضر از دو نسخه خطی استفاده شده و در مواردی به ندرت از نسخه چاپی سبوحی (۱۳۴۰ش) بهره برده‌ایم و در پاورقی‌ها از آن با رمز «چاپی» یاد کرده‌ایم که البته بسیار پرغلط بود و کاستی‌های فراوانی داشت. نسخه‌های خطی مزبور عبارتند از: الف) نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مکتوب سده ۹ هجری، به شماره ۶۷۱۲؛ رمز این نسخه در پاورقی‌ها «م» است. ب) نسخه خطی کتابخانه پرینستون آمریکا، مکتوب سنه ۸۶۵ هجری؛ رمز این نسخه در پاورقی‌ها «ن» است.

با توجه به امتیاز موجود در هر نسخه، روش تصحیح ما شیوه التقاطی بوده و هر یک از نسخ مزبور با ارزش واحد در نظر گرفته شده است.



سعیات الخیرات

العظمى لك والبكر يا مخلدك اللهم يا قايماً الذات ومفيض الخيرات واجب الجود وواعب
 العقول وفاطر الارض والسموات مبدا الحركة والزمان ومبدع الخيز والمكان وجاعل
 النور والظلمات محرك الافلاك والديارات وحزبها بالجنوم الثوابت والسيارات مقرر
 الارض بانواع الحيوانات واصناف المعادن والنبات دلم حلك وجعل تبارك وتعالى
 تذكرك وتقدسيت اسماءك الالهية الملك الاتنها بقدرتك تكونت الاشياء للاهصبي
 تبارك عليك انت اثبتت علي تسلك بافعالها لا يشاققها علينا انوار معرفت وظهر نورها على الارض
 موصيتك وصلى لله على ذوي الانفس الطاهرات والمعونات البهوات خصوصاً على
 سيد المرسلين وانا م المقيمين وقايد الخراجين محمد بن عبدالله بن عبد المطلب بن هاشم
 الذي احترمه الميوه وادم بين الما والطين وارسله على اخوانه البنيين والصالحين وال
 واصحابه اجمعين **الحمد** على كويد اصغر لعب و زكرايا بن محمد بن محمد الكوي الغروي
 تولاه الله فغضده كبحون يحكم الامم مفارقت اهل وطن اتفاق اوتاً ومجالت كتب اختيار
 اكرم جنابك شاعر **مصرع** وجيز طلس في الزمان كتاب وپوسنه مشعوف بوومي
 بعباس صنع باربعه خانه و تعاني من آيت تفر كروم **اقم سيرة ابي السابك كيف سيرة**
ورثنا ما ابقا كرموده راز قنا للعبه و تفرق اشافي خواهد كه حقيقت اشيا بدانه واكر
 جيزي بروي شكل شود ازان لم يابد واكر اشكالي بروي حل كروه و اورا لذي ماصلايه
 و تعاني **قل انظر و انما ذاق في السموات والارض** عرض ازين نظر توب حروفيت كه اوبني

صفحة آغاز نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۶۷۱۲

سیرانی رحمه الله علیه گفت از بعضی کتاب شنیدم که گفت در پیش یحیی بن اکتف الفاضل رحمه الله
علیه دقتم پیش او قویاس نهاد. بود در اینجا طایری بر صورت زایح سر او چون
آدمی در سینه او داشت او دو طبعه گفتیم این کیت اهلک الله گفت از دیر بر
گفتم من انت برخاست و آغاز کرد انا الزایح ابو عیوبه المین الملیث واللسه
احب الراج والریحان والشوه والعهوه و فی اشیا ریشرف بوم الموس والدعوة
فمنها سفلة الطیر فیا یستر یا الف د و انا السعد الاخری فلو کان لما عوره لما
شک حمد الناس فیها انها رگوه اند بانگ برداشت و گفت زایح راخ در قسط
گرفت قاضی القنم را از حال او خبر کن گفت این را بجهت ما میر المومنین فرستاد اند
باین کتاب محترم و بیدانم که در اینجا چیست والله اعلم بالصواب **و عنها**
و کذا ابو الریحان الخوارزمی میگوید صاحب افضای پارهها فرستاد از بحر نوح
من قصور است مانی در آن پارهها در جبهه عجب بود یکی آسبی بود او را دو قرن بود
بر بالای سر و دیگر او باه بود و برداشت و چون دویدی پرنایا شکر گوی و چون کن بود
توفیق گوی و ابو الریحان گوید من شنیدم که در عهد کما بیان او باه طبار بودی و الشار
مبارک سر و ندی و بر این کتاب ختم کرد م و سالت لله
سالی ان یجده بار کما علینا و علی کاه المومنین المومنین
و المهرله حق حمده لله و السلام علی خیر خلقه حمدا
و آله و صحبه اجمعین ثم الکتاب لعل الملك
الو تباب کتاب عجایب المخلوقات
و غریب المخلوقات علی
العهد الصحیح

ای کتابی است
که در
کتاب
از
مجلس
شورای
اسلامی
شماره
۱۲۶۱



صفحه انجام نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۶۷۱۲



صفحة آغاز نسخه خطی کتابخانه پرینستون امریکا



صفحة انجام نسخه خطی کتابخانه پرینستون امریکا

بخش گیاه شناسی

عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات

تألیف:

زکریا بن محمد بن محمود کمونی قزوینی

(متوفی ۶۸۲ هـ.ق.)

فصل فی النباتات

نباتات متوسط است میان معادن و حیوان، یعنی که خارج است از جمادیه صرف که در معادن هست، لکن کمال حیوانیت ندارد و آن حس و حرکت است. اما با حیوان مشارک است در بعضی قوا چون جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و متولده و مصوره. از برای آن که باری عزّ و جلّ - از بهر هر چیزی آفریند آلتی مخصوص که بقای شخص او و نوع او بر آن موقوف باشد و آن چه بر آن زیادت بود بر او ثقیل باشد و حکمت اقتضای آن نکند و نبات را به حس و حرکت حاجت نبود به خلاف حیوان؛ و از صنع عجیب باری عزّ و جلّ - یکی آن است که دانه یا استه در خاک نمناک افتد و آفتاب در او تأثیر کند، شکافته شود و آن گه به قوتی که باری عزّ و جلّ - آفریده است و آن را جاذبه گویند، اجزای لطیف ارضی و اجزای مائی را به خود کشد. آن گاه قوت دیگر که آن را ماسکه گویند آن اجزا را نگاه دارد تا قوت دیگر در او تصرف کند که آن را هاضمه گویند و هاضمه آن را استعداد آن دهد که جزء نبات شود. آن گاه قدرت دیگر که آن را دافعه گویند در او تصرف کند. اگر اجزا را چیزی باید که صلاحیت آن ندارد که جزء نبات شود، او را دور کند. آن گاه قوت دیگر که او را غاذیه گویند، هر چند که حرارت هوا و آفتاب از رطوبت و نداوت آن نبات می کاهاند از این اجزا به دل آن می فرستد و او را شبیه جزئیات می کند. آن گاه قوت دیگر که او را نامیه گویند، آن غذا را به اقطار و اطراف آن نبات می فرستد، چنان که هر شاخی و برگی را از آن بهره باشد و هیچ بی نصیب نماند بر نسبتی متساوی به شاخ بزرگ که بیشتر فرستد و به شاخ کوچک اندکتر. آن گاه قوت دیگر که او را مولده گویند ماده را که صلاحیت آن دارد که از آن ثمره حاصل آید از آن رطوبات حاصل کند و این قوت آن است که در حیوانات نطفه کند و آن ماده خلاصه غذا باشد. آن گاه قوت دیگر که آن را مصوره گویند، در تصرف کند و این قوت را تصرف عجیب است،

تخطیط اشکال و ازهار و ثمار و اوراق کند به اشکال عجیب مختلف. اگر در آن فکر کنی عقل متحیر گردد؛ فسبحانه ما أعظم شأنه هو الخالق الباری المصور فائق الحبّ و النوی.

آن گاه بعضی را به لبّ فرستد چون جوز و فندق و فستق و از بهر شحم هیچ غذا نگذارد و شحم را صندوقی سازد تا لبّ در آن مخزن مدت مدید باشد؛ و بعضی غذا را به شحم فرستد و از بهر لبّ هیچ نگذارد و چون تفاح و کمثری و سفرجل، تا در خوردن او هیچ کلفت نبود؛ و بعضی آن است که غذا را بر شحم و لبّ قسمت کرده است، چون مشمش و خوخ؛ و بعضی از آن جمله غذا باشد، چون انجیر.^۱

آن گه نبات بر دو قسم است: شجر و تخم. هر نباتی که آن را ساق بود، آن را شجر خوانند و هر نباتی که او را ساق نبود، آن را تخم گویند؛ و درختهای بزرگ چون حیوانات بزرگ است چون فیل و جاموس و به سال بسیار بمانند چون دلب و ساج و غیر آن؛ و نباتهای ضعیف همچون حیوانات ضعیفاند، مثل ذباب و بعوض، و به اندک سرمایی جمله تلف شوند؛ و درختهایی که او را ثمره نباشد بزرگ بود چون دلب و ساج؛ زیرا که ماده غذایی جمله در نفس شجر مصروف شود و درختهای مثمر را حجم بزرگ نشود؛ زیرا که غذای ذکور جمله در ابدان مصروف شود، و غذای اناث چیزی در ابدان ایشان مصروف شود و چیزی در ابدان بچگان ایشان که در شکم داشته باشند، از آن سبب اجسام ذکور در جمله انواع بزرگتر از ابدان اناث بود.

از جمله اموری که نبات و حیوان در آن مشترک اند تغذیه است؛ و هم چنان که غذا در بدن حیوان برود و هیچ موی در بدن او نبود که از آن غذا نصیب نیابد، هم چنین که آب که در بن درخت ریزند، [در] درخت و تجاویف درخت برود و در عروق و اغصان و اوراق او نفوذ کند و تجاویف عروق شعری که بر ورق او پیداد بود، نفوذ کند؛ و در پهنای ورق چون بنگری عرق کبیر که در میان بود همچون نهر باشد و آن چه از آن

۱. م: - آن گاه قوت گیرد چون انجیر.

منشعب باشد جداول او بود از صنع عجب باری -عزّ و جلّ- آن است که درخت‌ها را لباس اوراق در پوشانید، چنان که حیوانات را لباس را شعری چون موی و پشم و صوف و آدمی را چون لباس طبیعی نبود، لباس صنایعی پوشانید؛ و اوراق زینت باشد درخت را و وقایه ثمار بود یا فواکه را از تأثیرات آفتاب نگاه دارد و از مکایت هوا محافظت نماید و اوراق را متفرق آفریده است بر بالای ثمار تا پاره‌ای از آفتاب نصیب می‌یابد و پخته می‌شود و پاره‌ای از هوا نسیم می‌یابد و پاره‌ای در سایه اوراق بود؛ زیرا که اگر ثمار ظاهر بود و بر او برگ نباشد از حرارت آفتاب بسوزد و اگر در سایه اوراق چنان که شعاع آفتاب بدو نرسد ناپخته بماند؛ و عجیب‌تر چیزی از اشجار آن است که باری -عزّ و جلّ- در کتاب عزیز یاد کرده است و عقل عقلا از ادراک آن معنی قاصر آید و عبارات و معنی بدان وفا نکند؛ قوله تعالی: «یسقی بماء واحد وفضل بعضها علی بعض فی الأکل إن فی ذلک لآیات لقوم یعقلون»^۱.

اکنون یاد کنیم اشجار مشهور را بر حروف معجم:^۲

آبنوس

درخت او چون چوب پاره خشک بود و برگ او در غایت اخضر باشد و چوب او به غایت ثقیل باشد؛ زیرا که ارضی بر وی غالب بود و سر آب نایستند، بلکه به آب فرو شود؛ شیخ‌الرئیس گوید: اگر آبنوس را بر خمر نهند رایحه او خوش شود و غشاوه و بیاض را از چشم ببرد و رماد و فشاره او از بهر رمد یابس و جرب عین نافع بود و از برای سوخته مفید است و نفخه بطن را بگشاید.

صاحب الفلاحه گوید: اگر خواهی که به غایت خوب بود، چون درخت او خواهی نشانند، قدری ریگ در مغرس او کن و گرد او قدری جو بکار تا درختی حاصل آید به غایت خوب.

۱. الرعد / ۴ .

۲. م: - و درخت‌های بزرگ معجم.

شیخ‌الرئیس گوید: ورق او به غایت تن را خوش بوی کند و روایح کریهه را دور کند و اصول موی را قوی گرداند و اگر رماد او هم چون توتیا به کار دارند غرض حاصل آید و کلف و بهق را زایل کند و از بهر نهش رتیلا نافع بود و ثمره او اگر با شراب بخورند از بهر لدغ عقرب نافع باشد و اگر با بزر او مضمضه کنند کرمی که در دندان بود هلاک گرداند.

اترج

درخت او در بلاد گرمسیر روید. صاحب الفلاحه گوید: اگر رماد ورق کدو زیر درخت ترنج بگسترانند، ثمره او بسیار شود و هیچ از او نیفتد؛ و اگر درخت ترنج ضعیف بود، او را بورق یقطین بپوشند قوی گردد؛ و اگر ورق او بنخیند بوی دهن خوش کند و بوی سیر و غیر آن را زایل گرداند. بلیناس گوید که در کتاب خواص دیدم که اگر ورق ترنج را بسایند و با زیت و لوز عجین کنند، به هر که دهند او را دوست دارد؛ و از عجایب ثمرات ترنج آن است که گویند: ملکی از ملوک فرس بعضی حکما را محبوس گردانید و فرمود که نان بدهند و یک گونه ادام از هر چه خواهند بدهند. با ایشان بگفتند. ایشان ترنج اختیار کردند. گفتند: سبب چه بود؟ گفتند: زیرا که پوست او مسموم است و شحم او فواکه است و حماض او ادام است و حب او دهن است. صاحب الفلاحه گوید: اگر خواهی ترنج بر درخت بسیار بماند، گچ را بر درخت بیندایی، همه سال بر درخت بماند و زیادت شود؛ و اگر او را در میان جو بنهند مدت بسیاری بماند. قشر او را اگر در دهن گیرند بوی دهن را خوش کند؛ و صاحب الفلاحه گوید: صاحب فالج را نافع بود و عصاره پوست او مفید باشد از بهر لسع افاعی، چون بیاشامند و اگر قشر او ضماد کنند، رماد او نافع بود از بهر برص و قوبا؛ و اگر پوست او طلا سازند، کلف را زایل کند و اگر عصاره او در مداد کنند، سیاهی از وی برود و اگر بر کتانی ریزند خط را از کاغذ زایل کند و اگر حب او سحق کنند و بر لدغ عقرب نهند در حال درد او ساکن گردد، و هم‌چنین مار گزیده را سود کند؛ و شیخ‌الرئیس گوید: اگر

پوست ترنج را در میان قماش نهند، سوس در او نیفتد و رایحه او فساد هوا و وبا را



دفع کند؛ و حماض او در چشم کشند چشم را روشن کند و اگر در صره‌ای کنند و در بازوی چپ زن بندند بار نگیرد، مادام که با او باشد؛ و این صورت درخت اوست:

درخت ترنج و بار او را

منفعت بسیار باشد و اگر خواهند تن نرم و خوش بوی بود، پوست او را در حمام در خود مالند، مجرب است.^۱

اجاص

صاحب الفلاحه گوید: اگر درخت آلو به مراره گاو ببندایند، هیچ کرم در وی نیفتد و ثمره او حرارت جگر و دل را بنشانند و اگر کسی خواهد که اجاص مدتی بماند، بستوقی بستاند و اجاص را در آن جا کند و عصیر را در آن جا ریزند، چندان که بر سر آن بایستند و سر او را به گل بگیرد، اجاص مدت مدید بماند و چون برگیرند تازه باشد.

آزاد درخت

درختی بزرگ است، به طبرستان از آن بسیار باشد و آن جا او را طاخک گویند؛ و او را ثمره باشد چون نبق و اگر ورق او را چهارپا بخورد هلاک شود و عصاره او قمل را هلاک کند، و اگر طلا کنند موی را دراز کند. شیخ‌الرئیس گوید: اگر عصاره او را با انگبین بیاشامند

۱. م: - آس ... مجرب است.

ضرر سم را دفع کند و قولنج را بگشاید. ثمره او شیخ‌الرئیس گوید از آن احتراز باید کرد. باشد که هلاک کند خورنده را و گرانی عظیم بار آید.^۱

ام غیلان

از اشجار بادیه است و درختی بسیار خار است. شیخ‌الرئیس گوید: اصول او را طلع گویند. اگر بدان بخور کنند تن را خوش بوی کند.

بان

درختی مشهور است و از نخود بزرگتر است. حبّ او سفید رنگ و خوش بوی بود. مغزش چرب بود. شیخ‌الرئیس گوید: نافع بود از بهر کلف و برص و بهق و آثار قروح و تآلیل را زایل کند و در مراهم به کار دارند و طبیح او درد دندان ببرد، اگر بدان مضمضه کند.

بطم

شیخ‌الرئیس گوید: درختی است کوهی و ثمره او طلا کنند از بهر جرب و قوبا زایل کند و ثمره او را به تازی حبه‌الخضراء گویند و در شهوت بیفزاید و روغن او فالج و لقوه را سود دارد و صمغ او با ثمره او نافع بود از بهر نهش رتیلا.

بلسان

درختی است به بلاد مصر در موضعی که آن را عین الشمس گویند و برگ او و رایحه او به سداب ماند و با سپیدی زند و در همه عالم جایی نیست الا به مصر، و سقی این درخت از چاهی است که عیسی -علیه السلام- در آن چاه غسل کرده است، و اگر این درخت را از غیر این چاه آب دهند بلسان را روغن حاصل نیاید. شیخ‌الرئیس

۱. م: - آزاد درخت ... بار آید.

گوید که حبّ او سلّ و ذات‌الجنب را نافع بود و از بهر عرق النساء و صرع و دوار و غیر او. گویند حب او و چوب او از بهر رطوبات ارحام و عقم نساء و زهر افاعی و جمله سموم نافع باشد و روغن او چون شعری طلوع کند ساق او را به آهنی مجروح کنند و شیشه بر آن جا نهند از آن جا نداوتی بیرون آید و در آن شیشه جمع شود؛ و مرد نصرانی باشد که پختن آن را داند و هیچ کس را نیاموزد، الا فرزند خود را و آن نداوت را طبخ کند و از آن روغن حاصل کند به شکل کره و در دنیا از این روغن عزیزتر نباشد. شیخ‌الرئیس گوید که روغن بلسان غشاوه را جلا دهد و جنین مرده را بیرون آرد و مشیمه را بیندازد و عسرالبول را دفع کند و تب ناقص را ببرد و از بهر جمله سموم نافع است، خاصه سمّ عقرب را و استخوان‌های رنجور شده و ضعیف را جمله به اصلاح آرد.

بلوط

درختی مشهور است. یک سال بلوط آرد و یک سال عقص. اگر این سخن راست بود مانند حیوانی بود که یک سال نر بود و یک سال ماده، چون خرگوش و کفتار و زغن؛ و اگر ورق او بر ماری اندازند نتواند حرکت کردن و ثمره او نافع بود از بهر سموم هوام؛ و اگر رماد او را بر سر سوراخ موشان بریزی جمله بگریزند و بعضی را هلاک کند.

تفّاح

صاحب الفلاحه گوید که اگر در زیر درخت سیب در وقت غرس چیزی از عنصل گرد بر گرد او غرس کنند هیچ کرم در او نیفتد؛ و اگر در مغرس او رجیع مردم و خنزیر به جای سماد به کار برند، سیب او سرخ باشد.^۱ شیخ‌الرئیس گوید: عصاره ورق او نافع است از بهر همه زهرها و شکوفه او دماغ را قوی کند و قوت عظیم دهد و

۱. م: - واگر در مفرس ... باشد.

گویند که در سیب چند امر عظیم هست صفر دُری و حمرة ذهبی و بیاض فضی و چشم از حسن شکل و لون او لذت یابد و دماغ از بوی و ذوق از طعم او قوت گیرد؛ شیخ‌الرئیس گوید: مداومت بر خوردن سیب وجع اعصاب آرد؛ و غیر او گوید اگر عصاره تفاح طلا کنند وجع نفرس را زایل کند و خوردن او ضعف دل ساکن کند و تفاح ناپخته نافع‌تر بود، خاصه از بهر زهر عقرب؛ و اگر سیب را در ورق انجیر پیچیده در زیر گل کنند، مدتی دراز بماند و اگر در ورق رمان پیچند هم چنین و لون و طعمش زیاده شود.

توت

درختی بزرگ است. منایت او جبال ارض روم است. شیخ‌الرئیس گوید: از آن قطران گیرند و اگر آن را در جراحات تازه استعمال کنند از فساد آن منع کند و اگر چوب او در سرکه اندازند نافع بود از بهر درد دندان و صمغ او نافع بود از بهر دفع سعال، و زفت او اگر از درخت روان شود بیاض از چشم زایل کند و شقاق قدم را ببرد و اگر ضماد کنند داء‌الثعلب را ببرد و دخان زفت او اهداب را نیکو بود و اگر نباشد برویاند و بصر را مقوی بود.^۱

توت

از جمله درختهای عزیز است؛ زیرا که ابریشم از وی خیزد و اگر ورق توت حلو و ورق کرم و ورق انجیر سیاه به آب باران بپزند از بهر خضاب موی به غایت خوب بود. اگر عصاره ورق توت سیاه بستانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گردانند و اگر توت سیاه را بر لدغ عقرب نهند درد او ساکن گردد و اگر توت با ترنجبین بخورند بدن را از حب‌القرع پاک کند.

۱. م - هلت ... مقدی بود.

تین

صاحب الفلاحه گوید: چون درخت انجیر خواهی نشاند، اگر در آب نمک اندازی زمانی، آن گه در زیر سرگین گاو کنی یک روز و بنشانی طعم انجیر در غایت خوبی باشد و اگر در زیر درخت انجیر خرچنگی را دفن کنی با اندکی ملح و سوسن آسمان جونی ثمره او را نگاه دارد، چنان که هیچ نیفتد و شیرین شود. شیخ الرئیس گوید که اگر دخان چوب انجیر موضع لسع رسانی زهر در آن جا تعدی نکند و اگر قضببان درخت او در دیگ اندازی گوشت را زود مهراً کند. صاحب الفلاحه گوید که اگر خاکستر چوب انجیر در بوستانی بپراکند کرم در آن جا افتاده باشد هلاک شود و ورق او که تازه بود با انجیر خام بر عضه سگ دیوانه نهند نافع بود و عصاره ورق انجیر آثار سم را ببرد؛ و ابن عباس -رضی الله عنه- گوید که باری تعالی به تین سوگند یاد کرده است، از آن که او میوه بهشت است؛ زیرا که بر قدر لقمه‌ای است و در او هیچ نوایی و عجمی نیست و پیغمبر -صلی الله علیه و آله و سلم- فرموده است آن زمان که انجیر پیش او حاضر بود: «لو قلت ان ثمره انزلت من الجنة لقلت هذه فانها يقطع البواسير و ينفع من النقرس». شیخ الرئیس گوید: ^۱ اگر انجیر خام را ضماد سازند ثآلیل و بهق را قلع کند و مداومت نمودن در اکل انجیر فربهی آرد و رنگ روی را نیکو کند و از او قمل تولد کند؛ اما رطب و یابس او نافع بود از برای رفع صرع، و لبن انجیر اگر در شیر کنند عمل انفحه کند، و اگر بر دمل طلا کنند بپزد و اگر بر ثولول چکانند قلع آن کند و اگر با عسل در چشم کشند از بهر غشاوه نافع باشد و اگر شیره انجیر بر لسع عقرب نهند وجع او ساکن گردد؛ و محمد زکریا گوید: ^۲ دخان انجیر دفع پشه و سرخس و غیر آن بکند.

۱. م: - شیخ رئیس گوید که اگر دخان ... گوید.

۲. م: - محمد زکریا گوید.

توات

درختی عظیم است و به درخت انجیر ماند و ورق او به ورق توت شبیه باشد و در سالی سه بار یا چهار بار ثمره آرد و ثمره او از ساقه‌های او بیرون آید و اگر عصاره او بر سم طلا کنند آثار او را زایل کند و اگر بر خنازیر طلا کنند حل کند و ثمره او بر جراحات طلا کنند التیام دهد و اورام را پخته کند و زهر گزنده‌ها را نافع بود خوردن و طلا کردن آن.^۱

جوز

جوز درختی است که در بلاد سردسیر بود. صاحب الفلاحه گوید: اگر خواهی که پوست جوز سست بود، چنان که به دست خرد شود جوز را در بول کودکی انداز که بالغ نشده باشد. چند روز بگذار، آن گاه بکار و خاکستر بر وی افشان. چون بار آورد جوز او به دست پوست بگذارد؛ و نیز اگر مغز جوز درست بیرون آری و او را در کاغذی یا در خرقة‌ای یا در ورق پیچی و بکاری از او ثمره حاصل آید که قشر او چون کاغذ بود. صاحب الفلاحه گوید: اگر درخت جوز را با فستق وصل کنی از او ثمره عجب حاصل آید. اگر جوزی را سوراخ کنی و در دیگ اندازی که دود گرفته بود، جمله نتن دود با خود کشد و آن رایحه کریه از وی ببرد؛ و اگر جوز را در زیت اندازی هیچ متغیر نشود و مدت مدید بماند و اگر عضه سگ دیوانه را به جوز ضماد کنند نافع بود. شیخ‌الرئیس گوید: اگر جوز رطب را ضماد سازی و بر آثار ضرب نهی، درد را از وی زایل کند و رماد پوست جوز قروح را خشک کند و اگر خود را با پوست بسوزی موی را نیکو سیاه و با طراوت سازد.

خسرودارو

درختی بزرگ است. چوب او را خولنجان گویند^۲ و چون حبّ او در غلاف خشک

۱. م: - توات ... آن.

۲. م: خروع، به پارسی او را بید انجیر گویند.

شود، بشکافد و از آن جا بجهد به مقدار بالای نیزه؛ و آن نافع بود از برای دفع قولنج و فالج و لقوه؛ و مقدار مأكول او نباید که دو حبه بیش بود. بلیناس در کتاب خواص گوید که اگر سر خروس را به روغن او چرب کنند، آواز نکند.^۱

خلاف

به پارسی او را بید گویند. چوب او در غایت سبکی باشد، از برای این معنی از او چوگان سازند و ورق او مانند خنجر بود؛ و اگر کسی را باد گرم زده باشد در فراش او ورق بید بگسترانند نافع بود؛ و اگر رماد ورق او با سرکه بر ثآلیل کنند زایل کند و ثمره او دماغ را قوت دهد؛ و آب او را عرق بید گویند، صداع را ببرد.

خوخ

صاحب الفلاحه گوید که اگر خواهی که خوخ به غایت سرخ بود چون استه او به خود شکافته شود قدری از زنجفر در آن جا نه و استه او را از شحم پاک مکن و بگذار که از جوانب او شحم باشد که ثمره او به غایت سرخ بود و اگر در باطن استه به سرکارد نقشی یا کتابتی کنی چون ثمره آرد نقش بر آن ثمره ظاهر باشد؛ و اگر درخت شفتالو بر جسع مردم و خوک آلوده سازند، ثمره به غایت سرخ بود؛ و اگر در وقت آن که درخت شفتالو خواهی نشانند، حشوی که در میان او بود از وی بیرون کنی، چنان که عنوان او به فساد نیاید، چون آرد او را هیچ استخوان نباشد، ثمره او در شهوت بیفزاید، خصوصاً کسی را که مزاج گرم باشد.^۲

دردار

او را درخت بق گویند. درخت بزرگ است. ثمره او بر شکل رمان بود، لکن مجوف

۱. م: خسرودارو ... نکند.

۲. م: + و اگر ورق او را بر نوره طلا کنی رایحه نوره را زایل کند و اگر به عصاره شفتالو طلا کنی قملی که در بان آدمی تولد کرده باشد هلاک نشود. والله اعلم.

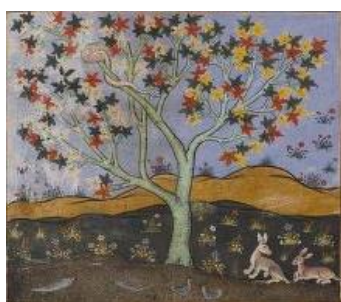
و در اندرون نداوتی باشد که نداوت بق شود و آن ثمره بشکافد و بق از آن جا بیرون برد لاتعدد و لاتحصی؛ و از این درختی دیدم قمعی از اقماع او بشکستم، در میان او تخمی بود و بر آن تخم بزی همچون تخم ریحان، عدد بسیار و آن بزر اصل بق بود و چیزی را جان درآمده بود و می جنبید و چیزی هنوز جان نداشت و چیزی را بر آمده بود. ورق او چون بقول بتوان خورد و چون تر باشد جراحات را الصاق کند و چون بر وی مالند روی را جلا دهد و اگر ضماد کنند استخوان شکسته سست شده را قوت دهد. چون ثمره قشر او رطب و با سرکه طلا کنند، برص را زایل کند، و اگر از جراحات نهی به اصلاح آرد.

دارشیشعان

درخت عظیم است. بر او شوک بسیار باشد و اگر چوب او را در آب اندازی که در آن تمساح باشد، جمله بر آن جمع شوند؛ و اگر از او فتیله سازند و در بینی نهند نتن بینی را دفع کند؛ و اگر او را بپزند و به طبخ او مضمضه کنند دندان را از آفات نگاه دارد و از بهر عسرالبول نافع بود؛ و اگر زن او را به خود برگیرد جنین مرده را بیرون آورد.^۱

دلب

به پارسی او را چنار گویند و او از درخت‌های عظیم و رفیع است و بسیار بماند و



از ورق او خنفسا بگریزد و خنفسا خوزدوک باشد و بعضی از طیور برگ درخت چنار را در آشیانه برند تا خنفسا گرد آشیانه ایشان نگردد. شیخ‌الرئیس گوید: برگ چنار خنفسا را هلاک کند و اگر قشر او را با سرکه بیامیزند نافع بود از بهر عضو سوخته و

۱. م: او را درخت پشه ... بیرون آورد.

وجع او کم شود.

دهمست

او را شجرالفار گویند. ورق او همچون ورق راسن بود و ورق او بزرگتر از درخت‌های کوهی است و ثمره او سرخ باشد و حبّ او شکل فندق کوچک و پوست او سیاه باشد. گویند که اگر شاخی از این درخت در موضعی باشد هر آفت که حادث شود، جمله بدان شاخ درخت رسد و غیر آن شاخ جمله سلامت ماند. ورق نافع بود از بهر لقوه و فالج و قولنج. اگر ورق او با جو بیامیزند مدت مدید بماند و هیچ فاسد نشود و اگر حبّ او با شراب طلا سازند بهق را زایل کند و اگر او را طجن کنند و تن را بدان بمالند هیچ کس گرد او نگردد و از برای لسع زنبور نافع بود و تریاق همه زهرهاست و روغن او صداع و طنین را زایل کند.^۱

رمان

درخت انار در بلاد گرمسیر باشد و اگر در سردسیر بنشانی زیاده قوی نشود و اگر در نزدیک درخت انار آس بنشانی درخت انار ثمره بسیار آورد؛ و اگر در وقت نشانند درخت انار قدری عسل بر وی ریزی ثمره او شیرین بود و اگر سرکه ریزی ترش بود؛ و اگر خواهی ثمره او تلف نشود قدری از مرقشیتای بحری بر شاخ او نهی جمله به اصلاح آید، چنان که هیچ از او نیفتد؛ و اگر از زیر مسماری بر ساق او کوبی همین فعل کند؛ و اگر صورت عقربی سازی از ارزیز و بر شاخی از شاخه‌های او نهی همین فعل کند و رمان او شکافته نشود؛ و اگر خواهی که در میان او شحم نباشد قضیب او را آن وقت که خواهی نشانند و چوب او را پاک کن از آن جوز که در میان او باشد، آن گه با همدیگر نه و با حشیشی ببند که چون درخت تمام شود و ثمره آورد، در آن ثمره هیچ شحم نباشد؛ و اگر خواهی که دانه او سرخ باشد ورق حنا را در آب کن، چندان

۱. م - او را شجرالفار ... زایل کند.

که عروق او پدید آید، آن گه عروق را بر جمیع حبات بیندای و بول مردم را بر آن ریز آن گه تراب را به جای خود کن، چنان که بود، و اگر یک انار از درخت بگیری و او بشماری جمله انارهای درخت به همان عدد باشد؛ و اگر قمع رمان را بگیری و دندانۀ او بشماری اگر فرد باشد عدد حبات رمان فرد بود و اگر زوج باشد عدد حبات رمان زوج باشد؛ و بیشتر از رایحه خوب او آب ریزند و از برای این بعضی طیور چوب رمان را در آشیانه بنهند تا هوام بگریزند.

شیخ‌الرئیس گوید: قضبان درخت رمان خاصیت عجب دارد از برای دفع هوام.^۱ صاحب‌الفلاحه گوید: اگر خواهی انار مدتی بماند باید که به دست از درخت بگیری، چنان که هیچ جراحت به وی نرسد، و طرف آخر او را در زیت زنند و زیت باید که مسخن بود، آن گه او را در جای خشک بیاویزند و مدت طویل بماند و هیچ متغیر نشود؛ و اگر او را بر درخت بگذاری و چیزی از حشیش در وی پیچی آن گه او را در گچ گیری مدت دراز بماند؛ و از پوست انار هوام بگریزند، چنان که از چوب او، و پوست انار در انبار حبوب بیاویزند تا حیوان در حبوب متولد نشود.

زیتون

درختی مبارک است بسیار نفع است. ابن عباس -رضی الله عنه- گوید که باری تعالی به زیتون قسم یاد کرده است از جهت نفع و قدر او؛ حدیفه بن یمان روایت کند از پیغمبر -صلی الله علیه آله و سلم- فرمود: «ان آدم -علیه السلام- وجد ضرباتاً فی جسمه فأشکتی إلی الله تعالی فنزل جبرئیل -علیه السلام- بشجرة الزیتون فأمره أن یغرسها و یأخذ ثمرتها»؛ و از خاصیت این درخت یکی آن است که مدت طویل از آب صبر کند، برخلاف دیگر درخت‌ها و چوب او را دخان نباشد و روغن او هم چنین، و از بهر معنی این مردم بدان استصباح کنند و به غایت لذیذ بود و گویند زیر درخت

۱. م: - و اگر خواهی که دانه او ... هوام.

+ امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه گوید: اذا کلمت الرمانه و کلوها شجماً فانه باغ للمعدة و ما من حبه یقوم منها فی جوف رجل الا انادت و احسرت شیطان الوسوسة اربعین یوما.

زیتون مدر بسیار بود تا از آن غبار برخیزد و بر زیتون نشیند، چه غبار در روغن و نضیج زیتون بیفزاید.

اگر خواهی که درخت زیتون قوی شود بستان شاخی چند از چوب بلوط و آن را گرد بر گرد درخت زیتون در زمین فرو کوب که درخت را قوی کند و زیتون بسیار شود و اگر خواهی از ثمره او هیچ نیفتد عدد چند از باقلای مأكول بستان و سوراخ‌های آن به شمع بگیر، آن گه خاک از بیخ درخت زیتون دور کن تا عروق آن پیدا شود و آن باقلاها بر عروق او نه و خاک باز جای خود کن که از ثمره او هیچ نیفتد. بلیناس گوید که اگر چوب او را از عروق برکشی و بر کسی بندی که عقرب زده باشد، در حال وجع او ساکن گردد و اگر ورق او را در آب بجوشانی و خانه را بدان رش کنی، مگس از آن خانه بگریزد و اگر ورق او را به سرکه بجوشانی و بدان مضمضه کنی درد دندان را ساکن کند؛ و صمغ درخت زیتون از بهر بواسیر نافع باشد و همه جراحات‌ها به اصلاح آورد.^۱ شیخ‌الرئیس گوید: اگر زیت را در دیده کشند ظلمت ببرد و استه او از بهر درد ریه نافع بود، چون بخور کنند.

سرو

درختی است که بدان مثل زنند در استقامت قد و او در غایت اعتدال است و در



زمستان و تابستان سبز باشد و از غایت حرارت هیچ متأثر نشود و خشب او با شاخ او اگر در آتش نهند پشه و آن چه بدان ماند بگریزند و اگر فشاره چوب او را بنادق سازند و در میان آرد اندازند مدت مدیدی بماند و هیچ تلف نشود؛ و اگر ورق او با چوب درخت گل بجوشانند در سرکه و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن گردد و گوشت بن

۱. م: + و عن النبي صلى الله عليه وانه قال عليكم بالزيت فانه يكشف المره و يذهب البعلم و يشد اللمس والغضب و يذهب بالاعيا و بحسن الخلق و يطيب النفس و يذهب بالهم.

دندان را سخت کند و برویاند و بوی دهن خوش کند و اگر ورق او را بر بهق نهند زایل کند؛ و اگر او را چون تازه بود بکوبند و بر جراحات بندند به کند؛ و اگر خاکستر او بر سوخته افشانند صلح پذیرد و همچنین بر جمله جراحات‌های تازه نافع بود. چون او را بر آتش نهی از دخان او پشه و امثال او بگریزد.

سفرجل

او را به پارسی به گویند. اگر چوب او را بسوزند رماد او فعل توتیا کند و ورق او نیز همین کار کند. شکوفه او خاصیت عجب دارد در تقویت دل و دماغ و ثمره او نیز همین فایده بخشد؛ و گویند که اگر زن آبستن در ماه سیوم که بچه در اختلاج آید بخورد، صورت آن بچه زیبا آید؛ و اگر او را به کارد پاره کنند مائیت او برود و اگر به دست بشکند به خلاف آن بود، و او در غایت خنکی بود.

شیخ‌الرئیس گوید: سفرجل را در هیچ خانه‌ای ننهی که آنجا چیزی دیگر از فواکه باشد، زیرا که جمله به فساد آرد؛ و اگر خواهی که سفرجل مدتی بماند او را در قشر چوب باید نهادن، و اگر چوب انجیر باشد بهتر بود؛ و اگر سفرجل را در ورق انجیر پیچی و بگذاری تا ورق خشک شود، آن‌گه طین بستانی و موی را بدان محافظ کنی و آن به را در آن گل‌گیری و در آفتاب نهی تا گل خشک شود، در آن میان تازه بماند مدتی، هرگاه که خواهی گل را بشکنی به تازه از آن بیرون آید.^۱

سماق

درختی کوهی است. اگر صمغ او بر دندان نهند درد او بنشیند. ثمره او معده را قوی کند؛ و اگر ضماد سازند از بهر ضربه، ورم او را دفع کند و سیاهی که بر ضربه بود ببرد و از برای بواسیر و حقنه کردن او نافع بود.

۱. افزوده از «م».

سندروس

درختی مشهور است. به زمین روم باشد. صمغ او به کهربا ماند، الا کهربا روشن تر بود و سندروس تیره تر. چوب او چرب باشد، از او روغن بگیرند. شیخ الرئیس گوید: اگر به چوب او تدخین کنند، بواسیر خشک شود و منفعت او از بهر تسکین درد دندان ظاهر است و در قوت باه بیفزاید و خفقان را زایل کند.

شاه بلوط

این درخت به زمین شام بود و او بر شکل یک نیمه جوز باشد و طعم او خوش بود، آن عفوصت که در بلوط باشد در او نبود و لون او سیاه بود. طعم او به طعم فندق تر ماند. شیخ الرئیس گوید: شاه بلوط نافع بود دفع همه زهرها را و اگر خون از رگی بگشاید شاه بلوط باز بندد.

صندل

این درخت به زمین هند بود. چوب او نافع باشد از بهر دفع صداع و از بهر دفع خفقان که در تبها بادید آید، چون بیاشامند یا طلا کنند؛ والله أعلم.

صنوبر

چوب او چرب باشد، همچون شمع سوزد، اگر چه چوب او تر باشد؛ و قطران از او خیزد، و آن چنان بود که پوست از او باز کنند و بر آتش عرضه کنند، از او نداوتی بچکد، قطران باشد. شیخ الرئیس گوید: اگر به چوب صنوبر تبخیر کنی، هوام از آن بگریزد و اگر رماد او جایی بریزی هیچ هوام آنجا نگردد و اگر به فشاره او تبخیر کنی پشه را هلاک کند. اگر پوست درخت او در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان در حال ساکن شود؛ و چون او را ضماد سازند از بهر باد فتق، بنشانند. حبّ او را چلغوزه خوانند. قوت باه پدید آرد. شیخ الرئیس گوید: سعال کهنه را زایل کند و اگر

چلغوزه او را با خرما یا انجیر خورند، لدغ عقرب را نافع بود؛ والله أعلم.

طرفا

درختی معروف است. او را به پارسی گز گویند. شیخ‌الرئیس گوید: قصبان او را اگر در سرکه اندازی تا مهرا شود، از بهر وجع طحال نافع بود؛ و همو گوید: ورق او را اگر به شراب بپزند و بدان مضمضه کنند، از بهر درد دندان نافع بود و اگر بر سر نهند قمل را هلاک کند. دخان او جدری و قروح را خشک کند و رماد او را اگر بر قروح فشانند خشک کند. ثمره او نافع از بهر درد چشم؛ و چون گوشت بن دندان سست شود رماد طرفا بر او فشانند سخت شود.

عشر

درختی است یمانی. عرب را عادت چنان بودی که یکی از ایشان چون سفر کردی نزد درخت عشر آمدی و دو شاخ را از آن به هم بستی و چون باز آمدی و شاخ‌ها را هم چنان بسته یافتی، بدان استدلال کردی که زن او هیچ خیانت نکرده است؛ و گویند که این درخت سمّ اکبر است و جنسی از آن هست که در سایه او نشستن سبب هلاک باشد. چوب او گویند که از بهر قوبا نافع باشد و اگر بر بهق طلا کنند، مفید بود.

عفص

درخت کوهی است. گویند که این درخت سالی عفص آرد و سالی بلوط و عفص را به پارسی مازو گویند و اگر بر قوبا طلا کنند زایل کند و اگر در بن دندان فشانند رطوبات فاسد را زایل کند.^۱

۱. م: - عشر ... زایل کند.

عناب

او را به پارسی [سنجدان] گویند. ورق او نافع بود درد چشم را، چون از حرارت بود، و ثمره او خون را بنشانند و صاف کند و با شکر او را خوردن حواس را تیز کند و فرح آرد؛ و چنین گویند که نزدیکی او خون را نشف کند؛ و جالینوس گوید: نشف نکند، ولیکن غلیظ گرداند؛ و اگر او را طلا کنند بر روی رنگ را روشن گرداند.

عود

این درخت در جزایر بحر هند باشد. عروق او را برکنند و در زیر زمین دفن کنند تا چوب او بپوسد و عود بماند؛ و شیخ‌الرئیس گوید که اگر عود را بخایند بوی دهن را خوش کند و دخان او قوت دهد و نافع بود با شکر خوردن حواس را تیز کند و فرح آرد.

عرعر

این درخت را سرو کوهی خوانند. شیخ‌الرئیس گوید: به هر چه دخان کنی از اجزای او هوام از آن بگریزد؛ و همو گوید: ثمره او به زعرور ماند، الا آن سیاه رنگ شود و بوی او خوش و تیز بود، او را ابهل خوانند؛ و اگر او را در شیطرج بجوشانی و بر مفرقه آهن نهی تا آنکه سیاه شود و در گوش چکانی، گرانی گوش زایل کند و ابهل را اگر تدخین کنند یا به خود بگیرند یا بخورند، بچه از شکم بیفتد.^۱

غبیرا

او را به پارسی سنجد گویند. چوب او در میان آب بسیار بماند به خلاف دیگر چوب‌ها و در گرمابه از این جهت آن به کار برند و زنان چون رایحه شکوفه او بشنوند شهوت وقاع در ایشان پدید آید تا غایتی که حیا و صیانت رها کنند؛ و اگر سنجد تنقل

۱. افزوده از «م».

شراب سازند، دیر مست شوند و از قی و بول بسیار منع کند.

غرب

او را به پارسی سپیدار گویند. شیخ‌الرئیس گوید که اگر چوب او را بسوزانند و به سرکه بسرشند و بر ثالیل نهند، زایل کند؛ و اگر ورق او بسایند و در جراحات نهند خشک کند و شکوفه او تاریکی چشم ببرد و صمغ او چون بیرون آید و بر بورق متولد شود آن بورق نافع بود از بهر تاریکی چشم.

فاوانیا

این درخت در زمین روم و هند باشد و چوب او را عودالصلیب خوانند. شیخ‌الرئیس گوید: چوب او آثار سیاهی از بدن زایل کند و اگر بر صاحب نقرس و صرع ببندند نافع باشد؛ و هم او گوید: چون این چوب بر صاحب صرع بستم منافع شد و چون از او دور کردم صرع باز آمد. ثمره او دیوانگان و مصروع را نافع بود. اگر پانزده دانه او با شراب بخورند دفع کابوس کند.

فستق

درختی مشهور است^۱ و چوب او چون شمع بسوزد، اگر چه تر باشد، از برای دهنیتی که در او هست. ثمره او نافع بود از برای گزیدن هوام و در قوت باه بیفزاید و روغن او اگر چند بار در چشم کشند، زرقت از چشم ببرد.

فلفل

این درخت به زمین هند باشد به ناحیتی که او را بلیان خوانند و او درخت عالی بود و آب از پای او هیچ خالی نبود و چون باد جهد فلفل از درخت بیفشاند و بر سر آب

۱. م: + و چنین گویند که فستق ترکیب لوز است بر حبه الخضرا.

افتد مردم از آنجا بر گیرند. درخت او مباح بود، هر که خواهد برگیرد و ثمره او بر درخت بود، تابستان و زمستان خوشه‌ها بود، چون آفتاب قوی شود بر هر خوشه از آن چند ورق منطبق شود تا آفتاب او را نسوزد که در آن ولایت آفتاب به غایت گرم بود و چون آفتاب زایل شود ورق‌ها از آن خوشه دور گردد تا نسیم از او بگذرد و تازه گردد؛ و کسی که دیده بود، گفت: درخت او به درخت رمان ماند و در میان هر دو ورق خوشه فلفل باشد به مقدار انگشتی. شیخ‌الرئیس گوید که اگر نظرون طلا کنند با فلفل بهق را نافع بود و اگر با زفت در خنازیر نهند تحلیل کند و فلفل ماده منی خشک کند و ظلمت چشم را زایل گرداند و اگر زن به وقت جماع به خود برگیرد، آبستن نشود.

فندق

درختی مشهور است. اگر به چوب او گرد عقرب خطی کشند عقرب از آن خط بیرون نتواند رفتن. بقراط گوید: فندق در قوت دماغ بیفزاید و^۱ اگر فندق بر سر طفل طلا کنند زرق از چشم برد و اگر با خود بردارند از لدغ عقرب ایمن باشند و اگر بریان کنند و طلا کنند داء‌التعلب را ببرد و اگر فندق را تنقل سازند دیر مست شوند و مداومت بر اکل او خاطر را تیره کند و اگر بسوزند و با روغن زیت بیامیزند و در چشم کودک کشند زرق ببرد.

فیلزهرج

درخت حضض است و آن را به پارسی انگژه گویند و ثمره او همچون فلفل است. شیخ‌الرئیس گوید: اگر چوب او بسایند و بر سر نهند موی را قوی کند و ثمره او بگیرند و از او انگژه پزند و طلا کنند کلف را زایل کند و درد چشم و جرب چشم را زایل کند و قروح بن دندان را نیک کند و بواسیر را ببرد؛ و اگر هندی بود از بهر گزیدن سگ دیوانه نافع است.

۱. م: + شیخ‌الرئیس گوید قومی گفتند که.

قرنفل

در جزایر بحر هند باشد و ثمره او خوشبوی بود و به یاسمین ماند، الا آن که قرنفل سیاه رنگ بود و اهل آن جزیره رها نکنند که از آن جا بیرون برند، الا آن که پخته تا جای دیگر نروید. شیخ‌الرئیس گوید که قرنفل بوی دهن را خوش کند و نظر را تیز گرداند و دفع غثیان کند و قوت دماغ دهد و خوشدلی آورد.

قصب

انواع او بسیار است:

منها قصب السکر بهترین انواع است، و از بهر سعال و وجع سینه مفید بود و صدر را پاک کند.

و منها قصب المعروف، و از خواص عجیب او آن است که اگر ماری را قصب بر سرش زنی یک ضربه بر جای خود بماند و حرکت نتواند کردن تا آن گه که بمیرد، و اگر دو ضربه زنی به سلامت برود؛ و اگر قصب تر بکوبی و در دیگی اندازی که نمک او بسیار بود ملوحت از او ببرد؛ و اگر بیخ قصب را نداوتی باشد بکوبند و بر جراحی نهند که در آن جا پیکان بود بیرون آرد؛ و گویند قصب را نداوتی باشد بکوبند و بر جراحت نهند که در آن جا پیکان بود بیرون آرد گویند قصب را نداوتی باشد چون صمغ، چشم را نافع بود و پوست بیخ او مفید بود داء‌الثعلب را و شکوفه او که بر سر او باشد اگر در گوش افتد هیچ چیز بیرون نتواند آورد.

و منها قصب الذریره، از زمین نهند آورند و چنین گویند که آن جا پشته‌ای است که آن را تیه‌الکاب گویند. اگر قصب الذریره را بر آن پشته بگذارند او را خاصیتی بود و اگر از آن پشته بگذرانند و به جای دیگر آرند او را خاصیت نباشد و همچون دیگر قصب باشد. شیخ‌الرئیس گوید: قصب الذریره کبودی که بر اندام بود از خون مرده زایل کند. چشم را بدان روشنی زیاده شود و اگر بدان بخور کنند در حلق سعال را ببرد و اگر با عسل و بزرالکرفس بخورند استسقا را زایل کند.

و منها قصب الفتاه، این نوعی دیگر است، به زمین هند باشد. از آن نیزه‌ها سازند و باشد که بعضی به بعضی سایند از آن آتش حاصل آید و در تمام افتد و بسوزد و رماد او طباشیر بود و طباشیر خفقان را سود دارد و دل را قوی گرداند و تبها را زایل گرداند.^۱

کافور

درختی بزرگ است در زمین هندوستان و گویند که حیوانی هست که او را ببر گویند و از جنس سباع است و در پیش درخت کافور مأوا دارد و بدین سبب نتوان به وی رسیدن، الا به وقت معلوم. چوب او متخلخل و سبک باشد که در اندرون او کافور بود و صمغ او در زیر درخت فرو ریزد. محمد زکریا گوید که آن کافور است؛ و گویند که بالای ساق درخت است و او را سوراخ کنند و از آن آب کافور روانه شود و اگر زیر درخت سوراخ کنند پاره‌های کافور از وی بیفتند؛ و استعمال کافور صداع را بنشانند و حواس را قوی کند، لیکن شهوت را ضعیف گرداند، بلکه قطع کند و پیری آرد.

کرم

درختی ضعیف است و بسیار نافع بود. صاحب الفلاحه گوید: تاک کرم یکی را بستانی که در او قوت ثمره بود، بنشانی، در همان سال عناقید بسیار بار آورد؛ و هم او گوید که اگر خواهند که کرم را نفع بسیار بود و اصل قوی و بار زود آورد، باید که آن تاک را بستانی که از درختی جوان باشد و او را در نیمه اول ماه بنشانی و چون تاک را بنشانی باید که سر او به سرگین گاو ملطخ کنی و در مغرس او چیزی از بلوط و نانخواه بیفشانی تا اصل او قوی شود، و از باقلا در مغرس او ریزی تا نیکو آید، اگر بدین شرایط قیام نمایی درخت او مخالف همه درخت‌ها بود در خوبی و نیکویی؛ و هم او گوید که اگر تاک را بشکافی وقت نشانند و قدری سقمونیا در شکاف او نهی، عنب

۱. م: - قصب ... گرداند.

او اطلاق آرد. اگر تاکی از انگور سیاه و تاکی از انگور سرخ و آن تاک‌ها را بشکافی چنان که قشرها از او جدا نشود و او بر یکدیگر پیوندد و بنشانی، انگور سرخ و سفید و سیاه آورد از یک درخت. اگر خواهی که انگور سفید آورد انگور سیاه آورد باید که گرد بر گرد آن را بکنی و چون خاک از آن دور کنی قدری نطف در آن جا ریزی انگور سفید به سیاه مبدل گردد. اگر خواهی که در درخت انگور کرم نیفتد، چون تاک او خواهی بریدن داس را به خون خرس با خون صندق ملطخ کن که هیچ کرم در وی نیفتد؛ و اگر خواهی که کرم را از سرما آفت نرسد، باید که فلفل را تدخین کنی، چنان که دود آن به اطراف باغ برسد، آن گه ثمره طرفا را بر آن تاک‌ها فشانی آفت سرما بدو نرسد؛ و اگر قطره آب که از سر تاک جهد در حالت بریدن بستانی و به کسی دهی که خمر را دوست دارد، چنان که نداند دیگر هوس شراب نکند؛ و شیخ‌الرئیس گوید: انگور در حالتی که از درخت چیده باشند بخورند اطلاق آرد؛ و غیر او گوید: انگور تن را فربه کند و در قوت باه بیفزاید و ماده منی زیاده کند و حبی که در میانه انگور باشد جهت نیش افاعی با سرکه طلا کنند مفید بود و بواسیر را زایل کند.

و سبب پیدا شدن او آن باشد که یک روزی جمشید صید می‌کرد و لشکریان از او دور افتاده بودند و در طلب صید از پادشاه جدا افتاده، در کوه‌ها می‌گشتند. ناگاه کرمی یافته، به روی آن خوشه‌های انگور بود. آن را بچیدند و پیش جمشید آوردند. ملک فرمود که در کوه‌ها گیاه قتال بسیار باشد. شاید که این از آنها بود. پس بفرمود تا او را بکارند و بعد از آن که ثمره آورد، به کسی که مستحق قتل باشد تجربه کنند. چون ثمره او که انگور بود حاصل شد او را نگاه داشتند تا صاحب تجربه بیایند. چون یک دو روز بماند، انگور متغیر شد. پس آن را عصیر کردند و در جایی نگاه داشتند. بعد از چندگاه ملک آن را طلب کرد، جوشیده بود و تلخ شده. یکی را که از اهل خیانت که مستوجب قتل بود بیاوردند و او را الزام کردند به خوردن آن و او نمی‌توانست خوردن از تلخی. ایشان گفتند: زهر است و همین ساعت هلاک خواهد شد. مرد را از آن قدری دیگر بدادند مرد برخاست و به رقص آمده دست می‌زد. گفتند که فرح الوداع است. قدری دیگر به وی دادند بیفتاد و بخفت. ایشان گفتند که بمرد. چون زمانی بخفت، بیدار

گشت و گفت: مرا از آن زهر پاره‌ای دیگر بدهید. بار دیگرش بدادند، جز فرح چیزی نیافتند. از آن طرب مردم خبردار شده، در طلب او شتافتند و ملک نیز از آن بخورد و بفرمود تا در بلاد از آن بنشانند و بعضی از حکما از بهر دوا جایز داشته‌اند. پس بنابراین وجه گفته‌اند: خمر از برای شهوت کلی نافع بود و خوردن او دفع سموم کند و در قوت باه بیفزاید و سوءالهضم را دفع کند؛ و اما سرکه را پیغمبر صلی الله علیه و آله



و سلم - فرموده است: «نعم الأدام الخَلَّ». اگر خون از جایی بگشاید سرکه بر آن جا زنی بایستد؛ و اگر طلا کنند از بهر جرب نیکو بود، و از برای سوخته مفید بود و صداع را بنشانند و استسقا را فایده کند و شهوت طعام پدید آرد. طبیبان گویند که مویز معده را قوی کند و اگر مویز با شحم بخورند

شکم را ببندد و اگر بی شحم خورند اطلاق کند؛ و پیغمبر صلی الله علیه فرموده است: «نعم الأدام الزبيب يشد العصب و يذهب الوصب و يطفى الغضب و يرضى الرب و يطيب النكهة و يذهب البلغم و يصفى اللون».

کمثری

او را به پارسی امروز گویند. صاحب الفلاحه گوید که اگر خواهی که امروز بر درخت بسیار بماند، ظرفی بستان و آب نمک در آن کن و میوه را از درخت درون آب نمک بنه و شاخ را رها کن تا باز به جای خود رود آهسته، آن میوه را هیچ نقصان نرسد

بر بار و شکوفه او را تأثیری عجب است در تقویت دماغ. شیخ‌الرئیس گوید: ثمره او تشنگی و صفرا بنشاند، اما قولنج آرد؛ و صاحب‌الفلاحه گوید: اگر خواهند که کمتری مدتی بماند او را در زفت باید گرفت آن گاه او را باید آویختن تا مدت مدید بماند.

لبان

درختی است بسیار شوک و طول او بیش از دو گز نباشد و به شهر عمان روید. ورق او به ورق آس ماند. صمغ او کندر باشد و او چنان بود که درخت را مجروح کند و بگذارند که کندر از او بیرون آید. صمغ او دل را روشن کند و حافظه بیفزاید و اگر او را با شحم بط بر قوبا نهند زایل کند و در قوت باه بیفزاید.^۱

لوز

صاحب‌الفلاحه گوید که اگر بادام را در عسل نهی، وقت آن که خواهی کشتن ثمره او در غایت خوبی باشد. اگر خواهی پوست بادام به دست شکسته شود مغز او بستان درست، چنان که هیچ از او شکسته نشود و در کاغذی یا ورق درختی پیچ و آن را بکار که آن درخت چون بادام آورد به دست شکسته شود. اگر بادام در بول غلام که هنوز که محتمل نشده باشد یا جاریه بکر اندازی پنج روز، آن گه بکاری، بادام آن درخت به دست شکسته شود؛ و گویند که اگر زن حایض بادام از درخت باز کند مغز آن بادام تلخ شود و ثمره او بدن را فربه کند و سعال را سود دارد؛ و اما بادام تلخ شیخ‌الرئیس گوید: قولنج را بگشاید و اگر کسی خواهد که شراب در وی اثر نکند پیش از شراب هفت بادام تلخ بخورد در آن وقت که شراب می‌خورد، باشد تا شراب را قوت شکسته شود و در او تأثیر نکند.

۱. م: - لبان بیفزاید.

لیمو

از آن درخت‌ها است که در بلاد گرمسیر بود و خواص شجره لیمو و ثمره او و قشر او همچون خواص ترنج است و ذکر آن کرده شد؛ و اما لیمو را خاصیت عجب است در دفع سمّ حیات و افاعی؛ و از حکایات عجیب یکی آن است که ابو حفص بن عبدالله من البصره آورده است، گفت که مرا به نهرالدیر سرایی بود و در پهلوی آن سرا بوستانی و در آن جا افعی پدید آمد به غایت بزرگ و در آن بوستان حیات بسیار شد. در آن هیچ کس نتوانست رفتن و کسی را می‌طلبیدم که آن را بگیرد. مرد غریب آمد. صعوبت آن افعی را با وی شرح دادم و مال بسیار بذل کردم. آن جوان در آن بوستان آمد و چیزی که داشت بر آتش نهاد از دخان و افعی سر از سوراخ بیرون کرده به درآمد. جوان او را بدید بترسید و سست شد. افعی بیامد و او را بگزید و در حال تلف شد و خبر او منتشر شد و هیچ کس دفع او نتوانست کرد؛ و من مدتی آن بوستان را رها کردم تا آن که یک روز جوانی بیامد و مرا گفت: شنیده‌ام که در بوستان تو ماری است. او را به من بنمای تا بگیرم. گفتم: من نخواهم که قصد او کنی؛ زیرا که در این زودی جوانی را هلاک کرد. مرد گفت: آن جوان برادر من بود. من آمده‌ام تا او را بکشم. مرد را در آن بوستان بردم و خود بر بام رفتم تا ببینم چه خواهد شد. اول دارویی بیرون کرد و همه تن را بدان بیندود. آن گه به داروی دیگر دود کرد. در حال افعی بیرون آمد. آن مرد قصد کرد که او را بگیرد. افعی از او بگریخت مرد بدوید و او را بگرفت. افعی سر به زیر کرد و دست او را بگزید و بجست و برفت. آن مرد در آن شب هلاک شد؛ و بعد از آن مردم حکایت آن افعی را شهرت دادند. مدت مدید بر آن بگذشت. روزی مردی بیامد و حال افعی پرسید و خواست او را به وی نمایم، امتناع نموده، مرد را تخویف کردم. گفت آن دو مرد که هلاک شدند برادران من بودند و مرا لابد است که یا افعی را بکشم یا من نیز هلاک شوم. پس بوستان را به وی نمودم و بر بام برفتم تا حال او مشاهده کنم. روغنی بیرون آورد و در همه تن بمالید چند بار، چنان که روغن از او می‌چکید. آن گه بخور کرد. افعی در حال بیرون آمد. آن مرد لحظه‌ای با او حرب کرد تا

فرصت یافته بجست و قفایش بگرفت. افعی سر باز پس کرد ابهام مرد را بگرفت و مرد قفایش رها نکرد تا دهن او را بیست و در سله انداخت. کاردی برداشت و ابهام خود را ببرید و زیت را بجوشانید و انگشت خود را بدان فرو برد و چون از بوستان بیرون آمد لیمویی دید به دست کسی که آن شخص بدو بازی می‌کرد. مرا گفت: در این ده لیمو هست؟ گفتم: آری. گفت: مرا دریاب به لیمویی چند که این در شهرهای ما به جای تریاق است. گفتم: کدام است شهر شما؟ گفت: عمان. برفتم و برای او لیموی بسیار آوردم. جوان در ایستاد و خوردن گرفت و آب او را در اعضا می‌مالید تا آن گه که از وقت موت برادرش درگذشت. روز دیگر به سلامت بنشست. گفت: اگر برادر من لیمو می‌خورد تلف نمی‌شد. آن گاه افعی را بیرون آورد و سر و دم او را بزد و بجوشانید و از او روغنی بگرفت و در شیشه‌ای کرد و برفت.

مشمش

درختی عجیب است. هم تخم او مأكول است و هم مغز او، به خلاف دیگر فواکه. اگر ورق او را بخایند، درد دندان را زایل کند و کندی دندان که از ترشی پیدا شده باشد ببرد و ثمره او چون تر بود تب آورد از سرعت عفونت و چون خشک شود تب زایل کند؛ و گویند که طیبی و عطاری می‌گذشتند. کسی درختی می‌نشانند. پرسیدند که چه می‌کنی؟ گفت: درختی می‌نشانم از بهر خود و از بهر شما. گفتند: چگونه؟ گفت: من ثمره برداشتم و فایده بردم و مردم بخورند و بیمار نشوند و از تازه او به طیب حاجت افتد و فایده طیب حاصل آید و او بفرماید تا خشک او را از عطار بخرند و عطار را نیز فایده بود. روغن استه او از بهر بواسیر نیک باشد.

موز

درختی مشهور است، به گرمسیر روید و بالای او مقدار قامتی باشد و چون خوشه او برسد آن شاخ که ثمر بر او باشد با خوشه ببرند؛ زیرا که هر سال بیش از یک بار

ثمره نیارد، به خلاف انگور و ثمره او چرب و شیرین بود. شیخ‌الرئیس گوید: در قوت باه بیفزاید، مداومت اکل او سده آرد، نعوذ بالله.

نارنج

درختی مشهور است و به گرمسیر بود. صاحب‌الفلاحه گوید که اگر در زیر درخت نارنج نرگس بکارند، ترشی او به شیرینی مبدل گردد؛ و اگر ورق او بخایند بوی دهن خوش کند و رایحه بصل و سیر و آنچه بدان ماند زایل کند. شکوفه او خوشبوی باشد و قوت دماغ دهد و دل در قوی کند. ثمره او را فایده چون ترنج است. حب او دهن خوشبوی کند و دخان او مورچه را هلاک کند.

نارجیل

جوز هندی باشد. اهل حجاز گویند نارجیل درخت مقل است بعینه، الا آن است که به هند نارجیل آرد و به شیراز و به حجاز مقل. ثمره او در میان لیف بود و از آن رسن‌ها تابند و ریسمان کشتی‌ها از آن باشد و آن را کنبار خوانند و رسن او در آب دریا بسیار بماند به خلاف دیگر رسن‌ها؛ و مغز او چون تر بود خوش طعم بود و چون خشک شود بدن را از حب القرح پاک کند و در ماده منی بیفزاید، خصوصاً که با شکر خورند و قوت باه را معاونت عظیم کند و روغن او بواسیر را سود دارد؛ و اگر از پوست جوز هندی چراغی فتیله سازند و روغن او در آن جا کنند، خواب بر اهل مجلس غلبه کند.

نبق

درختی مشهور است. صاحب‌الفلاحه گوید: اگر نوای نبق را بر عصاره گل اندازند روزی چند، آن گاه بکارند، از او بوی گل آید و ورق او سدر است. اگر به ثمره او سر و تن شویند، موی را دراز کند. ثمره او هم شیرین بود و هم ترش. اگر خشک او را به صاحب اسهال دهند نافع باشد و باید که او را با استه به هم کوبند.

نخل

درختی مبارک است و^۱ در بلاد اسلام باشد و ثمره او از نعمت‌هایی است که باری -عزّ و جلّ- بدان اهل اسلام را اکرام کرده است و پیغمبر -صلی الله علیه و آله و سلم- فرموده است که: «أكرموا عمّتکم النخلة فإنها خلقت من الطین الذی خلق منه آدم»؛ و از بهر آن او را عمه خوانند که باری -عزّ و جلّ- نخل را از بقیه گل آدم آفریده است؛ و درخت نخل به آدمی می‌ماند از چند وجه: اول آنکه قامت مستوی دارد؛ و دیگر آن که نر و ماده هست؛ سیوم آن که مغزی در سر او است مطلق به مغز سر آدمی ماند و اگر در آن فسادی پدید آید نخل تلف شود؛ چهارم آن که اگر از او شاخی ببرند تلف نشود و اگر سرش ببرند تلف شود؛ پنجم آن که بر وی لیف بود هم چون موی بر اندام آدمی. صاحب الفلاحه گوید که اگر نخل بار نیاورد و سه سال مکرر شود و مردی داسی بردارد و نزد او شود و گوید با دیگری که این درخت بار نمی‌دهد او را می‌اندازم، دیگری گوید که می‌نیداز که امسال بار خواهد داد. آن گه بدان داس ضربه‌ای چند بر آن درخت زند و خواهد ببرد و آن مرد دست او بگیرد و گوید می‌فکن این درخت را که درخت نیک است، امسال دیگر صبر کن و اگر بار نیاورد هر چه خواهی بکن، در آن سال ثمره بسیار دهد؛ و به غیر از نخل هر درخت که بار نیاورد چنین کنند بار آرد؛ و چنین گویند که اگر خواهی نخل بسیار باشد باید که میان نخل ذکر و اناث نزدیکی باشد تا مستأنس باشند و باد رایحه ذکور را به اناث برد و ثمره بسیار دهد و اگر میان اناث نخل ذکر باشد و او را قطع کنند اناث از فراق او ضعیف شود و بکاهد و بار نیاورد؛ و اگر اناث بر مهب ریح باشد هوا رایحه فحل به اناث رساند حمل او نیکو باشد؛ و اگر طلع ذکر بر انثی نهی و بر سر او بگذاری شهوت او را بنشانند.

و شخصی حکایت کرد که در یمامه مرا نخلی چند بود. یکی از آنها بار نمی‌آورد. کسی را بیاوردم که آن علم نیکو می‌دانست و بر بالای او رفت و ملاحظه کرد و در نخل دیگر رفت و نظر بر چپ و راست کرد. در جوار او نخلی بود. گفت: این نخل

۱. م: + از عجایب او اول آن است که.

بدان فحل عاشق است. باید که او از آن فحل کنند از فراق او ضعیف شود و بکاهد و بار نیاورد و در آن سال آن نخل را از آن گشن دادیم، حمل بسیار آورد؛ و گویند که میان نخل از عجایب نخل آن است که اگر نزدیک نخل دیواری بنا کنی نخل روی بدان آورد، اگر چه بدو پیوسته نبود؛ و اگر کراث بری را بکوبی و با پوست رمان معجون کنی و نخل را بدان بیالایی طعم و بوی او به غایت خوش شود.^۱ اکابره را عادت بود که در زمان رطب حلاوت از خوان برداشتندی و در زمان گل طیب برداشتندی و در زمان خربزه اشنان برداشتندی؛ و اگر چوب نخل را بسوزی او را هیچ فهم نبود همچون گوشت آدمی و ثمره او نافع‌ترین فواکه است. رطب طبع را نرم کند و قوت باه را بیفزاید و اگر برگ او را پس از سیر و پیاز بخایند رایحه آن را قطع کند.

ورد

درختی مشهور است. صاحب الفلاحه گوید: اگر خواهی که گل زود بیرون آید او را آب گرم باید داد و اگر خواهی که بوی او خوش بود وقت آن که خواهی که درخت بنشانی چیزی از بوی خوش در میان قضبان او نهی. اگر نزدیک گل کسی را ماری بگزد لسع او چندان هالک نبود، اگر اول گلی که از کمام بیرون آید به سه انگشت بگیرد و به دست چپ بر چشم مالند آن سال از درد چشم ایمن باشد؛ و اگر شبنم که در گل افتاده باشد در چشم کشند درد چشم را نافع بود و در قوت باصره بیفزاید؛ و اگر گل بسایند و بر ثولول طلا کنند زایل کند و خاری که در اعضا رفته باشد بیرون آید. صاحب زکام را بوی گل زیان دارد و جعل از بوی گل هلاک شود؛ و هم چنین هر حیوانی از عفونت تولد کند بوی گل او را زیان دارد و اگر کسی بی خود شده باشد، آب گل بر وی زنند با خود آید. اگر در شربت بخورند نافع بود و اگر قمع او بسایند و بر عضوی نهند که خون از او آید باز ایستد؛ و اگر روغن گل در مناخر گربه ریزی بیمار شود، بلکه

۱. م: - و اگر کراث ... خوش شود.

بمیرد.^۱

یاسمین

درختی مشهور است. شکوفه او سفید و زرد و ارغوانی بود. شیخ‌الرئیس گوید: رطب یابس او کلف را زایل کند و مداومت بر بوییدن او گونه زرد کند، اما نافع بود از بهر لقوه و فالج و عرق النساء را و اگر محرور مزاجی روغن او را ببوید خون از بینی او بگشاید و صاحب عسرالبول ذکر را بدان بمالد آب بگشاید و درد ساکن کند؛ والله أعلم.

القسم الثانی

فی التخوم من النباتات

تخم هر نباتی که او را ساق نبود، چنان که زروع و بقول و ریاحین و حشایش بری؛ و از آثار صنع باری آن است که در هر سال زمین مرده را زنده کند تا کسی که او را طبع سلیم و فهم مستقیم بود بدان تعجب کند و استدلال کند بر حشر اجساد؛ چنان که در قرآن آمده است که: «فأنظر إلی آثار رحمة الله کیف یحیی الأرض بعد موتها إن ذلک لمحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر».^۲ از امور قریب قوتی است که باری تعالی در دانه نهاده است که آن را جاذبه گویند. چون در جوف زمین افتاد آن قوت رطوبتی که صالح باشد که غذا و نبات شود از آن زمین چندان که حوالی او بود به خود کشد؛ هم چنان که شعله چراغ روغنی که مصالح غذای او بود به خود کشد، تا آن گه که در چراغ هیچ رطوبت نماند. آن گه قوت دیگر که آن را هاضمه گویند، آن رطوبت را صلاحیت آن دهد که جز نبات شود و قوت ماسکه او را نگاه می‌دارد، تا آن گه که هاضمه از

۱. م - و اگر روغن ... بمیرد.

۲. الروم / ۵۰.

عمل خود فارغ شود از آن؛ و اگر از رطوبت چیزی باشد که صلاحیت آن ندارد که جز نبات شود قوت دافعه او را دور کند. آن گه قوت جاذبه هر جزوی از آن نبات که به حرارت هوا یا غیر آن ناقص می شود از این رطوبت به دل آن می فرستد و قوت نامیه به هر طرفی از اطراف آن نبات به هر سو که لایق او بود می فرستد، اگر کوچک بود اندکی و اگر بزرگ بود بیشتر؛ تا آن گه که این گیاه به حد کمال رسد؛ و قوت دیگر که او را مصوره گویند، هر گیاهی را شکلی عجیب می دهد، چنان که یکی به دیگری نماند، هر گیاهی بر شکلی بود و ازهار او و دانه او هم چنین، آن گاه قوت دیگر که آن را مولده گویند، خلاصه آن رطوبت را که غذای او بود بستاند و از آن دانه سازد که صلاحیت آن دارد که بار دیگر مثل آن گیاه حاصل آید؛ فسبحانه ما أعظم شأنه و أوضح برهانه.

و نسبت تخم با اشجار همین نسبت حیوان صغار است با حیوان کبار؛ و هم چنین از سرما هر حیوانی که او را استخوان نبود هلاک شود، در گیاه نیز هر گیاه که او را چوب نبود خشک شود. عقول عقلا از عجایب حشایش بلکه از عجایب یک حشیش و خواص و فواید آن و اشکال و اوراق و ازار و حبوب آن، آن که از حسن و لون و روایح و طعم آن بیرون شود مفید آید، چیزی از آن سرخ و چیزی ارغوانی و چیزی حمرة اللون چون لاله و چیزی آتشین چون آذریون و چیزی زنجفری چون گلنار و چیزی از آن خفیف اللون چون گل، و مخالفت بعضی به بعضی دیگر، یا آن که جمله سرخ است آن که اختلاف طعم و رایحه و هر یک از بیخ و شاخ و ورق و زهر و حبّ مشتمل بر فواید لایعلمه غیرالله؛ و آن چه مردم از آن دانسته اند، نسبت به آن که ندانسته اند قطره ای بود از بحری. اکنون چیزی از خواص آن گفته شود مرتب بر حروف معجم، إن شاء الله تعالی.

أذان الفار

و آن مرزنجوش است و به فارسی مرزنگوش. مرزنگوش حشیشی صغیر است، اوراق و قضبان او کوچک باشد. خطاف آن حشیش را خورد و او را شکوفه به چند لون باشد: چیزی از آن زرد و چیزی آسمان گون و چیزی لاژوردی. اگر حشیش او را بر

شوک نهند یا بر جایی که تیغ در او مانده باشد بیرون کشد و جراحات به هم پیوندد و اگر او را در بینی چکانند از بهر لقوه نافع باشد و اگر از او شراب سازند دفع صرع کند و نهش افاعی را نافع باشد.^۱

آذریون

او را خجسته نیز گویند. شکوفه او در غایت سرخی باشد و در میانش سیاهی باشد بر شکل نیمه بلوط که به عرض به دو نیم کنند. شیخ الرئیس گوید که اگر بسایند و بر سر نهند داء الثعلب نافع بود. باید که به سرکه تر کنند و رماد او از بهر عرق النساء مفید باشد. گویند که اگر زن آبستن به خویشتن برگیرد، بچه بیفکند؛ و اگر زن به خود برگیرد آن‌گه مرد با او مباشرت کند، آبستن نشود؛ و بعضی گویند که اگر زنی آبستن اندر سرایی رود که آن جا آذریون باشد، بچه بیندازد.

اذخر

نباتی مشهور است و خوش‌بوی و از بهر خارش نافع بود و درد دندان را بنشانند و معده را قوت دهد و حیض و بول بسته را بگشاید.

ارز

چنین گویند که بر خوردن برنج مداومت نمودن رنگ را نیکو کند و تن را فربه گرداند و خواب‌های خوش بیند. قشر او را از سموم شمارند، اگر به خورد کسی دهند در حال او را درد دهن و دندان و زبان پدید آید.

اسفناج

سعال و خشونت سینه را سودمند بود. اما هضم را به زیان آرد. یک درم تخم او از

۱. م: - از امور قریب ... نافع باشد.

بهر تب نیک بود و از بهر اوجاع قلب مفید بود.

اسقیل

او را بصل الفار گویند و به پارسی مرگ موش گویند. شیخ‌الرئیس گوید که اگر طلا کنند تألیل را زایل کند و از بهر صرع و ماخولیا مفید بود و عرق‌النساء و فالج را نیکو بود و بن دندان را قوی کند و دندانی که جنبد محکم سازد و اگر بخورد بنجر را زایل کند و قوت باه بیفزاید و لون را نیکو کند و اگر بر صاحب طحال آویزند چهل و یک روز وجع زایل کند و از بهر یرقان و استسقا نافع بود و تریاق هوام است خصوصاً لسع افاعی، چون به سرکه او را ضماد سازند.^۱

اشترغاز

گیاهی مشهور است و نافع بود از بهر تب ربع و سرکه او نافع بود از بهر اصلاح معده و شهوت پدید آرد.

اشنان

او به انواع است: بهتر او را خراءالعصافیر خوانند. یک درهم او حیض و بول را ادرار کند و سه درهم تا نه استسقا براند و دندان را جلا دهد و رایحه دهن را زایل کند و پنج درهم از او بچه را بیفکند و ده درم از او قتال باشد؛ و اگر اشنان سبز را بر آتش نهند از دخان او جمله جانوران و هوام بگریزند.

افستین

حشیشی است، ورق او به سعتر ماند. شیخ‌الرئیس گوید که اگر ورق او را در میان جامه نهند شپش در آن جا نیفتد، و اگر قدری در مداد کنند متغیر نشود و لون او را

۱. م: - اسقیل ... سازند.

نیکو کند؛ و نافع بود از برای داءالثعلب و بنفشجی از اندام ببرد.

اقحوان

به پارسی او را بابونک گویند. از بهر بواسیر نیک باشد و از بهر قولنج هم.^۱

اکشوٹ

گیاهی ضعیف است و بر درخت پیچد و او را ورق نباشد و تلخ بود به غایت و باشد که بر درخت انگور پیچد و عنقاد او جمله تلخ کند، و او را شکوفه باشد کوچک و سفید. او را با سرکه خورند فواق بنشانند و آب او از بهر یرقان و ادرار بول و درد شکم نافع است، از بهر حمیات عتیق نیز نافع بود.

بابونج

حشیشی مشهور است و او را شکوفه بود زرد و باشد که سفید نیز بود. شیخالرئیس گوید که نیکو بود، اگر او را روغن بگیرند یا چون شربت بخورند از بهر صداع و قولنج ریخی.

بادرنجوبیه

او را به پارسی بادرنگبو گویند و شیخالرئیس گوید که او عقرب را هلاک کند و جرب سودایی را نافع باشد و فرح را زیاده کند و خفقان را زایل کند و فواق بنشانند، و درد در شکم تولد کند، عصاره او نافع بود از بهر رعاف و کندی دندان را زایل کند و بذر او از بهر عسر البول نیک بود و از برای لسع عقرب و زنبور نافع باشد.

۱. م: - اشنان ... تولنج هم.

بادنجان

اگر بر خوردن او مداومت نمایند، اخلاط ردی و خیالات فاسد متولد کند و اگر پاره کنند و در سایه خشک کنند و با شحم بقر بسایند و بر پستان دختران طلا کنند هم چنان بر سینه بماند و آویخته نشود. شیخ‌الرئیس گوید که بادنجان سودا انگیزد و رنگ بشره را سیاه کند و بعضی را زرد کند و مداومت بر اکل او جذام آورد و سرطان و صداع و بواسیر و اگر خواهی که بادنجان بماند، او را در شحم گذاخته انداز و بیرون آور و بیاویز که مدتی بماند.

باقلا

اگر باقلا را در آب نظرون کنند و بکارند زودتر از همه باقلاها برسد و نظر در شکوفه او موجب غم باشد و از پس ثوم خوردن رایحهٔ ثوم را ببرد؛ و اگر باقلا به دو بشکافند و بر جایی نهند که خون از او آید باز ایستد. اگر باقلا را به دجاج دهند از بیضه کردن باز ایستد^۱ و باقلای تر خارش اندام آورد و اگر پوست او بر زهار کودک بندند یا طلا کنند موی برنیاید و اگر به موضعی که موی از او زایل کرده باشند طلا کنند مو بر نیاید و اگر روی را بدو بشویند رنگ را نیکو کند.

پرسیاوشان

گیاه ضعیف است و بر کنار آبها روید. ورق او به ورق کرفس ماند. چنین گویند که افراسیاب ملک ترکستان چون سیاوش پسر کاووس که پیش او رفته بود را بکشت، از خون سیاوش این گیاه برست. شیخ‌الرئیس گوید که اگر پرسیاوشان با علف بیامیزند و به خروس دهند با خروسان دیگر در جنگ غلبه کند و از بهر ناسور نافع بود و حیض و بول را زایل کند. عض کلب الکلب را نافع بود.

۱. م - اگر باقلا را به دجاج دهند ... ایستد.

بصل

صاحب الفلاحه گوید که چون خواهی که پیاز بکاری، پوست بزر او را جدا کن تا پیاز نیکو آید. هر چند نزول او در زمین بیشتر باشد قوی تر بود و باید که چون پیاز بکاری وقت طلوع ثریا باشد تا ثمره او به غایت نیکو و شیرین بود؛ و اگر اندک عسل در آب پیاز ریزند و بجوشانند هر که هفت روز از آن بخورد در منی او بیفزاید و قوت باه زیاده کند.^۱ اما بسیار خوردن او عقل را زایل کند و نسیان آرد؛ و هر که به زمینی رسد و پیاز آن زمین بخورد، زخامت آن جای از او مندفع شود؛ و اگر در هوای سموم بصل را با خود دارند سموم دفع کند.

و از عجایب او آن است که چون پیاز پاره کنی و سر کارد به بصلی فرو کنی و بگذاری، تا آن گه که تمام پیاز خرد کنی، از رایحه او هیچ متأذی نشوی. شیخ الرئیس گوید: بصل لون را سرخ کند؛ زیرا که خون را به ظاهر کشد و خاصیت او از بهر دفع آبهای بد عجیب است و اگر تخم او در چشم کشند سفیدی از او ببرد و اگر بدان طلا کنند بهق را ببرد و تألیل را برکند و اگر آب او در گوش چکانند درد او را بنشانند و خوردن بسیار روی را بگشاید.

بطیخ

اگر قضبان حاج به اشترغاز بشکافند و تخم خربزه بر آن نهند، خربزه بزرگ و شیرین بار آرد. اگر تخم خربزه را در شیر و انگبین کنند، آن گاه بکارند، خربزه او به غایت شیرین آید و به در خوارزم چنین کنند؛ زیرا که همه صحرای او ریگستان است و اشترغاز بسیار آرد و چون هنگام زراعت رسد هر کس پاره ای زمین حفر کنند و در آن جا اشترغاز باشد و قضبان او را بشکافد و تخم در آن جا بنهند و بروند تا زمان ادراک بطیخ. آن گاه بیابند همه صحرا پر از خربزه باشد و از غایت شیرینی کم توان خورد؛ و بوی خربزه قوت داروها را زایل کند؛ و آرد را که برای نان سرشته باشند، اگر بوی

۱. م: - و اگر اندک عسل ... کند.

خربزه بدان رسد، زیان دارد. صاحب الفلاحه گوید که تخم خربزه را در میان گل نهند تا بوی گل فرا گیرد، آن گاه بکارند، از آن خربزه بوی گل آید؛ و اگر سر درازگوش را در میان خیارزار نهند آفت بسیار دفع کند و حمل او زودتر رسد؛ و اگر کرم در بطیخ افتاده باشد یکی را در آفتاب بجوشانند و بطیخه دیگر به او رش کنند کرم نگیرد؛ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام - روایت کنند از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - که فرمود: «تفکھوا بالبطیخ و عضوه فإنّ مائه رحمة و حلاوته من حلاوة الجنة فمن أكل لقمة من البطیخ كتب الله له ألف حسنة و محاه عنه الف سبعین ألف سيئة و رفع له سبعین ألف درجة»؛ و بوزرجمهر گوید: در بطیخ ده خاصیت است، عسرالبول را نافع بود و اگر پوست او را در پیشانی مالند نزله را از چشم منع کند.

بلیوس

بصلی بود کوچک و به بصل نرگس ماند و ورق او به ورق گندنا و گل او همچون گل بنفشج ماند. شیخالرئیس گوید: اگر طلا کنند بر کلف یا بهق زایل کند و آثار قروح زایل کند. اگر با زرده تخم مرغ بر تالیل مالند زایل کند و خوردن او در باه بیفزاید.

بنفشج

شکوفه او مشهور است و رایحه او دماغ را سود دارد و اگر شراب او به صاحب خناق دهند نافع بود و اگر طلا کنند صداع را زایل کند. اگر ببینند درد چشم را فایده کند و اگر از حرارت بود روغن او جرب را مفید باشد.

بهار

او را گاوچشم خوانند و گل او زرد بود و ورق او احمرالوسط. دماغ را سود دهد و باد غلیظ که در دماغ بود او را تحلیل کند.

بیش

گیاهی است که در هندوستان روید. نیم درهم او سم بود و اگر به خورد کسی دهند العیاذ بالله علامت او آن است که چشم او بیرون آید و لب‌ها و زبان او آماس کند و غشیان پدید آورد و چون ملوک هند خواهند که با کسی غدر کنند جاریه را بپروند به بیش و او چنان بود که اول بیش را در زیر مهد او بگسترند و چون مدتی بر آن بگذرد در زیر ثیاب او بگسترند و هم چنین بر این صفت تا آن گه که به تدریج قدری به او دهند تا جاریه خورد و هیچ زیانش ندارد تا آن که به اتمام رسد. آن گاه او را به هدیه به کسی فرستند و آن کنیزک نیکو بود. چون خواهند که با او جمع شوند هلاک گردند؛ و فاره‌البیش موشی باشد خانه او نزدیک بیش و این بیش خورد.^۱ شیخ‌الرئیس گوید که برص را زایل کند، اگر طلا کنند و اگر بخورند او سم قاتل است و تریاک او فاره‌البیش است.

ترمس

او را باقلای مصر خوانند. صاحب‌الفلاحه گوید: اگر خواهی که ترمس کاری، آن وقت باید که شب و روز متساوی باشد و چون بروید گاو را در آن زمین کن پیش از آن که گل آورد تا هر چه غریب باشد در آن میان بخورد و گاو ترمس نخورد در آن وقت، زیرا که تلخ باشد؛ و از خاصیت ترمس آن است که اگر در زمینی بکارند سه بار حبّ او پهن بود و متغیر و تلخ طعم. کلف از روی زایل کند و بهق و آثار کبودی که بر اندام بود از ضربه و سقطه و طبوخ او از بهر برص و جرب نافع بود و اگر در آب کنند و آب را در خانه رش کنند، مگس بگریزد.

ثوم

صاحب‌الفلاحه گوید که اگر سیر در وقتی کارند که قمر در زیر زمین بود، آن سیر

۱. م: - و غشیان پدید ... خورد.

را رایحه نبود و باید که در وقت کشتن سیر غروب ثریا نگاه دارد و اگر ورق ثوم را سحق کنند و بر چشم نهند که درد کند نافع بود و بهتر بود از همه داروها؛ و اگر بخایند و با عسل بر لدغ عقرب نهند درد آن بنشیند؛ و اگر اصل او را بکوبند و تن را طلا کنند داء الثعلب را نافع بود و اگر روی را بمالند کلف را زایل کند؛ و اگر بر سر کنند موی را نگاه دارد و چیزی نیفتد و اگر سیر به ریق بخورد سم هیچ حیوان او را زیان ندارد. شیخ الرئیس گوید که ثوم ضرر آب‌های مختلف را دفع کند و اگر با طبیخ بخورد قمل قضبان که در تن باشد هلاک کند و پخته او حلق را صافی کند و سعال کهنه را ببرد و کبودی که بر اندام باشد ببرد و اگر بریان کنند درد دندان بنشانند و اگر با شراب خورند نیش حیّات و عضه کلب الکلب را نافع بود.

و از عجایب او آن است که دفع خارش مقعد کند و اگر سیر را به دو نیم کنند و بر لسع مار نهند ضرر او کند؛ و اگر خواهی که بدانی که زن بکر است یا نه، قدری سیر با عسل بیامیز و بدو ده تا به خود برگیرد. آن گاه مقدار دو ساعت صبر کن. اگر از دهن او بوی سیر آید دختر بکر است و اگر بوی سیر نیاید بکر نیست؛ و هم چنین اگر خواهی که بدانی که زن ولود است یا عقیم، همین عمل نموده و دهن او در روز دوم باید بوییدن؛ و از خواص سیر آن است که بخر را زایل کند، چون بر اکل او مداومت کند، اگر چه آن بخر قابل علاج نبود؛ و اگر پوست سیر بسوزند و با روغن زیت بیامیزند و سر را بدان طلا کنند، موی برویاند، اگر چه اصلع باشد.

جاورس

مدت دراز بماند و خراب نشود، از بهر این مردم ذخیره کنند از ترس قحط و طبع را خشک کند. شیخ الرئیس گوید: او را تسخین کنند و بر عضوی بدنند که درد کند وجع او بنشیند.

جرجیر

صاحب الفلاحه گوید: اگر جرجیر را در میان تره بکارند، نبت او خوب بود و آفات بسیار از آن تره دفع کند چون دود و غیره؛ و از امیرالمؤمنین نقل است که: «من أكل جرجیر الجذام تردد فی جوفه»؛ و صاحب الفلاحه گوید: اگر خواهی که انار ترش شیرین شود جرجیر را بکوب و اصل درخت رمان را بکن و عروق آن را به جرجیر بیندای که رمان او شیرین شود؛ و اگر کلف را به جرجیر مدقوق مالی زایل کند؛ و اگر غراب بذر جرجیر بخورد پره‌های او جمله بازافتد. بلیناس در کتاب خواص گوید که اگر بذر جرجیر با شکر و روغن بادام بخوری، مردم تو را دوست دارند.

جزر

اگر گزر با عسل بپزند و هر روز پنج درم بخورند، در قوت باه بیفزاید فزونی‌یی عظیم؛ و اگر بزر او بخور کنند، بچه را از شکم بیندازد.

حاجه

نوعی است از شوک، ترنجبین بر وی افتد و به زمین خراسان و ماوراءالنهر بود. پوست او شکم براند و سعال را زایل کند و سینه را نرم گرداند.

حاشا

گیاهی است، او را گلی باشد سرخ و ورق‌های او کوچک و این گیاه بیشتر از سنگ روید؛ و شیخ‌الرئیس گوید: تألیل را زایل کند و اگر با طعام خورند، بصر را نگاه دارد.

حرف

حب‌الرشاد است. او را سپندان گویند و خوردن او در ذهن بیفزاید و قوت باه پدید آورد و اگر عصاره او بر سر نهند موی را نگاه دارد. شیخ‌الرئیس گوید: عصاره او از بهر

جرب نافع بود و از بهر قوبا اگر بیاشامند و اگر طلا کنند و از بهر نهش هوام نافع بود با انگبین اگر بیاشامند و اگر ضماد کنند. اگر او را بر آتش نهند هوام از دخان او بگریزند و اگر آبستن بخورد بچه بیفکند.

حرفش

نباتی بسیار خار است. او را به پارسی کنگر گویند. از بهر داء الثعلب نافع بود، اگر طلا سازند و اگر به آب او سر بشویند قمل را هلاک کند و در قوت باه بیفزاید.

حرمل

گیاهی معروف است و بوی ناخوش دارد و او را به پارسی سپند گویند. شیخ‌الرئیس گوید: از مسکرات است. هم چون خمر از بهر قولنج نافع باشد، اگر بخورند و اگر طلا کنند. تخم او را اگر به سرکه کنند و خانه را رش کنند، هیچ مگس آن جا نرود.

خسک

گیاهی معروف است. از بهر قوت باه نیکو باشد و عسرالبول و قولنج را مفید بود و اگر او را با شراب خورند دفع سموم قاتل کند و اگر در آب کنند و خانه را بدان رش کنند براغیث بگریزد و اگر در سوراخ مار و موش ریزی از آن جا بگریزند و همچنین شوک او را در سوراخ مار نهی از آن جا بیرون نیاید.

حلبه

نباتی مشهور است. صاحب الفلاحه گوید: اگر بزر حلبه رماد کنند، از درد سلامت یابد. بذر او خراز را زایل کند، اگر سر را بدان بشویند، صوت صافی کند و ولادت آسان کند، اگر بر زنی دهند که صاحب طلق باشد. شیخ‌الرئیس گوید: روغن او رنگ روی را نیکو کند و کلف را زایل گرداند و بوی دهن را ناخوش کند.

حمص

گویند اگر نخود خام خورند بخر آرد. شیخ‌الرئیس گوید: اکل او لون را نیکو کند^۱ و آرد او نیکو بود از بهر قروح و خارش؛ و اگر نخود را در آب بجوشانی، آب آن را صافی کنی، درد دندان بنشانند و در قوت باه بیفزاید؛ و اگر حمص را در سوراخ مار اندازی بیرون آید و به آنجا نرود.

حندقوقا

به پارسی او را اسپست گویند. عصاره او نیکو باشد از بهر ظلمت بصر، اگر بخورد و اگر در چشم کشد. شیخ‌الرئیس گوید: نافع بود از بهر صرع و خوانیق صرع و درد حلق؛ و ورق او از بهر قوت باه نافع بود؛ و اگر صاحب تب غبّ سه ورق او در شراب بخورد یا از تخم او سه دانه و از بهر تب ربع چهار دانه و در تب یوم یک ورق،^۲ زایل کند؛ و از بهر لسع هوام نافع بود.

حنظل

نباتی معروف است و هوام از آن خورند و سباع از آن گریزند. اگر بر درخت حنظل یک حنظل بود قتال بود و ثمره او اگر خون از عضوی بگشاید و حنظل بر آن جا نهی بازایستد. از بهر صرع و مالیخولیا نافع بود؛ و اگر در آب کنند و خانه را بدان رش کنند براغیث از او بگریزند. قاضی ابوعلی السیرفی^۳ -رحمه الله- گوید: از بعضی بنی عقیل شنیدم که گفتند: ما را عادت باشد که در بادیه حنظل بنشانیم و بر سر او فواره کنیم و شیر در آن جا ریزیم و سرش باز جای نهیم و در میان خاکستر گرم پنهان کنیم تا گرم شود، آن گه از آن هر که خواهد بیاشامد او را اسهالی عظیم پدید آید؛ و گفت: در خانه

۱. م: + دهن او قویارا زایل کند.

۲. م: - و در تب یوم یک ورق.

۳. م: تنوخی.

ما جاریه‌ای بود ارمنی. از آن حنظل‌ها بیاشامید. او را اسهالی عظیم پدید آمد تا غایتی که از او مایوس شدیم و او را از خیمه دور کردیم. چون شب درآمد اسهال او منقطع شد و برخاست و به پای خود باز به خیمه آمد و صحت یافت و بعد از آن سالها بماند؛ و اگر بدان جذام و داء الفیل و نفرس را طلا کنی نافع بود. از بهر نهش افاعی بهترین دوايي است و از بهر لدغ عقرب اگر طلا کنند و اگر بیاشامند؛ و چنین گویند که کسی را چهار جای عقرب زده بود، او را یک درهم حنظل بدادند، درد او ساکن شد.

حنظه

کعب الاحبار گوید: چون آدم -علیه السلام- از بهشت بیرون آمد، میکائیل -علیه السلام- قدری گندم پیش او آورد. او گفت: این چه چیز است؟ گفت: این رزق تو و رزق فرزندان تو بود، برخیز و زمین را شیار کن و بزر را بیغشان؛ و از زمان آدم تا زمان ادريس -علیه السلام- دانه گندم چند بیضه نعامه بود و چون کفر پدید آمد، چند بیضه دجاج شد. بعد از آن چند بیضه کبوتر شد. آن گه چند فندق شد و در زمان عزیز -علیه السلام- چند نخودی بود. صاحب الفلاحه گوید: اگر در وقت تخم افشاندن دانه بر سر گاو افتد، هیچ نریزد از حب او و اگر روزی تدقیق او شویی پاک و روشن شود و بر عضه کلب الکلب نهی نافع بود؛ و گندم خام خوردن کرم در شکم پدید آرد و نخاله او با سرکه بپزند جرب و قوبا را نافع باشد؛ و اگر قدری نمک با خمیر آرد بر دمامل نهند پخته کند.

حی العالم

گیاهی معروف است و خاصیت عجیب دارد در دفع عض رتلا.

خانق النمر

گیاهی معروف است. پلنگ و گرگ و سگ و خنزیر هلاک شوند اگر از او بخورند

و غیر ایشان را نیز هلاک کند و آن را کسی استعمال نکند، نه داخل و نه خارج. چنین گویند که تألیل و بواسیر را بنشانند و طعم و رایحه او کریه باشد.

خبازی

او را به پارسی پنیرک گویند. ورق او در شب مجتمع شود، روز مستفتح و ورق او را طلا کنند، جرب و خارش و قمل را زایل کند و لسع زنبور را نافع باشد و اگر با زیت بیامیزند بهتر بود و بزر او را مسموم بیاشامد مره بعد مره قی کند و سم را دفع کند.

خربق

گیاهی است، ورق او چهار باشد و ساق او کوتاه. اگر قضبان خربق در بستان به زمین فرو بری، براغیث جمله هلاک شوند و اگر با بزر دیگر بکاری طیور گرد آن نگردهد^۱ و اگر خربق در عجین کنی و موش از آن بخورد، هلاک شود؛ و اگر خربق با کبریت بیامیزی و در سوراخ مورچه کنی، تمام بگریزند؛ و اگر گوشت با خربق سیاه کوفته طلا کنند، هر سبع که از آن بخورد سست شود و او را آسان توان صید کردن. اگر دو درهم به خورد کسی دهند، اسهال و خناق و رعشه پدید آرد و هلاک کند؛ و اگر بهقی را بدان طلا کنند زایل کند. شیخ‌الرئیس گوید: اگر نزدیک کرم خربق بروید، انگور او هر کس بخورد اسهال پدید آرد و اگر بدان استفراغ کنند برص را زایل کند و اگر با سرکه بپزند و در گوش چکانند گرانی گوش را ببرد و سامعه را قوت دهد و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان بنشانند؛ و اطبا گویند: هر چه از آن بتوان خوردن یا غذا باشد یا دوا یا سم، و خربق را این هر سه هست؛ زیرا که غذای آسمانی و دوی انسان و سم سباع است.

۱. م: + اگر در خانه به خربق بخور کنی هام از آن خانه بگریزند.

خردل

نباتی معروف است. اگر بزر او را در عصیر اندازی و زمانی بماند بجوشد. محمد زکریا گوید که اگر خردل در سوراخ مار اندازی هلاک شود؛ و شیخ‌الرئیس گوید: از دخان او جمله هوام بگریزند، و اگر روی را بدان بشویی پاک کند و کبودی خون مرده ببرد و اگر عصاره او در گوش چکانی درد را زایل کند، و اگر بدان مضمضه کنی دندان درد را ببرد و خوردن او قوت باه بیفزاید.

خس

او را به پارسی کاهو گویند. اگر بزر او در میان نانخواه نهی تا بوی نانخواه گیرد آن‌گه بکاری، بدان کاهو هیچ آفت نرسد چون دود و غیره؛ و از اعمال عجیب آن که اگر به پشکل استر بستانی و سوراخ کنی و در آن جا نهی، از خس و جرجیر و حب‌الرشاد و آن‌گه حفر کنی در آن حفره آن پشگل را بکارند و بر عادت آب دهی، ساقی از آن پشگل برآید و بر آن ساق این هر سه نوع باشد.^۱ صاحب‌الفلاحه گوید: اگر خواهی که طعم خس به غایت خوش باشد، اوراق سفلانی او را ببر که اوراق بالایی به غایت خوش شود؛ و ورق او برودت آرد و عطش را بنشانند و قوت باه را ضعیف کند. از برای این معنی خادمان پیوسته از آن خورند و زنان که شوهران ایشان به سفر روند با سرکه خورند تا شهوت را بنشانند و خوردن خس خواب آرد و کسانی را که خواب نیاید با خرما خورند تا خرما تدارک برودت او بکند؛ و اگر در شراب خورند شراب را بنشانند و شراب در وی تأثیر نتواند کرد؛ و بزر او اگر بر دهن افشانی از احتلام منع کند و اگر بکوبی و بر دهان افشانی سم عقارب را بنشانند. بلیناس گوید: اگر بزر خس در آب کنی یک ساعت، آن‌گه او را بر سر صحن بر کشند، در حرکت آید و چنان نماید که دو دست هیچ کس از آن نخورد.

۱. م: - و از اعمال عجیب ... باشد.

خشخاش

او را به پارسی کوکنار گویند. بر دو نوع باشد: سفید و سیاه. اما سفید او خواب آرد و اگر سهر بر کسی غالب باشد پیشانی را بدان ضماد سازند نافع بود؛ و اگر با عسل خورند قوت منی بیفزاید و عصاره خشخاش را افیون خوانند. شربت او مقدار عدسی باشد. هر عضو که بدان طلا کنند مخدر باشد، اما سیاه او هم خواب آرد.

خصی الثعلب

گیاهی شیرین است. ثمره او را خصیه الثعلب گویند. از برای تشنج و فالج نافع باشد و قوت باه را اعانت کند با سقنقور یا بسد که خصوصاً با شراب خورند.

خصی الکلب

گیاهی است بر شکل خصیه الثعلب. او را ثمره همچون خایه سگان باشد. گویند که قروح را پاک کند و بواسیر را بنشانند و رطب او در باه بیفزاید و خشک او باه را قطع کند. شیخ الرئیس گوید: به زمین شیروان این گیاه دیدم و اهل آن زمین را خبر کردم که آن که خشک بود در قوت باه بیفزاید و آن که رطب بود باه را قطع کند، لیکن چنان گمان برم که امر بر عکس این بود.

خطمی

نباتی مشهور است و او را گلی سرخ باشد و باشد که سفید می باشد؛ و شیخ الرئیس گوید: اگر بر بهق طلا کنند به سرکه و در آفتاب نشینند بهق را زایل کند؛ و اگر بکوبند و بر جرب طلا کنند نافع بود؛ و اگر بجوشانند و آب او را بیاشامند از بهر عسرالبول و زادن دشوار نافع بود؛ و اگر سر به ورق خطمی رومی بشویند موی را دراز کند و نرم؛ و اگر یک مثقال از آن بیاشامند از بهر قولنج نافع است؛ و اگر آن را با کراث و شحم بکوبند و بر لدغ مار و کژدم نهند، نافع بود و هم چنین از بهر جمله زهرها نافع بود.

خمخم

گیاهی معروف است. او را در ظرفی نهند تا متعفن شود، آن گه از او خضاب سازند، نافع باشد از بهر موی رنگ کردن.

خیار^۱

خواهی که کرم در خیار نیفتد، نانخواه با تخم او بیامیز. ثمره او نافع بود از بهر تب‌های گرم. در حال تشنگی آرد؛ زیرا که چون در معده قرار گیرد زود در صفرا شود و اگر به بزر او روی را طلا کنند رنگ روی نیکو شود و اگر در شربت بخورند ادرار بول کند.

خیری

او را مثنور خوانند. صاحب الفلاحه گوید: اگر سرخ و سفید و زرد را بستانی، از هر یک شاخی و در هم بافی، هم چنان که گیسو بافند، و آن گه بنشانی، از آن گلی حاصل آید که سرخ و سفید و زرد باشد؛ و رایحه خیری از بهر دماغ رطب نافع است و اگر در شربت کنند ادرار بول کند و حیض و مشیمه را بگشاید.

دفلی

به فارسی او را خرزهره گویند. ورق او چون ورق بید بود و اعلا ساق او غلیظتر از اسفل باشد و گل او سرخ همچون ورد احمر و بوی او همچون بوی خیری باشد و ثمره او سخت و آکنده بود و هر حیوانی که از او بخورد هلاک شود و براغیث از وی

۱. م: صاحب الفلاحه گوید اگر خواهی خیار در آفتاب زود برسد فخاری بستان در آنجا تخم خیار بکار و هر گاه که آفتاب برآید یا آفتاب طاهر بود آن فخار را در آفتاب بنه و اگر باران بود بر باران عرض کن و به شب آن را می‌بر و آن را ننید می‌کن چون زمستان به آخر رسد آن فخار را بشکن و آن ثبات را به زمین قفل کن آن گه چون از زمینی بروید چیزی از ورق‌های بالا بین آن بگیر که از خیار آرد پیش از آنکه خیارها برسد به ایام بسیار ثمره دهد.

بگریزند. بلیناس گوید: یکی از ملوک را عدوی بود، قصد او کرد با لشکری که آن ملک طاقت آن لشکر نداشت. بفرمود تا خرزهره بیاوردند و آن را با دقیق بیامیخت و نان‌ها پخت و با جو بیامیخت و با خود برگرفت و به جنگ عدو رفت و جنگ کرد. عدو منهزم نگشت. لشکر عدو اجناس او را غارت کردند و از آن نان بخوردند و جو را به چارپایان دادند و همه از آن هلاک و خسته گشتند. چون ملک بدانست بازگشت و جمله را اسیر کرد. شیخ‌الرئیس گوید: اگر خانه را به آب او رش کنند در آن خانه هیچ برغوٹ نماند، و اگر حفره بکنی و ورق دفلی در آن اندازی براغیث جمله در آن جا جمع شوند؛ و اگر خرزهره را بر مس سایی و کارد را بدان تیز کنی به مدت دراز تیزی او بماند؛ و اگر در سوراخ موش اندازی موش را هلاک کند و خفاش نیز از آن بگریزد.

رازیانج

بری و بوستانی بود. رطب او در لین بیفزاید و ادرار بول و حیض کند و سده را بگشاید و تحلیل بادها کند. اگر با شراب خورند، از بهر نیش افاعی نیک باشد و از بهر عضه کلب الکلب مفید بود و در قوت باه بیفزاید. بقراط گوید که چون حیات از سوراخ بیرون آمده باشند و چشم‌های ایشان تاریک شده باشد از ظلمت جوف زمین و در زمستان رازیانج را طلب کنند و دیده خود را در آن مالند روشن شود.

ریباس

نباتی کوهی است و از سنگ سخت برآید. گویند که از تأثیر رعد بود. چنین گویند که این سخن پیش کسری بگفتند و در آن وقت موسم ریباس نبود. کسری گفت: بر کوه آب رش کنند و طبل بزنند تا ریباس برآید و این از بهر آن بگفت که این سخن صحیح شمرند. شیخ‌الرئیس گوید که ریباس طاعون را دفع کند و اگر عصاره او در چشم کشند، بصر را تیز کند و از بهر حصبه و جدری نافع بود؛ و اگر مست بخورد مستی را زایل کند و غثیان بنشانند.

ریحان

او را به پارسی شاهسفرم گویند. چنین گویند که شاهسفرم به دیار فارس نبود. روزی نوشیروان نشسته بود از برای مظالم، ناگاه از زیر تخت او ماری عظیم بیرون آمد. حاضران قصد کردند که او را بشکنند. ملک گفت: بگذارید، شاید او را ظلامه‌ای باشد. بر اثر او برفتند، بر کنار چاهی رفت و خود را حلقه کرده در آن چاه انداخت. آن گاه بیرون آمد. در بن چاه نگاه کردند، ماری دیدند مقتول و بر پشت او عقربی عظیم. نیزه بستند و از بالای چاه بر پشت عقرب زدند. او را پیش ملک آورده، شرح باز گفتند؛ و سال دیگر هم در آن وقت کسری بر تخت نشسته بود، همان مار بیامد به نزدیک سریر او و از دهن قدری تخم سیاه ریز بینداخت. کسری بفرمود تا آن تخم را بنشانند. شاهسفرم برآمد. کسری را پیوسته در دماغ زکامی بود، چون آن نبات استعمال کرد، آن مرض از وی زایل شد. شیخ‌الرئیس گوید: ریحان نافع بود از بهر بواسیر. اگر تخم آن را در دو درم شکر کنند و بغل را بدان طلا کنند، دفع ضان کند، اگر چه او را علاجی نبود؛ و از بهر دوار و رعاف نافع بود.

زعفران

گیاهی معروف است. او را اصلی بود همچون بصل. آن را آرد سازند و مردم شهرزور از آن خورند. شکوفه او زعفران بود و بزر او رنگ روی را نیکو کند و چشم را روشن گرداند و اگر بدان اکتحال کنند زرق از چشم ببرد و در قوت باه بیفزاید و بول را بگشاید؛ و گویند که ولادت دشوار بود، صاحب الطلق را بدهند، در حال خلاص یابد و زعفران فرح آرد و دل را قوی کند، درد شقیقه را بخواباند؛ و هر که بخورد بسیار خنده آرد و اگر یک درهم زیاده خورد سم است؛ و این خاصیتی عجیب است؛ و اگر کسی دشوار زاید ده درم زعفران در دست گیرد، نه بیش و نه کم، زود نجات یابد.

ساذج

گیاه معروف است و به بلاد هند بود. او را قضبان و اوراق چون شاهسفرم باشد و او را شکوفه بود و گویند که در آب‌های ایستاده روید و چون غدیرها خشک شود زمین او را بسوزانند ساذج برآید و اگر نسوزانند نروید. ساذج بوی دهن را خوش کند و نتن بغل زایل کند و اگر در میان جامه نهند شپش در وی نیفتد.

سداب

گیاه مشهور است و فواید بسیار دارد و گویند که اگر در برج کبوتری نهی هیچ گربه قصد او نکند و ماران از بوی سداب ترسند و او به غایت چیززی مبارک است^۱ و خوردن او شهوت باه را ضعیف کند و اگر آبستن عصاره سداب کوهی بیاشامد، در حال بچه را بیفکند؛ و اگر در زیر دامن آبستن بخور کنند در حال بچه در شکم بمیرد؛ و اگر بر عضه کلب الکلب نهند نافع بود؛ و رایحه سداب مصروع را سود دارد و درد سر بنشانند و اگر تر بود بهتر بود تا غایتی که اگر شاخ سداب بر گوشی زنند که درد کند در حال ساکن شود؛ و عصاره او با شیر زنان در چشم کشند تاریکی چشم را زایل کند؛^۲ و اگر شیبی به آب سداب خانه را رش کنند براغیث جمله هلاک شوند. شیخ‌الرئیس گوید: سداب را با نظرون طلا سازند بهق و تألیل را زایل کند و رایحه سیر و پیاز را ببرد و از بهر داء‌الثعلب و تحلیل خنازیر نیک باشد و از بهر فالج و عرق‌النساء و اوجاع مفاصل اگر بخورند و اگر ضماد سازند، نافع بود و با عسل از بهر همه زهرها فایده کند؛ و غیر او گوید که اگر با زبیب کوفته سداب را بر دندان‌ی نهند که درد کند، در حال ساکن شود.

۱. م: + و در این هین شاعر گوید:

فما ریح السداب اشد بعضا ای الحیات منکی ال الغوانی

۲. م: - و اگر بر عضه ... بو کند.

سلق

او را چغندر گویند. صاحب الفلاحه گوید که اگر زمین او به سرگین گاو تسمید کنی، اصل او قوی شود و اگر چغندر را در شراب اندازی یک روز و یک شب سرکه شود؛ و شیخ‌الرئیس گوید: از بهر داء‌الثعلب و کلف نافع بود، بعد از آن که موضع را به نظرون بشویند؛ و غیر او گوید: اگر موی را به آب برگ او بشویند سیاه شود. شیخ‌الرئیس گوید: عصاره او تألیل را قطع کند و قمل را هلاک کند؛ و اگر با مراره‌گرگ سعوط سازند، لقوه را ببرد.

سمسم

او را به پارسی کنجد گویند. شیخ‌الرئیس گوید که اگر عصاره ورق او بر سر طلا کنند موی دراز کند و اگر از برای شقاق طلا کنند نافع بود و اگر بخورند تن را فربه کند، خصوصاً که مقشّر کنند و در ادرار و حیض تا غایتی که گفته‌اند بیم آن بود که بچه از شکم بیفتد و اگر او را بریان کنند با بذرالخشخاش و بذرالکتان در ماده منی بیفزاید و روغن او لطیف باشد.

سنبل

گیاهی خوش بوی بود. نوازل را منع کند، اگر در دهن گیرند؛ و اهداب را برویاند و دماغ را قوت دهد و او را سنبله‌ای بود کوچک، زبان را بگذرد، اما بوی دهن خوش کند و اگر با سرمه در چشم کشند نیکو بود و از بهر خفقان نافع بود.

سوسن

گیاهی است خوشبو. او را ساق باشد و زهر به الوان مختلف: صنعی از آن سفید بود و زرد و آسمان‌گون نیز بود؛ و از بهر نیش هوام مفید است و رایحه او خواب‌آرد و از بهر صداع نافع باشد و کلف را ببرد و اگر پخته او را بر سوخته نهند، به اصلاح آرد؛ و اگر با سرکه طلا کنند جرب را نافع باشد؛ و اگر با عسل طلا کنند، عسل بهتق را فایده

کند. شیخ‌الرئیس گوید: دهن سوسن آسمان‌گونی بچه بیرون آورد و اگر طلا کنند بر شکم درد او بنشانند و بواسیر بگشایند. صاحب‌الفلاحه گوید: اگر در وعایی نو نهند و سرش ببندند، همه ساله تازه نماید، و هر که خواهد قدری از آن بیرون آرد، در آفتاب نهند تا چشم‌ها بگشاید؛ و اصل سوسن آسمان‌گون کلف و بهق را زایل کند، اگر از او طلا سازند؛ و از برای نهش حیات نافع بود؛ و اگر بر بیمار ضماد سازند خواب آرد و صداع را ببرد و روغن او تنن را زایل کند و از بهر درد شکم نافع بود.

سیسنبر

گیاهی خوشبوی است. او را نمّام گویند، از جهت آن که رایحه‌ او دلالت کند بر وجود او. اگر ورق او را ضماد سازند بر شقیقه و پیشانی، درد را بنشانند و از بهر لسع زنبور نافع باشد؛ و اگر سیسنبر در جایی بیاویزند و یا بگسترانند، جمله هوام بگریزند و بوی او قمل را بکشد؛ و اگر آن را بپزند به سرکه و سر را بدان طلا کنند، نسیان را دفع کند و عقل را زیاده کند، و بیاشامند فواق را ببرد و جنین مرده و کرم حب‌القرع را پاک کند و درد معده را زایل کند و ولادت را سهل کند.

شاهترج

گیاهی مشهور است و در غایت تلخی باشد. شیخ‌الرئیس گوید: از بهر جرب و حکه به غایت نافع باشد و بن دندان را قوت دهد و معده را به اصلاح آرد.

شبت

صاحب‌الفلاحه گوید: اگر زمین شیار کنند و آب دهند و هیچ بزر نکارند، تا سال دیگر شبت برآید بی آن که تخم انداخته باشند؛ و خوردن او ظلمت دیده ببرد و خواب پدید کند و اگر او را بسایند و بر بواسیر نهند نافع بود. اگر شبت در زیر دستار کسی کنی در خواب غطیظه و ترس از او برود؛ و اگر بزر او را در شیر اندازند از بهر فواق نافع باشد و ماده‌ منی را کم کند.

شبرم

گیاهی مشهور است و در بستان‌ها از آن بسیار باشد. قضیب باریک دارد و ورق او به ورق طرخون ماند. شیخ‌الرئیس گوید که قوّت باه را زیان دارد و مادهٔ منی قطع کند و لبن او را بر دندان نهند زودتر کنده شود.^۱

طرخون

از امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- منقول است که پیغمبر -صلی الله علیه و آله و سلم- طرخون را تعریف کرده است.^۲ از بقول معروف است که چون از او بخایند حسّ ذایقه را باطل کند؛ از بهر این معنی اگر کسی را حاجت افتد که دوایی تیز یا تلخ خورد، اوّل قدری از او بخاید تا حس زبان را زایل کند، آن گه دوا استعمال کند تا از مرارت او متألم نشود. شیخ‌الرئیس گوید: اگر او را با سرکه بیامیزند و در دهن گیرند درد دندان را زایل کند و شهوت را منقطع گرداند و اصل طرخون جبلی را عاقرقرحا خوانند و اگر او را با سرکه پزند و در دهن گیرند درد دندان را زایل کند و دندان سست را سخت کند.

عیدان

به پارسی او را کافور اسپرم گویند. شیخ‌الرئیس گوید نافع بود از بهر زکامی که از برودت حاصل شده باشد و اگر به عصارهٔ او اکتحال کنند قوّت باصره را تیز کند.

عدس

صاحب الفلاحه گوید که عدس را با هر تخم که بیامیزی موافقت کند. اگر خواهی که زود برسد تخم‌ها را در زیر سرگین گاو باید کردن، آن گاه کشتن. خوردن عدس شادی آرد و گویند که عدس با سویق نیکو باشد از بهر نقرس و از او بسیار خوردن جذام

۱. م - و ماده ... شود.

۲. م - از امیرالمؤمنین ... است.

آرد و تاریکی بصر نعوذ بالله و خوردن آن خواب‌های ردی آورد و آب او خنای را نافع بود.

عظم

گیاهی است، از او نیل گیرند؛ و اگر از او طلا سازند کلف و بهق را زایل کند و نافع بود از بهر قروح کهن، و شوک را بیرون آرد که در عضو مانده باشد؛ و اگر با شکر به اطفال دهند از بهر سعال نافع بود.

عنب‌الثعلب

و او به انواع است: نوعی از او زهر قاتل است و خواب آرد و نوعی دیگر از او تخدیر کند و خواب آورد چون افیون و نوعی که ورق او سبز باشد و ثمره او زرد او را استعمال توان کرد و اگر از نوع منخدر دوازده حبّ از آن به خورد کسی دهند جنون و فواق و کبودی لون آورد و اگر به عصاره او اکتحال کنند قوت باصره را زیاده کند.

فجل

صاحب الفلاحه گوید: اگر خواهی که فجل بزرگ شود چوبی را به زمین فرو بر، بدان مقدار که خواهی که فجل بروید. آن گاه چوب را بیرون آر و جای او پر از گاه کن و در آن جا بزر تر بکار و بر بالای او سماد بریز که در آن حفره ترب بروید به مقدار آن چوب؛ و اگر بزر تر را در انگبین کنند، آن گاه بکارند، ثمره او شیرین بود؛ و از خواص ترب آن است نخواهد او را الا کسی که در اندرون او فضلات جمع شده باشد و چون بخورد آروغ گندیده آرد؛ و او از آن است که چون فجل در معده آید آن فضلات را قطع کند. پس آن گند از فضلات باشد نه از فجل، و مثال آن چنان باشد که کسی چیزی را که بوی او مکروه باشد بجنباند، جنباندنی سخت، و جنباندن او باعث آن بود که رایحه او زیادت شود و مادام که ساکن باشد رایحه او بسیار نبود و اگر رایحه ترب بودی بایستی که هر کس بخورد رایحه او پدید آید؛ و اگر ترب از پس ثوم

خورند رایحهٔ Thom را قطع کند؛ و اگر زن ترب بخورد شیرش زیاده شود و اگر مرد خورد در قوت باه بیفزاید. اما آواز را به فساد آرد و اگر به خوردن او مداومت کنند معده را پاک کند و اگر پاره‌ای از او بر عقرب اندازند هلاک شود و اگر عقرب کسی را بزند و ترب خورده باشد به زیان آن آشنا نشود؛ و ترب موی را برویاند؛ و اگر کسی را داء‌الثعلب باشد یا داء‌الحیه نافع بود و قمل را در بدن پدید آرد و چشم و سر دندان را زیان دارد و اگر فجل را با عسل ضماد کنند کبودی را که گرداگرد چشم بود از ضربه زایل کند و اگر عصارهٔ ترب را بر کزدم چکانی بمیرد؛ و اگر کلف را بدان طلا کنند زایل شود؛ و اگر سوراخ مار را بیابد و به ترب و نشادر بیندایند ماران که در آن جا باشند بمیرند؛ و اگر صاحب یرقان پنج روز عصارهٔ ترب بیاشامد زردی از وی ببرد؛ و اگر بر موضعی نهند که موی از او رفته باشد، موی برآید و اگر او را در چشم کشند دیده را روشن کند و اگر بیاض بر سیاهه بود ببرد؛ و اگر عصارهٔ پوست ترب در چشم کشند همان فعل کند و اگر در خانه باشد عقارب از آن بگریزند و اگر روی را بدان طلا کنند کلف را ببرد و اگر تخم او بخورند قوت باه بیفزاید.

فرفخ

او را به پارسی پرپهن گویند و بقله‌الحمقاء نیز گویند؛ زیرا که در رهگذر آبها روید. گویند که هر که فرفخ در جامهٔ خواب بگستراند هیچ در خواب نبیند؛ و هر ریشی که بر بدن باشد چون پرپهن بر او نهی به شود و شهوت باه بیفزاید؛ و اگر فرفخ و بورق بسایند و با انگبین بسرشند و زهار و قضیب و خصیه را بدان طلا کنند، قوت نعوظ پدید آرد. شیخ‌الرئیس گوید که اگر ثالیل را بدان طلا کنند زایل کند؛ و اگر از آن بسیار خورند درد چشم را دفع کند و صداع را بنشانند؛ و از بهر بواسیر نافع است و ورق او نافع بود از بهر کندی دندان که از ترشی باشد. بزر او را اگر تشنه بخورد تشنگی بنشانند و از برای این معنی مسافران با خود دارند؛ و اگر کسی او را با جلاب بخورد شهوت را منقطع کند.

فخنګشت

گیاهی عظیم است، نزدیک است که درخت باشد. به نزدیک آب روید و ورق او همچون ورق زیتون است و او را شکوفه باشد و شیخ‌الرئیس گوید: شکوفه او روی را پاک کند و اگر بدان ضماد سازند و اگر بخورند تشنگی را بنشانند و صداع را زایل کند و خواب آرد و شیر را بسیار کند و ماده منی را کم سازد؛ و اگر قضبان او در فرش بگسترند احتلام و نعوظ را منع کند، از برای این معنی زنانی که شوهران ایشان غایب باشند چنین کنند؛ و اگر به ورق او دخان کنند، هوام بگریزند.

فوتنج

گیاهی خوشبوی است و او هم نهری باشد و هم جبلی؛ و اما نهری اگر کسی از خویش رفته باشد چون رایحه او بشنود با خویشتن آید و مانع احتلام شود و اگر از او ضماد سازند نهش هوام را دفع کند و اگر ورق او بر آتش نهند از دخان او هوام بگریزند و اگر بخایند بوی ثوم زایل کند و شهوت باه را زیان دارد؛ و اگر کوهی بود و ضماد سازند بر آثار ضربات که بر بدن بود سیاهی او را زایل کند؛ و اگر او را بپزند و به آب او تن بشویند جرب را زایل کند و از بهر جذام و فوق و یرقان و استسقا و لدغ عقارب نافع است.

قاتل الذئب

گیاهی عجیب است. گرگان را هلاک کند و آن را کس استعمال نکند.

قاتل الکلب

گیاهی دیگر است. سگان را هلاک کند هر چه زودتر.^۱

۱. ن: - قاتل الکلب ... زودتر.

قتاد

خاری تیز است و خارهای او دراز است و عرب را چو کاری دشوار بود گویند: من دونه خرط القتاد. صمغ او کتیرا بود، نافع بود از برای سعال و آواز را صافی کند.

قت

او را به پارسی اسپست گویند. علف چهار پا باشد. روغن او رعشه را زایل کند و آن را بهتر از او دارویی نیست.

قتاء

صاحب الفلاحه گوید: اگر خواهی که قتا بر صورت حیوانات باشد یا بر شکلی از اشکال مثلث یا مربع یا مخمس، قالبی بستان از آن چه خواهی و قتا را در آن قالب بنه، آن زمان که هنوز کوچک باشد، و قالب را سخت ببندد، چنان که در او هوا نرود و غبار در او تصرف نکند و چون قتا بزرگ شود قالب را بگیر، قتا بر شکل قالب بود؛ و صاحب الفلاحه گوید: اگر زن حیض در مقتهه برود مقتهه به زیان آید و گیاه او خشک شود و ققاء او هیچ گردد. هم چنین اگر رایحه دهن به بزر قتا رسد، چنان که در ظرفی بود که روغن داشته باشد یا در خرقره‌ای که آلوده به روغن باشد و اگر خواهند که قتا دراز شود ظرفی بستانند که سر او فراخ باشد و پر از آب کنند و آن را نزدیک قتا نهند، چنان که میان او و قتا چهار انگشت بود، چون قتا به طرف او رسد، دیگر بار دورتر نهند و هم چنین [تا] قتا دراز شود؛ و نیز گفته است اگر دانه او را معکوس بکارند اوراق او بسیار شود و قتا او بزرگ شود؛ و اگر رایحه قتا با یکی از گیاه ضم شود، زکام آرد؛^۱ و اگر بزر قتا را در عسل و شیر کشند آن گاه بکارند، ققاء او شیرین و به غایت لطیف باشد. شیخ‌الرئیس گوید: ورق او نافع باشد از بهر عضه کلب الکلب و اگر ثمره او بخورند تشنگی نشانند و رایحه او مغمی علیه را نافع باشد و تخم او ادرار بول کند و

۱. م - و نیز گفته‌اند ... آرد.

اگر روی را بدان طلا کنند، رنگ روی را خوب کند.

قرطم

او را به پارسی کازیره گویند. شیخ‌الرئیس گوید: تخم او سینه را پاک کند و آواز را صافی گرداند و قولنج را فایده کند و اگر با انجیر یا انگبین بخورند قوت باه را زیاده کند و نوعی از قرطم هست که او را بری گویند. شیخ‌الرئیس گوید: ورق او با ثمره او نافع بود از بهر لدغ عقرب. چنین گویند که اگر ملدوغ را ورق او با ثمره او بدهند نافع بود و اگر ورق او در دهن گیرند وجع او ساکن شود و اگر از دهن بیندازند دگر باره وجع باز آید، و شکوفه او عصفرا باشد. شیخ‌الرئیس گوید: کلف و بهق را زایل کند و اگر با سرکه طلا کنند بر قوبا، زایل شود.

قنابری

او را به پارسی برغست گویند و بهق و کلف را ببرد و او موافق‌تر دوائی است از بهر برص اگر بخورند و اگر طلا کنند به زمان اندک زایل کند و اگر به ورق او ضماد سازند نافع است از بهر سمّ جمله هوام.

قنب

گیاه معروف است. بری و بوستانی بود؛ و اما بری چنین گویند که درختی است در صحرا باشد، بالای او چند ذراعی و ورق او سپید بود و ثمره او به فلفل بماند و از او روغن توان گرفت. اما نوع بوستانی شهدانه باشد و ورق او بنگ است. عقل را زایل گرداند و اعضا را مخدر سازد و اگر کسی را دردی باشد و از آن بخورد اعضا را مخدر کند و الم درد نیابد؛ و اگر کسی را اندوهی بود، چون از آن بخورد، عقل را مشوش کند و از آن اندوه نیابد؛ و قلندران از آن بسیار خورند و او را سبز خوانند و بدان مشعوف باشند؛ و شاعری از ایشان گفته است:

آن را که به سر در، اثر سبزش نیست در باغ سعادت شجر سبزش نیست
سرو از سر سبز زنده باشد همه سال مرده شمر آن را که سر سبزش نیست
و اگر بنگ را کسی که محرور مزاج بود بخورد یا دیوانه شود یا خناقش پدید آید؛ و
بزر او شهیدانه بود نافع بود از بهر درد چشم و شیخ‌الرئیس گوید: از آن بسیار خوردن
صداع آرد و ماده منی و ظلمت بصر را کم کند؛ و غیر او گوید: بادها را که در بدن بود
تحلیل کند و روغن او درد گوش را نافع بود چون از ماده ریخی باشد.

قنبط

او را به پارسی کرنب گویند. اگر کرنب را در زمین شور بکارند بزرگ شود و طعم
او خوش بود و هیچ کرم در وی نیفتد و اگر در میان کرم کارند قوت کرم را ببرد و
خمر او را قوت نبود؛ و اگر ورق و قضبان او بکوبند و بر پیشانی مغموم نهند ثقل و
اندوه او سبک‌تر گردد و ثمره او هر که بخورد خواب‌های هایل بیند و از برای این
معنی معبران تعبیر خواب کسی که کرنب خورده نکنند؛ و اگر طبیح او با شراب بخورند
افاده کند. به زنی دهند که حیض او منقطع شده باشد باز آید؛ و اگر کسی را سعال کهن
باشد و از طبیح او بیاشامد، زایل شود؛ و اگر کودکان را عادت دهند به خوردن او نیکو
باشد؛ و اگر در صوت کسی بحوحت بود طبیح کرنب خورد، آوازش صافی شود؛ از
برای این معنی مغنیان بسیار استعمال کنند. شیخ‌الرئیس گوید که قنبط او جاع را بنشانند
و از بهر رعشه نافع بود و خواب آرد و تاریکی چشم. تخم او اگر دخان کنند در پالیزها
و بساتین دودی که در آن جا متولد شده باشد هلاک شود و اگر زن بعد از جماع به
خود برگیرد منی را به فساد آرد، از او بچه متولد نشود و بزر او با ورق او نافع باشد از
برای عضه کلب الکلب.

قطن

او را به پارسی پنبه گویند و از او جامه بافند و اگر ناعم بود تن را فربه کند و اگر

خشن بود تن را لاغر کند؛ و اگر ورق او عصیر کنند و به کودکان دهند اسهال ایشان را منقطع کند؛ و اگر قشر جوز را بسوزند و رماد او را در بن دندان کنند چون ریش شده باشد به اصلاح آرد. چنین گوید مؤلف کتاب که بن دندان‌های من ریش شده بود، ریش سخت، و از آن متألم شده بودم و هر روز که بر می‌آمد تباه‌تر می‌شد و هیچ‌علاجی قبول نمی‌کرد و پیرزنی بغدادی مرا گفت: قشر جوز قطن بستان و پوست او بسوزان و رماد او در بن دندان کن. چنان کردم. بن دندان بسوخت و الم او را بنشانند. بار دوم آن چنان بسوخت و بار سیوم چنان کردم هیچ‌نسوخت و تمام نیک شد و بیش از آن به آن حاجت نیفتاد.

قیصوم

گیاهی خوش بوی است. به پارسی او را بوی‌ماران گویند؛ زیرا که ماران از بوی او بگریزند. اگر آن را در حوالی دهی بکاری هیچ‌مار آن‌جا نماند، الا که همه بگریزند یا هلاک شوند. شیخ‌الرئیس گوید: اگر کسی را ریش دیر برآید، قیصوم را به روغن ترب پزد و بدان طلا کند ریش را زود بیرون آرد؛ و او را اگر در موضعی بریزی هوام جمله بگریزند و اگر بیاشامند دفع غایله سموم کند، و حیض را ادراک کند؛ و از برای عسرالبول نافع بود و بچه را بیرون آرد.

گاوزبان

گیاهی مشهور است. او را لسان‌الثور گویند. شیخ‌الرئیس گوید: از خواص او آن است که دل خوشی آرد و غم را زایل کند.

کتان

نباتی مبارک است. از وی جامه‌های نفیس بافند و قصب‌های ناعم از آن‌جا بود. چنین گویند که جامه کتان از بهر زکام نافع است و تن را فربه کند و محرور مزاجان را

مفید بود، خصوصاً در فصل تابستان؛ و اگر بزرگتان را ضمام کنند الم‌ها را بنشانند و اگر به انجیر و نظرون ضمام کنند کلف را ببرد و با شمع نافع باشد از بهر برص اظفار و اگر با عسل و فلفل خورند و قوت باه را قوی کند.

کراث

او را به پارسی گندنا گویند. دو نوع باشد: شامی و نبطی. صاحب الفلاحه گوید: اگر خواهند که کراث را اصول قوی باشد بعرات گوسفندستان و در میان هر بعری سه دانه از بزرگ کراث بنه، آن گاه در زمین پنهان کن که اصول او به غایت قوی شود؛ و اگر بکوبند و بر لسع عقرب یا زنبور نهند در حال الم‌ش ساکن شود؛ و اگر کراث بسیار خورند ظلمت بصر آرد. شیخ‌الرئیس گوید: کراث شامی تألیل را ببرد و خوردن او خواب‌های ردی تولد کند و دندان را به غایت زیان دارد. اما نبطی بواسیر را سود دارد و شهوت باه را پدید آرد و اگر کراث را بخایند و بر جراحات نهند خون از وی منقطع شود و اگر یک اوقیه از عصارة او با عسل بستانند و به زنی دهند که حیض او منقطع شده باشد حیض پدید آرد و اگر در حلق کسی بحوحت باشد کراث را تناول کند آوازش صاف شود و از برای این معنی اصحاب غنا استعمال کنند.

کرسنه

چنین گوید دیسقوریدس که گیاهی ضعیف است. اوراق او رقیق است. حب او در اقماع بود به مقدار عدسی و عدس منفخ است و آن مصلح؛ و رنگ او میان غبرت و صفرت بود و طعم او میان ماش و نخود. شیخ‌الرئیس گوید: طلا کردن به آن نافع بود از بهر بهق و کلف و برص و لون را نیکو کند و اگر از وی سویق سازند و به کسی دهند که لاغر باشد فربه شود و اگر او را به شراب بسرشند و ضمام سازند و بر عضه کلب الکلب یا نیش افاعی یا عضه انسان نافع بود.^۱

۱. م: - و اگر او را به ... بود.

کرفس

گیاهی مشهور است، برّی و بوستانی باشد و خوردن او بوی دهن خوش کند و از برای این معنی جماعتی که با ملوک سخن گویند از کرفس تناول کنند؛ و هر که از آن بخورد از مردان و زنان شهوت باه پدید آرد؛ و اگر از آن ضماد سازند بر عضو مرتعش ساکن شود. شیخ‌الرئیس گوید: نوع برّی نافع باشد از بهر داء‌الثعلب و ثآلیل و بوستانی نافع باشد از برای طیب نکهت و جرب و قوبا. چنین گویند که کرفس قوّت باه را برانگیزد تا غایتی که مرضعه را منع کنند از خوردن تا شیرش به فساد نیاید از بهر شهوت جماع؛ و اگر کسی کرفس خورده باشد و او را کژدم بزند کار بر وی سخت شود و بیم هلاک بود. باید که در زمانی که بیم گزیدن عقرب باشد از خوردن کرفس احتراز کنند؛ و اگر عصاره او در چشم کشند ظلمت بصر را دفع کند؛ و اگر کرفس را در گردن آویزند درد دندان را سود دارد؛ و تخم او از برای استسقا و عسرالبول و اخراج مشیمه نافع باشد، و اگر در میان قومی تخم او بخور کنند جمله را دوار پدید آید و بجنبند.

کرویا

گیاهی معروف است و شیخ‌الرئیس گوید که بادها را تحلیل کند و از بهر ضعف دل نافع باشد و کرم سر معده را هلاک کند و درد شکم را ببرد و از بهر همه بادها نافع است.

کزبره

بلیناس گوید که اگر کزبره را به آهستگی از بیخ بر کنند و بر ران زنی بزنند که زادن او دشوار باشد، در حال خلاص یابد. شیخ‌الرئیس گوید: گشنیز تر خواب آرد و تاریکی چشم و گشنیز خشک قوّت نعاط را زایل کند و ماده منی را قطع کند و عصاره او را با لبن استعمال کنند جمله ضربه‌های سخت را بنشانند و از آن بسیار خوردن دهن را به فساد آرد؛ و اگر مقدار نیم درم بخورد هم دوار پدید کند و اختلال عقل به حدی که به

مستی ماند؛ و اگر کسی را زنبور گزیده باشد سه کف از آن در دهن اندازد درد او در حال بنشیند. بلیناس گوید که اگر خانه به کزبره و قیر بخور کنند، حیات و عقارب از آن جا بگریزند و کزبره رایحه سیر و پیاز ببرد.

کلواسه

گیاهی است که چون در فراش بگسترانند، براغیث جمله از بوی آن سست شوند و نتوانند جستن.

کمون

او را به پارسی زیره گویند. کبوتر آن را دوست دارد. اگر خواهی کبوتر در برج بسیار باشد کمون در برج باید نشانند، پیش از آن که بیرون روند بطلب علف تا آن مسکن را دوست گیرند؛ و مورچه از رایحه زیره بگریزد. شیخ‌الرئیس گوید: اگر روی را به آب زیره بشویند، لون او صافی و روشن شود؛ و اگر از وی بسیار خورند صفره پدید آید و عصاره او با سرکه به صاحب رعاف دهند تا ببوید، رعاف او کم شود؛ و اگر عصاره او را در دیده کشند روشنی آرد؛ و اگر زیره و نمک بستانند راست به راست و آن را قرص سازند و در میان دقیق صافی نهند، مدت مدید بماند.

کماء

نباتی است که در جوف زمین پدید آید از تأثیر ضوء قمر و او را هیچ تخمی نیست، نه عروق، نه ساق، و نه برگ، لیکن از نداوتی که در جوف زمین مجتمع شود نضج یابد و کماء حاصل آید، هم چنان که جواهر معدنی در اندرون زمین متکون شود؛ و در الفاظ پیغمبر -صلی الله علیه و آله و سلم- آمده است: «إن الكماء كالمنّ و ماءها شفاء للعالمین». از آن روی که در زمین متولد شود بی نقص، چنانچه اگر ترنجبین از هوا بیفتد بی رنجی؛ و عرب چنین گوید که زهر قاتل بود و هر چه از کماء در سایه

درخت‌ها بود، اگر کماة در دیگی باشد مگس گرد آن دیگ نگردهد. شیخ‌الرئیس گوید که هر که کماة بخورد باید ترسیدش از فالج و سکنه. عصاره او چشم را روشن کند و قولنج آرد و عسرالبول تولد کند؛ و از آن نوعی هست که قتال است و آن این است که در سایه درختی یا به نزدیک خانه چیزی از هوام بود.

لبلاب

آن را حبل‌المساکین خوانند. بر درخت پیچیده شود و او را خط‌های باریک بود و اوراق او دراز. از بهر صداع دیرینه صالح بود و ورق او با خل نافع بود از بهر طحال. شیخ‌الرئیس گوید: لبن لبلاّب عظیم موی را دراز کند و قمل را هلاک گرداند.

لسان‌الحمل

گیاهی است که به زبان بره می‌ماند. دیسقوریدس گوید: او را کثیرالاضلاع گویند. اگر او را بر گردن صاحب‌الخنزیر بندند نافع بود و طبیح اصول او را اگر صاحب‌درد دندان مضمضه کند وجع او را بنشانند و اگر اصول او را به جای سلق در عدس کنند صرع را دفع کند و از بهر تب ربع نافع بود و اگر او را با نمک بر عضه کلب‌الکلب نهند نافع بود.

لسان‌العصافیر

گیاهی است که به زبان گنجشک می‌ماند. ورق او نافع بود از برای قروح و دما میل. شیخ‌الرئیس گوید: نافع بود از بهر خفقان و در قوت باه بیفزاید.

لصف

او را به پارسی کبر گویند. صاحب‌الفلاحه گوید: اگر فلاح ظاهر کند که در آن زمین عمارت خواهد کرد، کبر به فساد آید و کبر در زمین خراب روید و کبر را ثمره‌ای

بود او را دارکبر گویند، و او را به نمک بپرورند طبخ او به غایت مفید بود؛ و اصل او همچون قثا بود، الا حریف بود؛ و اگر در عصیر اندازند هیچ برنجوشد. اصل او نافع بود از برای عرق النساء و فالج؛ و ورق او نافع بود از بهر بواسیر و در قوت باه بیفزاید و تریاق زهرها بود؛ و اگر آب او را در گوش چکانند اگر ذیب در آن جا رفته باشد هلاک شود و اگر بهق را بدان طلا کنند زایل کند و دیدن بسیار او پریشانی خاطر و اندوه دل آورد و در زمینی که آن بسیار بود نشاط کمتر بود.



و حکایت عجیب روایت کنند که ملک هندوستان قاصدی به انوشیروان فرستاد و او را تهدید کرد که بیایم و جمله زمین فارس را بگیریم! انوشیروان گفت: این سخن جاهلانه است. می‌خواست که در مقابل این جوابی حکیمانه بگوید، پس فرمود تا مجلس را به انواع ریاحین

بیاراستند و قاصد را طلب کردند. یکی از حاضران شاخی از کبر برگرفت و رسول هند را گفت: از این گیاه در بلاد شما باشد. هندو گمان برد که از بهر عزت آن می‌گوید. گفت به بلاد ما از آن پر باشد. کسری گفت که ملک هند را بگو که اول ملک خود را عمارت کن، آن گاه قصد ملک دیگران کن. اگر ما در جمله ملک خود از این کبر بیاییم، عامل سیاست کنیم.

لفاح

او را به پارسی شایبک گویند. در اختیارات شایبک خوانند. نوعی از آن ساق ندارد

و ورق او سفید بود و او را ذکر نیز گویند؛^۱ و هر که بوی او بسیار به مشام رساند سکنه پدید آرد و ورق او را اگر صاحب صداع بیوید صداع را بنشانند و اگر تخم او را با کبریت بیامیزند آتش بدان متعلق نشود؛ و اگر زنی به خود برگیرد خون او را منقطع کند و اگر با عسل بر لسع هوام نهند نافع بود؛ و اصل لفاح بری را بیروح خوانند، به صورت آدمی ماند، اگر ذکر به ذکر و انثی به انثی. او را بر اورام و خنازیر نهند نافع بود و اگر از آن در شراب کنند مستی عظیم پدید آورد و اگر کسی خواهد بخشید از آن شیافه سازد و به خود برگیرد سهر بر وی غالب شود. شیخ‌الرئیس گوید که اگر نعوذ بالله حاجت افتد که عضوی را ببرند مقدار سه آبلوس در شراب کنند و دهند تا بخورد او را بی خود کند، چنان که از قطع عضو خبر نداشته باشد؛ و اگر عاچ را بدان بپزند مقدار شش ساعت، آن زمان نرم گردد و هر چه خواهی از آن توان ساختن.

لویا

گیاهی مشهور است حب او به گرده گوسفند ماند. شیخ‌الرئیس گوید که خوردن او خواب‌های ردی آرد؛ و غیر او گوید که تن را فربه کند و مشیمه و بچه مرده بیرون آرد و خون حیض را ادرار کند و تن را از خون نفاس پاک کند.

لوف

او را به پارسی فیلگوش گویند. ورق او از برای جراحات ردی صالح بود. اصل او بهق و کلف را زایل کند و با انگبین قوت باه زیادت کند و از افاعی هیچ آن جا نگردد که لوف باشد.

نیلوفر

گیاهی مشهور است و او را بوی خوش باشد و در میان آب ایستاده روید. بلیناس

۱. م: - او را ذکر نیز گویند.

گوید که اگر نیلوفر در سایه خشک کنی و بر آتش اندازی نسوزد. شیخ‌الرئیس گوید که نیلوفر خواب آرد و درد سر ساکن گرداند، اما قوت باه را زیان دارد و باه و منی کم کند و اگر تخم او را بخورند قوت باه را ناقص کند و اگر طلا کنند بهق را ببرد و اگر زفت با او بیامیزند و طلا کنند از بهر داء‌الثعلب نافع بود.

ماش

گیاهی معروف است. شیخ‌الرئیس گوید: خوردن او قوت باه را زیان دارد و اگر ضماد کنند از آن وجع را ساکن کند، اما دندان‌ها را ضعیف کند.

مازیون

گیاهی معروف است، از گیاه‌هایی که زیان‌کار بود؛ و آن دو نوع است: صغیر و کبیر؛ اما کبیر چون ورق زیتون باشد و^۱ اگر با کبریت بیامیزند فعل او قوی‌تر باشد و اگر او را با سویق بیامیزند و به آب بابونه و زیت عجین کنند، موش یا سگ یا خوک از آن بخورند هلاک شوند؛ و بیشتر از دو دانگ سم بود؛ و اگر به آب ایستاده افکنند ماهی که در آن جا بود هلاک شود؛ و مستسقی را دو دانگ از آن بدهند عظیم اسهال آورد و استسقا را زایل کند، لکن علاج به آن خطرناک بود.

و از حکایات عجیب چنین گوید قاضی ابوعلی سوجی -رحمه الله- که شخصی از اعیان فارس مبتلا شد به استسقا و او را به بغداد بردند تا اطباء آن جا او را علاج کنند. اطبا از علاج عاجز آمدند. مرد از زندگانی ناامید شد و گفت: این ساعت از حیات مأیوس شدم. بگذارید تا آن چه می‌خواهم بخورم. پس کار او از مداوا و علاج بگذشت و بر در سرای خود بنشست هر چه از آن جا گذرانیدندی بخردی و بخوردی. تا یک روز مردی از آن جا بگذشت، ملخ بریان کرده می‌فروخت، از آن بسیار بخرد و همه را بخورد. بعد از زمانی طبیعت او متحلل شد و اسهال پدید آمد و تا سه روز سیصد

۱. م: + وانگه سیاه بود و جمله انواع او اگر طلا کنند از برای بهق و برص و پیش صالح بود.

مجلس بنشست آن گه اسهال منقطع شد و قوت با انتعاش پیدا کرد و از استسقا سلامت یافت. بعد از آن اطبا از سبب آن پرسیدند. احوال به ایشان بگفت. [گفتند]: ما را به آن شخص دلالت کن که ملخ به تو فروخت. دلالت کرد. اطبا آن شخص را گفتند: ما را به آن زمین دلالت کن که ملخ از آن جای گرفت. اطبا را بدان زمین برد و زمین پر از مازریون بود. اطبا دانستند که آن فعل مازریون بوده است و قوت او در اندرون ملخ شد و باری تعالی خواست که آن بیمار را شفا دهد. پس از عجز اطبا آن ملخ را رزق او ساخت. آنها را قوت مازریون معتدل شده بود در وی، چندان که موافق مزاج مریض بود تا سبب شفای او شد؛ آنه علی کل شیء قدیر.

ماهودانه

او را حب الملوک گویند. او به ماهی کوچک ماند درازی او به مقدار انگشتی بود. ثمره او همچون فندق باشد سه و در هر یک سه دانه بود، دانه او سیاه بود و اگر از برای استسقا و وجع المفاصل و عرق النساء طلا کنند نافع بود و از بهر نقرس و قولنج مفید بود و اگر سه دانه از آن با خروس پیر بپزند و مرق آن را بیاشامند، هیچ بلغم را در اندرون نگذارد و جمله اطلاق کند و صفرا نیز هم چنین.

ماهی زهرج

گیاهی است که ورق او به ورق طرخون ماند و او را قضیبی بود و از جمله یتوعات است و یتوع گیاهی بود که در او سمیت باشد و اگر او را در غدیری اندازند که در آن جا ماهی باشد، همه مست شوند و بر سر آب آیند؛ و از بهر نقرس و وجع المفاصل و عرق النساء و درد پشت نیک باشد.

مرزنجوش

گیاهی مشهور است و بوی خوش دارد. شیخ الرئیس گوید که نافع بود از برای دفع

صداع و شقیقه و طبخ او نافع باشد از برای استسقا و عسرالبول و درد شکم و با سرکه ضماد وی نافع بود برای لدغ عقرب و اگر بزر او را درهمی به زنبور گزیده دهند در حال وجع او ساکن کند؛ و اگر با روغن او صاحب فالج طلا کند نافع بود؛ و مرزنگوش خشک طلا کنند بر اثر کبودی او را زایل کند، خصوصاً که آن اثر بر روی باشد.

ناردین

سنبل رومی بود و ساق ندارد و ورق او چون ورق عصفربود و اگر او را با سرمه در چشم کشند اهداب برویاند و اگر بخورند بول و حیض را ادرار کند و دو درهم از برای فالج و لقوه نافع بود.

نانخواه

گیاهی مشهور است هر که بر خوردن او مداومت نمایند خون در تن او بسیار شود و اگر در زمستان گوسفند را از آن علف بدهند نطفه ذکور بسیار شود و اناث دو دو زایند و صوف ایشان پر شود و قرارداد در ایشان نیفتد؛ و اگر به مگس انگبین دهند قوت گیرد و عسل او خوب و بسیار آید و منج او را دوست دارد و هیچ از او دور نشود؛ و نانخواه نافع باشد از بهر دفع عفن جمله هوام. بلیناس گوید: هر که در او بسیار نظر کند رویش زرد شود. شیخ الرئیس گوید: هر که از بزر او بخورد یا طلا سازد رویش زرد کند و طبیخ او را بر لسع عقرب نهند درد بنشیند و شراب او از بهر نهش هوام و حیات نافع بود.

نرجس

حضرت پیغمبر -صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود که: «شموا النرجس فما منکم من أحد إلا وله شعرة بین الصدر و الفؤاد من الجنون و الجذام و البرص فمایدیها إلا شمّ

النجس شمّوه ولو فی العام مرّة^۱. جالینوس گوید: اگر کسی را دو نان باشد یکی را بخورد و به دیگری نرجس خرد، زیرا که نرجس غذای روح است؛ هم چنان که نان غذای بدن است؛ و ابونواس در وصف او گوید:

قاصل فی نبات الارض فانظر إلی آثار ما صنع الملیک
عیون من السجین فاترات کان جداولها ذهب سبیک
علی قصب الزبرجد شاهدات بأن الله لیس له شریک

و هم در همین معنی کمال الدین اسماعیل گفته است:

شعر

نرگس که ز سیم بر سر افسر دارد از عدل تو شاه دادگستر دارد
در دست عصا زمرد تر دارد گویی به نشاط است مگر زر دارد
و بسحاق در وصف نرجس گوید:

نرگس که چمن از رخ او گشت معصفر گویند که دارد قدمی سیم پر از زر
در دیده بسحاق نه زر دارد و نی سیم شش نان تنک دارد و یک طاس مزعفر
این شعر افصح از شعر کمال اسماعیل است؛^۲ و اعتقاد مردم این است که این شعر از افصح المتکلمین کمال اسماعیل است. صاحب الفلاحه گوید که اگر بصل نرگس را در خرقه بندند و او را در وقتی که طالع جوزا باشد و عطارد بدو ناظر بود، آن را بر سینه زنی نهند که خفته باشد، سرّی که در اندرون دل دارد ظاهر کند. شیخ الرئیس گوید: اگر بصل نرجس بر جایی نهند که در آن جا خار یا پیکان بود بیرون کند؛ و اگر با شلجم و عسل باشد فعل او قوی تر بود. شکوفه او بهق و کلف را زایل کند و از بهر صداع نافع بود و خوردن او قی آرد و مقدار چهار درم اگر با عسل بیاشامند از شکم بچه را بیندازد اگر زنده باشد و اگر مرده.

۱. نک: تاریخ مدینه الدمشق، ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۳۶.

۲. م: - و بسحاق اطعمه ... است.

نسرین

گیاهی مشهور است او را به پارسی نسترن گویند. برّی و بوستانی بود. شیخ‌الرئیس گوید: نوع بوستانی نافع بود، از بهر طنین گوش و درد دندان و نوع بری بر پیشانی طلا کنند صداع را بنشانند و از برای فواق نافع است.

نعناع

گیاهی معروف است. معده را قوی کند و فواق را بنشانند و در قوّت باه بیفزاید و اوعیه منی قوی کند و کرمی که در شکم بود هلاک گرداند؛ و اگر زن پیش از جماع به خود برگردد آبستن نشود؛ و اگر پیشانی را بدان ضماد کنند صداع را بنشانند و از بهر عضه کلب الکلب نافع باشد. عصاره او با سرکه اسهال دموی را قطع کند و اگر با حب‌الرمان کوبند و خورند بیضه را دفع کند؛ و غیر او گوید: نعناع را با سرکه خورند شهوت باه را در حرکت آرد و معده را قوی کند و فواق امتلائی را بنشانند.

هلیون

گیاه کوهی است و بر سنگ روید. شیخ‌الرئیس گوید: طبخ او نافع بود از برای درد پشت و عرق‌النساء؛ و غیر او گوید: از بهر قولنج ریحی نافع بود و اصل او را اگر بپزند مفید بود و از برای عسرالبول و عسرالحمل و در ماده منی بیفزاید و اگر او را با شراب بپزند نافع بود از بهر نهش رتیلا. اگر بزر او را بر دندانانی نهند که درد کند درد او را بنشانند.

از حکایات غریب آن که دوستی از بهر من حکایت کرد که در جبال مدینه اربل هلیون بسیار باشد. عامل آن موضع هر سال از برای صاحب اربل چند جرّه شراب هلیون فرستادی. یک سال جمعی از کردان بر کاروان بزدند و شراب هلیون که در آن کاروان بود پنداشتند که انگبین است، از آن بسیار بخوردند و ایشان را اسهال پدید آمد؛ چنان که جمله ضعیف شدند و بیفتادند و شخصی بر ایشان بگذشت و ایشان را بدان

حال یافت. به اربل آمد و حکایت کرد. صاحب اربل صاحب ملک ناصرالدین بود،^۱ زین‌الدین علی الصغیر را بفرستاد تا ایشان را بیاوردند. جمله ضعیف جمله شده و در تن ایشان هیچ قوت نمانده. اهل اربل بر ایشان جمع شدند و می‌خندیدند و بعضی از ایشان بمردند و برخی به سلامت رهایی یافتند.

هندبا

گیاهی است او را به پارسی کاسنی گویند. به غایت تلخ بود و آن بر دو نوع است: اوّل بوستانی و ورق او پهن بود و امیرالمؤمنین علی -علیه السلام- فرموده‌اند که هر ورقی از اوراق هندبا را یک قطره از آب بهشت در وی بود. شیخ‌الرئیس گوید: اگر نفرس را بدان ضماد کنند نافع بود، ورم‌ها را ساکن گرداند؛ و نوع دوم برّی است. اگر بدان اکتحال کنند بیاض چشم زایل کند و اصل او ضمادی نافع است از بهر لسع حیّه و عقرب و زنبور و سام ابرص و از برای تب ربع نافع بود؛ و حکما گفته‌اند: اگر کسی را درد دندان بود یک شاخ هندبا برگیرد در ماهی که اوّل آن یوم الاحد بود روی به قمر آرد چون هلال را ببیند گوید: لا تأکل فی ذلک الشهر الهندباء مع لحم الفرس فان وجع سنّه یزول و لایعود أبداً.

ورس

نباتی است که آن را به یمن کارند. سالی بکارند و بیست سال بماند و اگر طلا کنند کلف را زایل کند و نهش هوام را نافع است.

وسیون

نباتی است که ورق او به سیر ماند. شیخ‌الرئیس گوید: از بهر کلف نافع بود؛ و جالینوس گوید: از بهر عضه کلب الکلب مفید است.

۱. م: مظفر الدین بن.

یقطین

او را به پارسی کدو گویند. صاحب الفلاحه گوید: اگر خواهی کدو بزرگ شود او را هم چنان زرع کن که در قنار شرح داده شد؛ و اگر خواهی که شیرین بود تخم کدو در عسل انداز، چنان که در بطیخ گفته شد؛^۱ و از خواص او آن است که مگس بر درخت او نشیند و چون باری تعالی یونس را - علیه السلام - از شکم ماهی نجات داد گوشت بدنش چنان شده بود که گوشتی در دیگی پخته شود، درخت کدو از برای او آن جا آفرید تا مگس بر بدن مبارکش بنشیند و از هوام آسیب نرسد.^۲



۱. م: + و امیرالمؤمنین علی علیه السلام گوید: اذا طعمتم فاکثروا الترع فیه فانه تسکین قلب الحزین.
۲. م: + و سلامت یافت. و الله اعلم بالصواب. اینجا مقام شد نظر دوم در نبات و خواص و عجایب آن و آنچه گفته شد. قطره‌ای است از دریایی. و الحمد لله رب العالمین و اصلوه و السلام علی خیر خلقه و مظهر حقه محمد و آله اجمعین و سلم تسلیماً کثیراً و ایعاً.

منابعی که در این خصوص می توان بدانها مراجعه نمود:

- آق سرايي، محمود، مسامرة الاخبار و مسایرة الاخيار، به كوشش عثمان توران، آنكارا، ۱۹۴۳ م.
- ابن اكفاني، محمد، ارشاد القاصد، به كوشش فؤاد سزگين، فرانكفورت، ۱۴۲۶ ق/۲۰۰۵ م.
- ابن تغرى بردى، المنهل الصافى و المستوفى بعد الوافى، تحقيق محمد امين، الهيئة المصرية العامة للكتاب، بي جا، بي تا.
- همو، النجوم الزاهرة فى ملكوك مصر القاهرة، قاهره، بي تا.
- ابن حوقل، كتاب صورة الارض، چاپ دخويه، ليدن، ۱۹۶۷ م.
- ابن خرداذبه، كتاب المسالك و الممالك، چاپ دخويه، ليدن، ۱۹۶۷ م.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد بن محمد، تاريخ، بيروت، ۱۴۰۸ ق/۱۹۸۸ م.
- ابن رسته، احمد، الاعلاق النفيسة، ترجمة حسين قره چانلو، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- ابن عبرى، غريغوريوس بن هارون، تاريخ مختصر الدول، بيروت، ۱۹۵۸ م.
- ابن عماد حنبلى، شذرات الذهب فى اخبار من ذهب، بيروت، ۱۳۹۹ ق/۱۹۷۹ م.
- ابن فريعون، جوامع العلوم، چ تصويرى، به كوشش فؤاد سزگين، فرانكفورت، ۱۴۰۵ ق/۱۹۸۵ م.
- ابن فوطى، تلخيص مجمع الاداب فى معجم الالقاب، ج ۴، قسم ۲، چاپ مصطفى جواد، دمشق، ۱۹۶۳ م.
- ابن كثير، اسماعيل، الداية و النهاية، قاهره، ۱۳۵۱-۱۳۵۸ ق.
- ابن الوريد، ابوحفص زين الدين، تاريخ، بيروت، ۱۴۱۷ ق/۱۹۹۶ م.
- ابوالفدا، المختصر فى اخبار البشر، بيروت، ۱۳۸۰ ق.
- اثر آفرينان، تهران، ۱۳۷۷.
- احمد، نفيس خدمات مسلمانان به جغرافيا، ترجمه حسن لاهوتى، مشهد ۱۳۷۴ ش .
- ادريسى، محمد بن محمد، كتاب نزهة المشتاق فى اختراق الافاق، قاهره: مكتبة الثقافة

الدینیة، بی تا.

اصطخری، ابراهیم بن محمد، کتاب مسالک الممالک، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷.
انصاری دمشقی، شمس الدین محمد بن ابی طالب، نخبه الدهر فی عجائب البر و
البحر، ترجمه دکتر حمید طیبیان، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲.

بازیل، گری؛ نقاشی ایران، ترجمه شروه، عربعلی، تهران، ۱۳۶۹.
براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، نیمه دوم، ترجمه
غلامحسین صدری افشار، تهران، ۱۳۵۱.

بکران، محمد بن نجیب، جهان نامه، چاپ محمدامین ریاحی، تهران ۱۳۴۲ ش.
بن مراد، ابراهیم، بحوث فی تاریخ الطب و الصيدله عندالعرب، بیروت، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱ م.
بویل، جی. آ، تاریخ ایاران کمبریج، از آمدن سلجوقان تا فروپاشی دولت ایلخانان،
ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۸۷.

بیرونی، ابوریحان، تحدید نهايات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن، ترجمه احمد
آرام، تهران، ۱۳۵۲ ش.

پورداوود، ابراهیم، ادبیات مزدیسنا، بمبئی، ۱۹۲۸ م.
تجویدی، اکبر، نقاشی ایرانی از کهن ترین روزگار تا دوران صفویان، تهران ۱۳۵۲ ش.
جاحظ، عمرو، الحیون، به کوشش عبدالسلام محمدهارون، بیروت، ۱۹۴۹ م.
جوینی، عطا ملک بن محمد، کتاب تاریخ جهانگشای، چاپ محمد بن عبدالوهاب
قزوینی، لیدن ۱۹۱۱ - ۱۹۳۷، چاپ افست تهران (بی تا)؛

همو، تسلیه الاخوان، چاپ عباس ماهیار، تهران ۱۳۶۱ ش.
چلبی اوغلی، عامل، «بیجان»، دانشنامه جهان اسلام.
حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، بیروت، بی تا.
الحاسب، محمد بن ایوب، تحفه الغرائب، به تصحیح جلال متینی، تهران، معین،
۱۳۷۱.

حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۴ ش.

حمیده، عبدالرحمن، اعلام الجغرافیین العرب و متقطفات من آثارهم، دمشق
۱۹۸۴/۱۴۰۴.

حنین بن اسحاق، رساله الی علی بن یحیی فی ذکر ما ترجم من کتب جالینوس، به
کوشش مهدی محقق، تهران، ۱۳۷۹ ش.

خوارزمی، محمد، مفاتیح العلوم، به کوشش فان فلوتن، لیدن، ۱۹۶۸ م.
خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین‌الحسینی، تاریخ حبیب‌السیر (فی اخبار افراد
بشر)، ج ۳، زیر نظر دبیر سیاقی، (تهران، خیام، ۱۳۳۳)

دانش پژوه، محمدتقی، کتابشناسی: داستان ترجمه دو تألیف زکریای قزوینی، مجله
آینده، سال ششم، مرداد و شهریور ۱۳۵۹، (شماره ۵ و ۶) از صفحه ۴۱۹ تا ۴۲۶.
دفاع، اسهام علماء العرب و المسلمین فی الصیدله، بیروت، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۶ م.
همو، روانع الحضاره العربیه الاسلامیه فی العلوم، بیروت، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۸ م.
همو، مشاهیر گیاه‌شناسی در تمدن اسلامی، ترجمه فرزانه غفاری، تهران، ۱۳۸۶.
دمشقی، محمد، نخبه‌الدھیر، ترجمه حمدی طیبیان، تهران، ۱۳۵۷ ش.
دهخدا، لغت‌نامه.

ذهبی، شمس‌الدین، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عبدالسلام
تدمری، بیروت، ۱۹۹۸/۱۴۱۹.

ذیلابی، نگار. «تبریز». دانشنامه جهان اسلام (جلد ششم). بنیاد دایرةالمعارف اسلامی
رسائل اخوان الصفا، قم، ۱۴۰۵ ق.

زرکلی، الاعلام، ۲۰۰۲ م.

سارتن، جورج، مقدمه بر تاریخ علم، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، ۱۳۸۳.
سامرائی، عامر رشید و عبدالمجید علوجی، آثار حنین بن اسحاق، بغداد، ۱۹۷۴ م.
سبوحی، نصرالله، مقدمه ترجمه کتاب عجائب المخلوقات، تهران، ۱۳۶۱.
ستوده، منوچهر، مقدمه بر عجایب المخلوقات (نک: هم، طوسی)

سزگین، فواد، تاریخ نگارش‌های عربی، ترجمه تدوین و آماده‌سازی مؤسسه نشر

فهرستگان با همکاری خانه کتاب، تهران، ۱۳۷۹.
همو، مساحمة الجغرافيين العرب و المسلمين في صنع خريطة العالم، فرانكفورت
۱۹۸۷/۱۴۰۸.

سوسه، احمد، الشریف الادريسي في الجغرافيا العربية، بغداد، ۱۹۷۴ م.
سيوطي، جلال الدين، تاريخ الخلفاء، تحقيق حمدي الدمرداش، بی جا، ۱۴۲۵
ق/۲۰۰۴ م.

شبانكاره‌ای، محمد، مجمع الانساب، به كوشش هاشم محدث، تهران، ۱۳۶۳ ش.

شكونی، حسین، فلسفه جغرافیا، تهران ۱۳۷۱ ش.

شهریونی، مهربان، دانشگاه گندی شاپور در گهواره تاریخ، تهران، ۱۳۸۱.

صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، تهران، ۱۳۸۱.

صلابی، علی محمد، المغول (التتار) بين الانتشار والانكسار، ۱۴۳۰ ق/ ۲۰۰۹ م،
مصر عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به كوشش عبدالحسین
نوایی، تهران، ۱۳۵۳ ش؛

عربی، اسماعیل، مقدمه و حاشیه بر الجغرافیای ابن سعید مغربی، بیروت، ۱۹۷۰ م.

عصامی مکی، عبدالملک بن حسین، سمط النجوم العوالی فی ابناء الاوائل والتوالی،

تحقیق عادل احمد عبدالوجود، علی محمد معوض، بیروت، ۱۴۱۹ ق/ ۱۹۹۸ م.

طاش کوپری‌زاده، احمد، مفتاح السعادة، به كوشش علی دحروج، بیروت، لبنان

ناشرون.

طوسی، محمد بن محمود، عجایب‌المخلوقات، به كوشش منوچهر ستوده، تهران،

۱۳۴۵ ش.

عكاشه، ثروت، نگارگری اسلامی، ترجمه سید غلامرضا تهامی، تهران، ۱۳۸۰.

علائی، سیروس، جهان‌نمای زکریا قزوینی، مجله ایران‌شناسی، پاییز ۱۳۷۲، شماره

۱۹ (از صفحه ۵۲۶-۵۳۶).

عوده، سلیمان بن حمد بن عبدالله، کیف دخل التتر بلاد المسلمين، بی جا،

۱۴۲۲ق/۲۰۰۱ م.

- عیسی بک، احمد، تاریخ النبات عند العرب، مصر، ۱۳۶۳ق/۱۹۴۴م.
- فارابی، احصاء العلوم، به کوشش عثمان امین، قاهره، ۱۹۴۹ م.
- فخرالدین رازی، جامع العلوم، به کوشش علی آل داود، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- فرشاد، مهدی، تاریخ علم در ایران، تهران، ۱۳۶۵.
- فروخ، عمر، تاریخ العلوم عند العربی، بیروت، ۱۹۸۴.
- همو، تاریخ الفكر العربی الی ایام ابن خلدون، بیروت، ۱۹۷۲.
- قراگوزلو، محمد، خلیج فارس، خلیج فارس است؛ نیم نگاهی به جغرافیای تاریخ خلیج فارس، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، مراداد و شهریور ۱۳۷۹ - شماره ۱۵۵ و ۱۵۶ (از صفحه ۳۶ تا ۵۳).
- قزوینی، زکریا، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمان، تصحیح سید محمد شاهمرادی، تهران، ۱۳۷۱.
- همو، عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات، تصحیح نصر الله سبوحی، تهران، ۱۳۴۰.
- قمی، شیخ عباس، الکنی و الالقاب، ترجمه شیخ محمد رازی، ج ۴، تهران انتشارات اسلامیة ۱۳۵۱،
- کراچکوفسکی، ایگناتی یولیانوویچ، تاریخ نوشته‌های جغرافیای در جهان اسلامی، تهران، ۱۳۷۹.
- کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفین تراجم منصفی الکتب العربیة، دمشق، ۱۳۷۶ ق/۱۹۵۷ م.
- کونل، ارنست، هنر اسلامی، ترجمه یعقوب آژند، تهران، ۱۳۷۶.
- مدرس صادقی، جعفر، مقدمه بر عجایب نامه (نک: هم، همدانی)
- مدرس، محمدعلی، ریحانة الادب در شرح احوال و آثار، تهران، ۱۳۶۹.
- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، چاپ عبدالحسین نوانی تهران، ۱۳۶۲.
- همو، نزهة القلوب، تصحیح گای لسترنج، مقاله سوم، (تهران، دنیای کتبا، ۱۳۶۲).

- مسعودی، علی، التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۶۵ ش. مصاحب، دایرةالمعارف فارسی.
- مقبول، احمد، تاریخچه جغرافیای در تمدن اسلام، ترجمه محمدحسن گنجی، تهران، ۱۳۳۸. مقدسی، محمدبن احمد، کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، چاپ دخویه، لیدن، ۱۹۶۷. منتخب التواریخ معینی، منسوب به معین الدین نظنزی، به کوشش ژان اوبن، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- موسی‌نیا، حسین، گیاه‌شناسی عمومی، اهواز، ۱۳۸۱. میر حیدری، حسین، معارف گیاهی، کاربرد گیاهان در پیشگیری و درمان بیماری‌ها، تهران، ۱۳۷۲.
- مونس عوض، محمد، الجغرافیون و الرحالة المسلمون فی بلاد الشام زمن الحروب اصلیبیه، عین شمس، ۱۹۹۵.
- ناظم العلوم، علیخان، اصول علم گیاه‌شناسی، به کوشش محمدمهدی اصفهانی، تهران، ۱۳۸۷. نجم‌آبادی، محمود، تاریخ طب در ایران، تهران، ۱۳۵۳.
- نصر، حسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۵۰. همو، علم در اسلام، به اهتمام احمد آرام، تهران، ۱۳۶۶.
- نلینو، الفنسو کارلو، علم الفلك تاریخه عندالعرب فی القرون الوسطی، رم، ۱۹۱۱ م. نویهی، عبدالسلام محمد، علم النبات عند العرب، قاهره، بی تا.
- هارون، عبدالسلام محمد، مقدمه بر الحيوان (نک: هم، جاحظ، ج ۱). رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن. مصطفی موسوی، ۴ ج، (تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳).
- وصاف الحضرة، تاریخ وصاف، چاپ سنگی بمبئی ۱۲۶۹. یعقوبی، احمدبن اسحاق، کتاب البلدان، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷.